مذهب اصالت عشق

«اسرار عشق قرآنی»

جلد 8

****

THE RELIGION OF PURE LOVE

استاد علی اکبر خانجانی

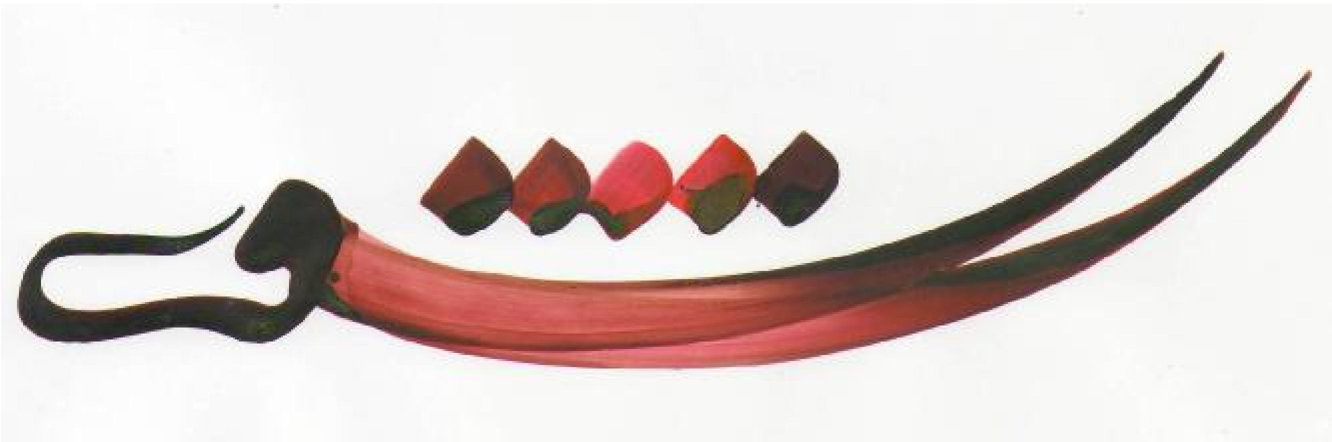
بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **مذهب اصالت عشق (جلد هشتم)**

مؤلف: **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: 1391/5/8 **ه .ش**

تعداد صفحه: 55



عشق شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر دگر

ع.خ

مقدمه:

«خواب خوب یار»

خوبها رفتند و بدها مانده اند — زیرکان رفتند و ردّها مانده اند
شمع عشق و معرفت خاموش شد — شیر اندر لانه خود موش شد
عصر مستی و غزل چون خواب بود — کاخ وصلت رؤیتی در آب بود
در ازل حق از جدائی شد بپا — عاشق وصلش ز حقش شد جدا
آدمی از ظلمتش بینا شده — در فراق قامتش بر پا شده
چون فراقش سرمد آمد بر بشر — دیو و دد شد تا نیابد این اثر
می توان دیوانه شد از این بلا — لیک داغش را کجا باشد دوا
آنکه دیده روی خوب یار خود — پس ببافد او طناب دار خود
دار هر کس کار هر کس آمده — کار هر کس غار هر کس آمده
بوالعجب دیوانه است این یار ما — بوالعجب افسانه است این کار ما
خوابی اندر خواب دیگر شد پدید — خواب ما را در دو عالم کس ندید
خواب خوبست از برای عاشقان — وای بر بیداری آخر الزمان
خواب اول یار من بر دار شد — خواب دوم جان من بیکار شد
خواب سوم در جنون گشتم ز جان — بندها بر خود زدم از جور نان
در جنون آمد چو جانم زین عبث — در شمارش آمدم اندر نفس
چون شمارش گم شد از من در جنون — ناگهان بیدار گشتم در کنون
اندک اندک می شوم هوشیار من — اندک اندک می شوم بیمار من
خواب چهارم فصل بیماری بود — فصل فقر و فصل بی یاری بود
تا مگر از فقر بینم روی یار — تا مگر از درد بویم موی یار
ای خدا پس کی شوم بیدار من — ای خدا پس کی ببینم یار من
خواب پنجم مرگ را بیدار کرد — بستر خوابیدنم هموار کرد
بس که اندر خواب ره پیموده ام — جمله مردم را به خوابم دیده ام

مردمان بیدار پندارند مرا		غافلند از خواب خویش و خواب ما
زنده اندر خواب و گورستان بپا		مردگان زائیده زنده زا براه
باری اندر خواب دیگر می روم		تا که بیداری بیاید بر رهم
تا مگر از خواب بیدارم کند		تا مگر یک مست هوشیارم کند
بس که اندر هجر غوطه خورده ایم		بس که خون قلب سوته خورده ایم
ناز ما با ناز او پیکار کرد		هستی ما را چنین بیعار کرد
چونکه از نقش خیالش بر شدیم		دلبری خویش را باور شدیم
دلبر و دلداده خود مائیم ما		از منی و از توئی گشتیم رها
حالیا از خواب بیدار آمدیم		از درون قبر پر بار آمدیم
دلبری جز ما نباشد در جهان		بایدش دل برد از پیر وجوان
تا دل اندر سینه حبس خویش بود		مرده ای بد کینه وبد کیش بود
دل بباید برد از این مردمان		تا زگور تن برون آیند چو جان
عاشقان را جز فنا منظور نیست		این فنا هم مطلقاً مقدور نیست
درد عاشق درد بی درمان بود		درد بودن درد بی پایان بود
هر که این دردش نباشد هست نیست		هر که هستی اش نباشد مست نیست
عاشقان بودائیان عالمند		داغ بودن بر دل مردم زنند
هیچ دانی فرق هستی وعدم؟		هان! قلم باشد قلم باشد قلم
خواب شیشم از قلم آمد پدید		مستی ام ازخواب بودائی پرید
خواب بودائی ما تسخیر بود		این تناسخ حوزه تخدیر بود
چون قلم بر لوح گل آماده شد		نیستی بر عاشقان سجاده شد
هیچ میدانی چه می گویم رفیق؟		خوابی آلوده به مستی عتیق
خواب هفتم خواب اللّهی بود		خواب اللّهی ما چاهی بود
در درون چاه بیدارت کند		بیکس ومفلوج و بیکارت کند

چونکه بیدار آمدی یک یار نیست — تا بگوئی خواب یا بیدار کیست
تا بگوئی فرق هستی از عدم — تا بگوئی فرق اکنون از قدم
تا بگوئی فرق سر از پا چه بود — تا بگوئی فرق کوه از چاه چه بود
ای برادر مرده باش و نیست باش — تا نباشد دین تو افسوس و کاش
مرده گی را زندگی پنداشتی — نیستی را هستی ات می داشتی
جهل تو از علم تو داناتر است — ظلمت اندر چشم تو بیناتر است
بارالها جهل من صد چون شده — عقل من در کار تو مجنون شده
پس کجا از خواب بیدارم کنی — پس کجا در روز دیدارم کنی
ای برادر تو همه خوابی و بس — قصه ای در خواب می گوئی به کس
آن کس هم جز سایه خواب تو نیست — این سرابی مایه آب تو نیست
تشنه ام ای زندگی آبی بده — سخت بیدارم مرا تابی بده
خواب می خواهم بمیزان عدم — تا عدم از خواب من گردد قلم
تا قلم در روز آفتابی شود — آسمان خواب ما آبی شود
تا جنونم عین حق آید برون — تا برونم سرنگون گردد بخون
تا درونم با برون یکتا شود — تا از این یکتائی اش الله شود

بسم الله أشهد الشاهدين

۱- «بگو آیا مي خواهيد زيانكارترين آدمها را به شما معرفي كنم؟ كساني هستند كه همه تلاشهايشان در حيات دنيا نقش بر آب و باطل شد در حاليكه مي پندارند كه بسيار نكوكارند. اين بدان دليل است كه نشانه هاي پروردگار و ديدارش را انكار كرده اند...» كهف ۱۰۵-۱۰۳
بسيار دقت كنيد كه در اينجا سخن بر سر بي ميلي و نوميدي به ديدار خداوند نيست بلكه انكار نشانه هاي خدا و ديداري است كه رخ نموده است يعني اين نشانه ها و جمال را ديده و باور نكرده اند. يعني خداي را با نشانه هاي جلالي ديده اند و انكار نموده اند. در اينجا سخن بر سر زيانكاران نيست بلكه زيانكارترين است يعني بايستي باارزش ترين چيز را بدست آورده باشند كه باختن آن موجب بيشترين زيان شده باشد. و چه چيز باارزش تر و مهمتر و جاودانه تر از ديدار خداست. چون ديده اند و انكار كرده اند. يعني يافته اند و باخته اند. و اين بمعناي انكار حقيقت جلالي و جمالي وجود اولياي الهي در هر عصري است كه آئينه هاي لقاي الهي هستند در آخرالزمان. زيرا كسي كه خداي را ديد و انكار كرد همه ارزشهاي ديگر زندگيش هم خود بخود باطل مي شود زيرا خداوند مبدأ و معاد و اساس همه ارزشها و نعمات است و اصلاً گوهره ارزش حيات و هستي

است. و لذا منكران اولياي الهي به اشد زيان و بطالت در كل زندگي دچار مي شوند زيرا ديدار با خدا را انكار كرده اند. «هر كه مرا ديد خداوند را ديده است.» عليع. ولي اين زيانكارترين آدمها خودشان را نيكوكارترين و بهترين آدمها مي پندارند زيرا از برترين نعمات الهي در رابطه با اولياي خدا برخوردار شده اند و خود منشأ اين نعمات (نعمت الله – نعيم) را با توجيهات متفاوت انكار كرده اند يعني اطاعت نكرده و به راه دنياپرستي رفته و همه نعمات معنوي را صرف دنيا نموده اند و لذا به دنيائي ويژه دست يافته اند در حاليكه همه اين ويژگيها توخالي و نابود شونده است و نمي تواند لحظه اي وجدانشان را ارضاء كند و لذا براي ايجاد انگيزه جهت ادامه زندگي دست به هر فساد و فتنه و عياشي و تبهكاري ويژه مي زنند و خود را تبديل به پوچترين و ضد ارزش ترين موجود مي سازند و اينست معناي زيانكارترين انسان پس از ديدار با خدا در وجود اولياي حق و عدم اطاعت و انكار. در اين آيه به هيچ وجهي نمي توان لقاي الهي را منسوب به قيامت كبرا نمود زيرا در قيامت كبرا هر كافر و مؤمني خواه ناخواه ديدار مي كند و امكان انكار هم نيست ولي در حيات دنيا هست. و اينان همانهائي هستند كه در قيامت كبرا با ديدار خداوند خود را در آتش سرنگون مي سازند. اين آيات تصديق دگر و برتري بر ادعاهاي ما در اين رساله است كه رساله عشق انسان و خداست و رساله لقاءالله در حيات دنياست كه مغز قرآن و اسلام و امامت است.

۲- آنانكه اولياي الهي را درك و ديدار نموده و از نعمات و كراماتشان برخوردار شده و احياء گرديده و از عذابها رسته اند با تمام وجودشان مي دانند كه با خداوند روبرو شده اند و مي دانند كه همه اين شفاعتها و كرامتها از بركت عشق وجود اين اولياء است. لذا انكار اين اولياء عين انكار عشق است. و لذا اين انكار به اشد شقاوت و بي رحمي و رذالت منجر مي شود و انكار كننده اش مبتلا به اشد ستم و قساوت مردمان ظالم مي شود و فقط قادر به همزيستي با شقي ترين مردمان است زيرا به اشد شقاوت مبتلا شده است زيرا اشد عشق و رحمت را درك و دريافت نموده است كه كمال جلال و جمال را شهود كرده و خود نيز از آن شهود، مشهود گرديده و زيبا گشته است كه پس از انكار به اشد زشتي جمال هم مي رسد كه اين اشد زيان است خاصه براي زنان.

۳- بدان كه جمال الهي و لقاءالله انواع و درجات دارد و تجلي انواع و درجات صفات خداست از وجود اولياي خدا. همانطور كه محمد مصطفي جمال مطلق رحمت خداست و علي ع هم جمال مطلق نعمت خداست و فاطمه س جمال مطلق فطرت خداست و... كه جمال ذات احدي خداوند كه جامع همه تجليات است در قيامت كبرا ديدار مي شود. و اينجانب به لطف حق اين هر سه تجلي محمدي و علوي و فاطمي را ديدار كرده ام.

۴- «هر كه مشتاق ديدار خداست بايد اعمالش را اصلاح كند و غير خداي را نپرستد.» كهف۱۱۰- اين آيه نيز دال بر امكان ديدار با خدا در حيات دنياست وگرنه حتي كافران و منافقان هم در قيامت كبرا خداوند را ديدار مي كنند خواه ناخواه. پس كسي كه مشتاق ديدار خدا در آفاق يا مشتاق ديدارش در امام (انفس) است بايد به صلح با عالم و آدميان درآيد و جهان را دوست بدارد و اين دوستي و اتحاد با هستي است كه امكان ديدار خدا را پديد مي آورد زيرا كسي كه با جهان و جهانيان در جدال است اصلاً كور است پس چگونه خداي را ديدار كند چه در آفاق و چه در انفس. كسي كه چشم ديدن خلق را ندارد چگونه چشم ديدن خداي را دارد. خداوند محكمات قرآني را بر زبان و در دل اينجانب اينسان ساده و رسا نموده است و قلب حقايق خود را در ساده ترين و عادي ترين آيات بر بنده آشكار ساخته است و بدينسان بر اين بنده حقير منتي بس كبير نهاده است پس چگونه ديدارش را بر خلقش پنهان دارم در حاليكه ديدارش را بر بنده آشكار ساخته و حجتهاي اين ديدار را در كتابش بر بنده مستمراً عيان و بيان مي دارد و هر آيه اي را بينه اي برتر مي سازد و لذا اين رساله را مهد برترين بيناتش قرار داده است.

۵- عده اي انسان در طول تاريخ بنام پيامبر آمده اند كه ادعا كرده اند كه كسي با آنها تماس گرفته كه خداي خالق جهان و جهانيان است و همه بسوي او برمي گردند و مؤاخذه مي شوند و اجر و عذاب مي يابند و بهشت و جهنمي از برايشان وجود دارد و بايد از احكام اين پيامبران پيروي كنند تا عاقبت بخير شوند. و سپس تقريباً همه مردمان جهان كمابيش اين ادعاها را باور كرده اند ولي برخي اطاعت نموده و اكثراً براه خودشان رفته اند. ولي اكثر مردماني كه اين پيامبران را باور دارند فقراء و درماندگان و بيماران و پيران هستند و هر چه كه بشر بسوي عيش و شكم سيري و رفاه بيشتري مي رود اين ادعاها را كمتر باور مي كند. خداباوري و عذاب امري واحد است و بندرت كسي رحمت را از خدا مي داند ولي بدبختي را حتماً به او نسبت مي دهد و پيامبرانش. اين حقيقت هم در قرآن كريم مكرراً ذكر شده است. ولي از آنجا كه همه بالاخره به پيري و سستي و بيماري و مرگ مي رسند لاجرم خداي را باور مي كنند تا لااقل پس از مرگ اميدي به حيات دگر داشته باشند تا مرگ را نيستي خود ندانند. از آنجا كه ارزشي برتر از جاودانگي نيست خداباوري از اين ارزش و نياز حياتي بشر سر برآورده است و تبديل به باوري وجودي شده است زيرا جاودانگي و وجود و خدا داراي معنائي مترادف و علت و معلول هستند. اينست كه خداباوري و دين امري فطري و وجودي است از براي موجودي كه جاودانگي را درك مي كند و آنرا خواهان است و در حيات دنيا محكوم به مرگ است. يعني اگر مرگ نمي بود خداباوري و دين هم در بشر پديد نمي آمد الا انگشت شماري از عارفان و اهل باطن كه در همين حيات دنيا هم نمي توانند بدون خدا زندگي كنند. و لذا خداي عارفان از

زندگي است ولي خداي عامه مردمان از مرگ است. دين هم دو نوع است دين مرگ گرا و براي مردن و دين زنده و براي زيستن! خداي زنده و موجود و شاهد و مشهود و خداي غايب و مفقود و از اهالي قبور! ولي خدا و دين قرآن از نوع زنده و زندگي است و در همه جا و همه حال حاضر و ناظر و موجود است و با مؤمنانش زندگي مي كند و به آنها از خودشان نزديكتر است و نشانه هايش در همه جا آشكارست و پيروان آن بايستي در جستجوي ديدارش باشند و جز براي ديدارش كاري نكنند و هر كاري كه به قصد غير ديدارش باشد كافرانه و گمراه كننده است و مطلوب خداوند نيست كه در اين باب آيات بسياري را شاهد آورده ايم. پس اهل دين و اسلام قرآني و مؤمنان محمدي جز عارفان نيستند كه فقط به اميد و عشق ديدار با خدا زندگي مي كنند و اينان از منظر اسلام مرگ و مرده پرستي، كافر و مرتد و ملحد محسوب مي شوند و خونشان مباح است در حاليكه عارفان هرگز چنين نگاهي به كافران و مرتدان واقعي ندارند و آنان را دوست هم مي دارند و خدمتشان مي كنند. اين كل حقيقت اسلام و سرگذشت و تاريخ اسلام است.

۶- بهرحال همه بخدا نياز دارند. «اي مردم همه شما نيازمنديد بخدا و فقط خداست كه بي نيازست.» قرآن- اكثر مردمان فقط براي پس از مرگشان به خدا احساس نياز مي كنند و عده قليلي هم از همين حيات دنيا به او نيازمندند و او را جستجو مي كنند كه اينان در قاموس قرآن همان مؤمنان هستند.

۷- همواره در طول تاريخ گروهي بوده اند كه مي گفتند ما خود با خدا رابطه داريم و نيازي به رسولانش نداريم و فقط آدمهاي ابله از رسولان پيروي مي كنند و ما خود عالم هستيم ولي خداوند اينان را بسيار ابله خوانده است. قرآن- اين جماعت در عصر جديد بسيار بيشتر شده اند و اكثر مردمان بسوي چنين ادعائي مي روند كه: خدا كافيست بي رسولان! كه عامه اين مدعيان را در عمل مردمي فاسق و تبهكار و شقي مي يابيم كه داراي هيچ تعهدي جز بولهوسي نيستند. برخي ديگر از مردم هم از رسولان مرده و سنت هاي آنان در تاريخ پيروي مي كنند كه در عمل دچار ريا و نفاق هستند يعني بظاهر سنتي و متشرع و در خفا تفاوتي چندان با آن منكران رسول، ندارند. ولي در سراسر جهان عده قليلي هستند كه به جستجوي امامان و رسولان زنده مي باشند و اساتيد و آموزگاران زنده اي دارند كه اينان از سنت عرفاني مذاهب پيروي مي كنند هر چند كه بسياري هنوز امام يا استادي برحق و كامل نيافته و سرگردانند و بسياري هم به دام شيادان و دجالان اسيرند. اين انواع دين و معنويت در همه مذاهب جهان وجود دارد: منكران خدا، خداباوران بي رسول و بي شريعت، خداباوران سنتي كه از سنت رسولان كهن پيروي مي كنند و خداباوراني كه داراي پير يا استادي زنده هستند و تحت اطاعت او زندگي مي كنند و نيز گروهي كه فقط رابطه اي عاطفي با پير خود دارند و براه خود مي روند.

۸- اين بدان كه كساني كه براستي به خدا ايمان دارند و داراي فطرتي زنده هستند و قصد خودفريبي ندارند و درد دين و معرفت و آدميت دارند در اين دوران دير يا زود بالاخره به درك و كشف امامي زنده كه آنان را از مهلكه آخرالزمان برهاند دست مي يابند و امامت تبديل به غايت ايمان ديني مي شود و به اين يقين مي رسند كه بدون امامي زنده و روحاني قادر به نجات روح خويش نمي باشند و بلكه قادر به رعايت حداقل تقوا و معنويت و عقلانيت هم نيستند. امامي كه در وجودش خداي را احساس و درك مي كنند و در رابطه با او يقين و امنيت و روح و عقل و اراده معنوي مي يابند. امروزه امام باوري و امام شناسي تنها راه حفظ دين و ايمان و عقل و عاطفه است.

۹- بشر هر چه كه در علم و عقول فني و عليتي پيشتر مي رود ناتواني و بن بست و ظلمات اين شعور را شديدتر احساس مي كند و لذا بشر آخرالزماني چون روي به حق كند داراي جديّت و عمق و باوري محكمتر است زيرا از عقول مادي بيشتري برخوردار شده و از آن مأيوس تر است. بشر هرگز در طول تاريخ از دنيا و علوم دنيوي به اين حد مأيوس نبوده است و اين يأس داراي ماهيتي حق جويانه و عرفاني است.

۱۰- نوميدي از دنيا و زندگي و علوم و فنون و رفاه مادي در عصر ما زمينه چند پديده مدرن است: تخدير و مستي، خودكشي، آنارشيزم و جنون و توحش و شقاوت و ستمگري و ستم بري و تبهكاري از يك سو و گرايشات كاملاً جديد معنوي و عرفاني از سوئي دگر!

۱۱- امروزه يك جريان شبه عرفاني در سراسر جهان پديد آمده است كه بسيار متنوع است و اسامي بسياري هم دارد كه هدفي جز جستجوي آرامش بهر قيمتي ندارد كه از هر وسيله و روشي هم در اين راه بهره مي برد. آرامشي كه بتواند يك معناي دروني و اتكاء به نفس و هويت ايجاد كند تا فرد بتواند در خود قرار گيرد و خود را باور كند و عزيز شمارد. پوچي بزرگترين بحران انسان مدرن است كه بايستي آنرا مادر همه بحرانهاي ديگر دانست. و اين شبه عرفانها كه معجوني از روانكاوي و تمركز ذهني و تلقينات مصنوعي و ورد و شعر و اوهام و تصورات است براي اندك مدتي تبديل به مفرّي از خود مي شود و نوعي سرگرمي كه بسرعت عبث مي گردد و به مسخرگي مي گرايد و موج شديدتري از نوميدي و پوچي را بهمراه مي آورد. امروزه حتي بسياري از طلبه هاي ديني جهت كسب حداقل آرامشي كه در دين مي جستند و نيافتند به يكي از اين دكانهاي عرفاني رجوع مي كنند. اين بدان معناست كه دين تاريخي و مرده گرا از حيث حداقل انتفاع هم ساقط شده

است زيرا در يوم الدين و آخرالزمان قرار داريم و «السّاعه» وجدانها را بخود مي خواند زيرا در محضر پروردگاريم! و لذا زيانكارترين مردم همانا بشر مدرن است كه لقاي الهي را منكر است. كهف۱۰۵-۱۰۳

۱۲- آنكه خداي را در دل بخواند و بر اين تمنّا استوار بماند و استقامت ورزد نداي امامش را از دل مي شنود و در بيرون ديدارش مي كند و براي لقاي الهي مهياست. و اين وعده الهي در قرآن است.

۱۳- بدان و يقين كن كه فقط آن كس كه در جستجوي ديدار خداست امامش را مي يابد و حقش را مي پذيرد و بحق خود نائل مي آيد. «بزودي نشانه هاي خود را در درون و برونشان آشكار مي كنيم تا برايشان معلوم شود كه او حق است. آيا پروردگارت كه شاهد بر هر چيزي است كفايت نمي كند. هشدار كه آنها از ملاقات پروردگارشان در شك هستند. بدانيد كه او بر هر چيزي محيط است.» فصّلت۵۴-۵۳
يعني تنها علت عدم درك و تصديق حق اولياي الهي اينست كه مردمان اصلاً باور ندارند كه خداوند ديدار كردني باشد بخصوص در همين حيات دنيا. زيرا همه صفاتي كه از اولياي الهي صادر مي شود همانا صفات خداست همچون رحمت و شفاعت و كرامت و تحول و تبديل نفس و گره گشائي معجزه آسا از بن بست هاي زندگاني مردم. و چون باور ندارند كه خداوند در عالم هستي و در حيات روزمره حضور داشته باشد پس امام را هم يا انكار مي كنند و يا جادوگر مي خوانند. يعني فقط مشتاقان ديدار خدا قادر به درك و تصديق حق «او» يعني امام هستند زيرا خود خداوند نشانه هاي خود را از وجود «او» آشكار مي كند هم در برون و هم در درون بواسطه دل و عقل و رؤياي صادقه. زيرا مي فرمايد كه ما نشانه هاي خود را آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است. به همين دليل در سنت عرفان شيعه اين باور وجود دارد كه كسي كه از وجود امامش لقاي الهي را انتظار ندارد اصلاً امامت را درك و تصديق نكرده است. و لذا برترين زيانها از آن كساني است كه امامي را درك كرده و نشانه هاي الهي را در او يافته و در خواب يا بيداري جمالي و جلالي از حق را در صورت او شهود كرده اند ولي بدليل عدم اطاعت به انكار رسيده اند زيرا ارتباط روحي با امام را از دست داده و ديگر از كراماتش برخورداري ندارند. و اين مصداق آيات۱۰۵-۱۰۳ سوره كهف است. و نيز اين سخن خدا كه «آنانكه كسي غير خدا را بر خود به ولايت گزيده اند خداوند خودش حافظ آنهاست.» شوري۶- كه مجدداً مي فرمايد »پس اگر غير خدا را ولي خود ساخته ايد هموست خداي شما كه ولي شماست. همان خدائي كه مرده را زنده مي سازد و بر هر كاري قادر است.» شوري۹- يعني همه صفات خلاق الهي از وجود اولياي او بر شما رخ مي دهد پس خدائي غير او قرار ندهيد و دو خدائي (شرك) پيشه نسازيد كه خداي ذهني اساس شرك است. «اكثر مردمان خداي ذهني را مي خوانند كه هواي نفس آنهاست و اين شرك و ظلم عظيم است.» قرآن- آيا واضح تر و ساده تر و يقين بارتر از اين هم مي شد كه خداوند حق ولايت مطلقه امامان زنده را تصديق كند و كل الوهيت خود را به آنان منسوب نمايد؟ براستي كه چه كور بوده اند آنهمه مفسراني كه دم از ولايت و تشيع هم مي زده اند و سپس عرفاي حقه را مرتد مي خواندند و حكم قتلشان را صادر مي كردند.

۱۴- پس طبق آيه ۵۴ و ۵۳ سوره فصّلت آشكارا درمي يابيم كه كسي را نمي توان ولي و امام هدايت خود دانست مگر اينكه فرد مؤمن و مريد وجود پيرش را عرش خدا بداند و تمنا و شوق ديدار خدا را از آئينه جمال پير داشته باشد. به زبان ساده تر مؤمن بايستي پيرش را ربّ و اله و وجه الله خود بداند.

۱۵- قبل از خلقت جهان، جز خدا نبود و حالا هم جز خدا نيست و پس از قيامت هم جز او نخواهد بود. تفاوتها فقط در درجه و نوع ظهور و بروز خداوند است و حقي هم جز اين تجلي نيست و اصلاً حق يعني حق تجلي. اين همان امري است كه ابليس انكار و عداوت نمود زيرا مخالف ظهور خدا در بشر بود و اين ظهور را شرك و كفر مي پنداشت و لذا همه مخالفان اين حق از پيروان ابليس هستند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. زيرا او با مقام خلافت اللهي آدم عداوت كرد. بدان!

۱۶- يعني قبل از خلقت و در خلقت و پس از پايان عالم، هيچ چيزي اضافه يا كم نشده است فقط آشكار و آشكارتر شده است و مي شود آنچه كه از ازل وجود داشته است. آنچه كه رخ نموده است وجود است كه به شهود آمده است.

۱۷- «شفاعت از آن خداست و كسي كه شاهد بر حق باشد.» قرآن- يعني شاهد بر خلافت جهان و جهانيان بر جاي خدا باشد كه مظهر خداست و كسي كه شاهد بر اين حق و خلافت باشد شاهد بر حق وجود خود و خلافت خودش هم هست يعني خليفه است. زيرا خليفه خدا كسي است كه بداند و ببيند كه خليفه خداست و اين بار امانت را به حق حمل نمايد و حقوقش را ادا كند. و كسي قادر به اداي اين حق است كه عاشق اين حق باشد يعني عاشق عشق! يعني شفيعان جمله عاشقانند از جمله عاشق بر خلق زيرا خلق را مظهر حق مي بينند. يعني جز خدا نمي بينند!

۱۸- پيروي از سنت پدران كه همان نژادپرستي است در قرآن كريم اساس منطق كافران مي باشد كه فراوانترين مفهوم كتاب خداست. و اين سنت چه مذهبي باشد و چه غيرمذهبي در هر دو حالت كفر است كه نوع مذهبي اش كفري مضاعف يعني نفاق است. و عجبا كه در فلسفه هاي اسلامي مطلقاً از اين ترجيع بند كثير قرآني سخني در ميان نيست و بدون اغراق ادعا

مي كنم كه نخستين كسي بوده ام كه كفر را بعنوان يك دستگاه فلسفي- روانشناختي بر اساس معرفت قرآني تبيين و معرفي كرده ام كه تنها راه نجات از آن را معرفت نفس ديني و عرفان دانسته و آنرا هم تبديل به يك دستگاه ايدئولوژيكي نموده ام و اين شاهراه نجات قرآن از مهجوريت در آثار ماست.

۱۹- و اين را هم بايد دريافت كه نژادپرست ترين يعني كافرترين آدمها عاقبت به اشد عداوت خونين با نژاد خود مي رسند و اين عين حق و عدالت است و خودبراندازي.

۲۰- برخلاف فلسفه ماركسيزم كه محور نبرد افراد و جوامع بشري در تاريخ را تضاد طبقاتي مي داند بنده اين محور را نژادپرستي معرفي كرده ام و به اثبات رسانيده ام كه تضاد و نبرد طبقاتي هم زيرمجموعه و معلولي از نبرد نژادپرستانه است و اين اساس جامعه شناسي قرآني مي باشد كه عين واقعيت جامعه در تاريخ است.

۲۱- درياب كه نژادپرستي عين كفر است و كفري هم جز نژادپرستي نيست كه گاه در لباس شرع پنهان مي شود و گاه در لباس مدرنيزم.

۲۲- اينكه اكثر مردمان بامذهب و لامذهب از سنت پدران و نژاد خود پيروي مي كنند و لذا خداوند اكثر مردم را كافر خوانده است بدليل سختي ترك عادات رفتاري و رواني است يعني سختي در تغيير كردن و دگر شدن! و اين همان سختي در تقواست چرا كه تقوا همان ترك عادت است.

۲۳- عادات كهن رفتاري، گفتاري، عاطفي، فكري، رواني، اخلاقي و معيشتي كه كل هويت يك فرد است كل نژادپرستي و كفر است و اساس جهاد اكبر براي كساني است كه قصد توبه و ايمان و اصلاح دارند و اين عين نژادزدائي و كفرزدائي عملي از خويشتن است و كل قلمرو تقواست.

۲۴- اگر ازدواج نيمي از دين و بلكه شالوده دين است به اين دليل است كه دو انسان از دو خانواده و فرهنگ و احساس و عادات متفاوت مجبور به همزيستي هستند و توفيق اجباري در ترك بسياري از عادات فراهم مي آيد كه اصل تقوا و خودشكني است و نبردي برعليه كفر و نژادپرستي محسوب مي شود و لذا ازدواج خارج از نژاد همواره توصيه شده است و ارجح است.

۲۵- و بدان كه علت العلل شكست اكثر ازدواجها چيزي جز بي تقوائي زن و شوهر نيست و اينكه هيچ تلاشي در ترك عادات نژادي خود نمي كنند و اين همان اصرار در كفر است. پس شكست زناشوئي دليلي جز نژادپرستي ندارد كه قلمرو كفر است كه هر كسي راه و رسم نژاد خود را بهتر مي داند.

۲۶- اگر ازدواج نيمي از دين است به دليل توفيق اجباري در تغيير كردن و غير شدن است كه اساس رشد انسان مي باشد.

۲۷- پس واضح است كه نژادپرستي به يك لحاظ عين عادت پرستي كهن است كه برخي رفتاري و گفتاري است و برخي ناخودآگاه و رواني و عاطفي است كه ريشه در ژنتيك دارد و جز ايمان و تقوا راهي براي خروج از اسارت ژنتيك نيست كه همان اسارت دهر است و ظلمات!

۲۸- انسان نژادپرست (عادت پرست و بي تقوا) يك فسيل زنده است و براستي بقول قرآن از سنگ هم سخت تر و شقي تر است. بدان كه عادت شكني موجب فروپاشي شقاوت نفس است تا دل مشمول رحمت حق و محبت پذير شود و اهل هدايت!

۲۹- «براستي كه اين قرآن بسوي قيامتي مستمر هدايت مي كند و به مؤمناني كه به صلح رسيده اند مژده اجري كبير مي دهد.» اسراء ۹-
براي مؤمنان اجري برتر از لقاءالله نيست و اجر كبير در قاموس قرآن و برترين اجرهاست كه حاصل قيامتي بر پا و دائمي است كه ديدار با خدا را موجب مي شود. يعني قرآن كتاب قيامت و اسلام دين قيامت است زيرا رسولش هم رسول قيامت است زيرا با خدايش ديدار كرده است.

۳۰- «بدينگونه به تو گفتيم كه پروردگارت بر همه مردمان احاطه دارد و رؤيائي را كه به تو نمايانديم و شجره ملعونه در قرآن را جز براي امتحان مردم قرار نداديم و ايشان را هشدار ميدهيم ولي جز بر طغيان شديد آنان نمي افزايد.» اسراء۶۰-
از اين آيه آشكارا درمي يابيم كه ماجراي شجره ملعونه در بهشت آدم- حوائي امري مربوط به همه مردمان جهان در حيات دنياست و آن واقعه همواره در هر رابطه زناشوئي جاريست و متأسفانه اين تذكرها و هشدارها جز بر عداوت و طغيان و

كفر و نژادپرستي اكثر مردم نمي افزايد. و بنده خود به تجربه اين حقيقت را در زندگاني اكثر مردم شاهد بوده ام كه هر كسي را كه از نژادپرستي برحذر داشته ام بر آن افزوده است. و در اين رازي بزرگ است. فقط در ارادت و عشق عرفاني به اولياي خدا امكان نجات از دوزخ نژادپرستي هست. بدون عشق به نزاد نتوان از ابتلاي به نژاد رها شد.

۳۱- «و از قرآن آنچه براي مؤمنان شفا و رحمت است نازل مي كنيم...» اسراء ۸۲-
اين آيه نشان مي دهد كه قرآن پس از رسول اكرم ص، بر مؤمنان امت هم در هر عصري نازل مي شود كه به اندازه نيازشان است. يعني قرآن همواره در حال نزول است تا پايان جهان. و مپندار كه اين نزول فقط آيات كلامي و مفهومي است بلكه آيات شهودي و عرفاني هم هست كه قيامت مؤمنان را بر پا مي سازد كه غايتش لقاي الهي است كه غايت رحمت خدا بر بنده است. بخصوص كه اين آيه از سوره اسراء (معراج) است و خطاب اين آيه به آينده است يعني پس از رسول و عرصه ختم نبوت! و نيز اين آيه «سپس كتاب آسماني را بر بندگان خود كه برگزيده بوديمشان به ميراث داديم كه برخي ستمكار بخويش برخي ميانه رو و برخي پيشتاز در نيكي هستند به اذن خدا. و اينست فضل كبير.» فاطر ۳۲-

۳۲- آدمي و بخصوص انسان مدرن قرباني بازيگريهاي خويش با خويشتن است كه هولناكترين اين بازيها همانا بازي با معارف عرفاني است كه عقل و اراده را نابود مي كند. و اينست كه بشر مدرن از حداقل عقل و اراده حيواني نيز تهي است.

۳۳- هر كه شقي تر است تعشيقش بيشتر است. هر كه احمق تر است عرفان پناهي اش شديدتر است. و هر كه بي اراده تر است قدرت نمائي اش بيشتر است. و هر كه بي وجودتر است تلاشش براي اثبات وجود، بيشتر است. اساس عرفان همين حقايق است كه بايد دريابي و تصديق كني و بر آستانه عدم قرار گيري يعني همانجائي كه هستي! تا طلب وجود نمائي از انسان صاحب وجودي!

۳۴- اساس ايمان همان باور كردن حقايق زندگيست كه به باور خدا و آخرت مي رسد كه اين كمال ايمان است. يعني كافران اصلاً هيچ چيزي را باور ندارند حتي دريافتهاي حسي و غريزي خود را. زيرا نمي خواهند هيچ تعهدي داشته باشند. اين گريز از عهد و وفا منشأ واقعيت گريزي و بيزاري از تفكر است. كافران فاقد فكرند و ذهنيت آنها جز خيالبافي و هوسبازي و مكر و بازي نيست. و لذا بقول قرآن خوب و بد و پاك و ناپاك برايشان يكسان است و اين پوچ انگاري و نيستي پرستي است كه در نيمه دوم عمرشان تبديل به انواع عذابهاي رواني مي شود كه افسردگي و عذاب عقيم يكي از آنهاست.

۳۵- كافران فاقد تفكر و خصم تعقل هستند و اين امر را عشق مي نامند و حال. در صورتيكه اتفاقاً از حال گريزانند همچون از آتش. و اين گريز از خويشتن بصورت پناه بردن به انواع تنوع طلبي و عياشي و هرزگي و دنياپرستي رخ مي دهد.

۳۶- آنچه كه معنويت و ايمان ناميده مي شود حاصل تفكر درباره محسوسات و تجربيات روزمره و غرايز است كه يافته هاي بيروني را بر قلمرو دل و جان و روح مي كشاند و باطني و روحاني مي سازد كه غايت آن مكاشفات غيبي و لقاءالله است.

۳۷- بدان كه ياد خدا هم در جريان تفكر درباره زندگي و كار جهان و جهانيان پديد مي آيد و غير از اين ورد و خرافه و هذيان است.

۳۸- انديشه درباره خود و معناي زندگي و هدف از هستي خويشتن است كه انسان را به اعماق وجود مي كشاند و با خدايش روبرو مي سازد و با همه اولياي الهي در باطن محشور مي كند. «آنانكه خداي را در دل ياد مي كنند با بندگاني روبرو مي شوند كه ساجدان و ذاكران درگاه حقند.» قرآن- اين همان راه و روش رسيدن به امام است. اين باور حاصل تجربه شخصي خودم در زندگيست كه تصديقش را در قرآن نيز يافتم.

۳۹- بدان كه علم و آگاهي براي آدم بي تقوا و خودپرست موتور محركه سقوط و گمراهي اش خواهد شد و تباهي اش را تسريع خواهد كرد. «آيا ديده اي آنكه هواي نفس خودش را خداي خود گرفت خداوند او را بواسطه علمش گمراه كرد و او را كور و كر و احمق ساخت.» جاثيه ۲۳- و آيا براستي چگونه مي توان نفس خود را خداي خود قرار نداد؟ آيا بدون ارادت و اطاعت از امامي زنده مي توان از خودپرستي نجات يافت؟ هرگز!

۴۰- «هيچ رسولي به سوي مردمان نفرستاديم مگر اينكه حق آنچه را كه در نزد آنهاست به يادشان آورد.» قرآن- يعني هر فرد و قومي بداند و تصديق كند كه كل شرايط و امكانات زندگانيش و هر آنچه كه هست عين حق و رحمت و صلح است و هيچ ستم و نقصاني در كار نيست. و اين همان اسلام آوردن و تسليم شدن است و صالح گشتن و به صلح رسيدن با خود و زندگي است. يعني حقيقت را در واقعيت ديدن و واقعيت را عين بهشت موعود يافتن كه اجر تصديق اين حق است و راه

سعادت و رستگاري در دو عالم! يعني همه در بهشت زندگي مي كنند ولي بدليل كفران نعمات خدا، به عذاب و زجر افتاده اند و نسبت به بهشت زندگي خود كور شده اند. بهشت واقعيت است و دوزخ حاصل كفر و جهل و انكار بهشت است. و پيامبران آمده اند تا اين حقيقت را به مردم بفهمانند! يعني براي خوشبخت بودن كافيست كه فقط باشي و بفهمي! «دوزخي جز بي معرفتي نيست.» علي ع. پس اسلام مذهب اصالت معرفت است. هر كه فهميد خوشبخت شد! «و بهشت براي متقين بسيار نزديك است.» ق ۳۱-

۴۱- و آفرينش جديد حاصل معرفت درباره حق آنچه كه هست مي باشد. و قيامت نيز! و قيامت كبرا نيز حق آنچه كه هست را آشكار مي سازد به جبر!

۴۲- بهشت براي كسي بسيار نزديك و قابل حصول است كه سر جايش باشد و از خود دور نشود و اين عين تقواست. هر كه خودش باشد در بهشت است. «متقين در بهشت هستند زيرا آنچه كه خداوند به آنها داده است را پذيرا هستند.» ذاريات ۱۶-۱۵و اين عين اسلام و تسليم واقعيت موجود زندگي خود شدن است و انكار و كفر و گلايه و ستم نكردن و زور نزدن! زيرا «زمين و آسمانها و هر آنچه كه بين آنهاست را به حق آفريده ايم.» قرآن- يعني كامل و بي عيب و مطلق و آرماني. «و همه آنها را به تسخير وجود شما درآورده ايم.» قرآن- و اين همان بهشت است كه براي رسيدن به آن بايستي حق جهان را درك كرد. پس آن نوري كه جهان را بهشت مي سازد معرفت است.

۴۳- آري قيامت فرا رسيده است هر چند كه خنده تان مي گيرد و گريه تان نمي گيرد. «قيامتي كه در راه بود از راه رسيد و جز خداوند آشكار كننده اش نيست پس آيا از اين سخن تعجب مي كنيد و مي خنديد و نمي گرئيد پس بسيار غافليد.» نجم۶۱-۵۷

و اين اعلانيه خدا در كتابش در سوره نجم و پس از شرح معراج پيامبر است. در اين باب بينديشيد كه بارها درباره اش صدها حجت علمي و عقلي آورده ايم. براستي چند نفر از علماي اسلامي وقوع جاري قيامت را باور دارند؟

۴۴- آري قيامت فرا رسيده است و علائمش مستمراً در حال آشكارشدن است در آفاق و انفس بشري همانطور كه در سائر آثارمان متذكر شده ايم. و تنها چيزي از اين واقعه كه نمي بينيد جمال خداست كه مستلزم جهاد و معرفت و تقوا است.

۴۵- همه علائمي كه در قرآن مختص قيامت است در روايات اماميه مختص ظهور امام است. و اين همان است زيرا خداوند از انسان رخ مي نمايد همانطور كه خودش شهادت مي دهد كه: خدا شهادت داده كه جز او خدائي نيست و اين حق را ملائك و علماي بر حق و برپادارندگان عدالت اجتماعي تصديق مي كنند. قرآن-

۴۶- آري قيامت فرا رسيده است. نجم ۵۷- و هر گاه كه چند تن مؤمن خالص دل بهم دهند تا دين خالص را بر پا دارند قيامت نفسشان رخ مي دهد و بدين طريق دربي از قيامت نفس جامعه هم رخ مي نمايد و نشانه هائي از قيامت در زمين و آسمان براي همگان آشكار مي شود. مجادله۷- و اين قيامتهاي صغرا است كه برپادارندگانش اولياي الهي هستند.

۴۷- «خداوند مقرر داشته است كه من و رسولانم پيروز گرديم و براستي كه خداوند قوي و عزيز است.» مجادله ۲۱- اين «من» همان امام مطلق است و رسولان او در آخرالزمان كه برپادارندگان قيامتهاي دورانند و داعيان قيامت و لقاءالله. اين اولياي امام زمان جانشين انبياي سلف هستند در آخرالزمان! و اينانند كه انبياي سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه مي خورند.

۴۸- «خداوند بر مؤمنان منت نهاد آنگاه كه از ميان خودشان رسولي برانگيخت كه آيات او را بر آنان بخواند تا پاكشان سازد و به آنان كتاب و حكمت آموزد در حاليكه در گذشته در گمراهي آشكار بودند.» آل عمران۱۶۴- اين رسولي كه مختص مؤمنان است بي ترديد يك رسول از جانب امام است كه براي هدايت آنان آمده است و ولي آنهاست به مصداق اين سخن «خداوند مقرر داشته است كه من و رسولانم پيروز گرديم.» مجادله۲۱-

۴۹- دين و قرآن براي كافران و در باور آنان امري قديم و تمام شده است يعني اساطير الاوّلين. براي منافقان اموري مربوط به آينده و پس از مرگ است. و فقط براي مؤمنان اهل معرفت عين واقعيت جاري زندگي است. و اين براي كساني است كه الساعه يعني قيامت را دريافته باشند. يعني امروزه كسي كه قيامت را درك و دريافت نكرده باشد از حقيقت دين و قرآن بيگانه است و اسير افسانه و آرمان است. مسئله امامت براي شيعه هم از همين سه مقوله است يعني عده اي امامان مرده را مي پرستند عده اي امام آينده را كه قرار است در زماني نامعلوم ظهور كند و عده قليلي هم داراي امام زنده اند و اينان شيعه حقيقي اند.

۵۰- هر گاه که يك انسان براي مبارزه با ظلم نژادش و احياي حق از خاندانش جدا مي شود و هجرت مي كند بر جرگه آدميت وارد مي شود و يك آدم يا حوا است. اين بدان! آدم و حواي قرآني اينگونه است و نه آنگونه كه در قصه هاي عاميانه و شبه عالمانه خوانده و شنيده مي شود. همينطور است مابقي قصص قرآني همچون وقايع مربوط به حضرت نوح و ادريس و ابراهيم و موسي و ايوب و يوسف و هود و يونس و عيسي و يحيي و محمد ص و پيروان و مخالفانشان. يعني هر مؤمني در آخرالزمان در هر مرحله از رشد و تكامل ايماني اش يك نوح يا ابراهيم يا ايوب يا يوسف و غيره است كه در كمالش محمدي است. اين بدان!

۵۱- «كساني كه آيات و بينات و هدايت الهي را كه بر آنان نازل شده كتمان مي كنند خداوند آنان را لعنت مي كند...» بقره۱۵۹- اين پاسخي است به كساني كه بر ما ايراد مي گيرند كه چرا مشاهدات غيبي و اسرار الهي را فاش مي كنيم و بدينسان ما را تكفير مي كنند و مرتد مي خوانند. در حاليكه تبيين اين حقايق از اوجب واجبات است زيرا خداوند هرگز كسي را از بابت عدم انجام واجبات شرعي لعنت نكرده است. پس كسي كه اين حقايق را بداند و ببيند و بر مردمان بازگو نكند همچون ابليس مورد لعنت خداست. پس آنانكه مانع و مخالف بيان اين اسرار هستند نيز از پيروان ابليس هستند و مشمول لعنت خدا مي باشند. «الا كساني كه توبه كنند و آن اسرار را آشكار سازند...» بقره۱۶۰-

۵۲- و خداوند از مصدر سه عرش خويش بر اين بنده تجلي فرمود به جمال تمام: عرش رحمان، عرش كريم و عرش اعلي! جمال رحماني اش محمدي- فاطمي بود. جمال كريمش هم علوي- فاطمي بود. ولي جمال اعلايش خودم بود به مصداق اين آيه كه «انسان را جز جمال اعلاي پروردگارش چيزي براي مطالبه نيست كه در نزد پروردگارش به وديعه داشته باشد.» ليل۱۹-

۵۳- اصلاً بزرگترين ياري متقابل خدا و انسان همين است كه خداوند بينات و كرامات و تجليات خود را بر بنده آشكار مي كند و بنده هم آنرا بر مردمان آشكار كند كه به مثابه جهادي همه جانبه با جان و مال و عزت و آبرو و آسايش و دين و ايمان خويش است. همانطور كه همه اين بلايا و امتحانات را تاكنون تجربه كرده ايم و بارها تا سر حد مرگ رفته ايم و ملامت ها و تهمت ها و عداوتها و مذلتها كشيده ايم.

۵۴- زنده كردن آئين ابراهيمي و كرامت عيسوي و هجرت موسوي و قرآن محمدي و فطرت فاطمي و عرفان علوي، افتخاري است كه خداوند در اين دوران آخرالزمان بر عهده اينجانب نهاده است كه به حول و قوه الهي از عهده اش به نيكي برآمده ام كه چيزي جز تبيين و تحويل و تأويل و تعين و تأخير كمالي ِ آن سه جمال نبوده است.

۵۵- «هر كسي بر جمالش عمل مي كند.» اسراء۸۴- بدين لحاظ كل مجموعه آثارم چيزي جز عمل به جمال اعلاي پروردگارم كه از عرش اعلاي او در عرش عظيمش متجلي شد نبوده است يعني تبيين كمال جمال عليينى خودم! يعني همان جمالي كه خداوند مرا در احسن تقويم و در مقام اعلي العليين آفريده بود كه در كسوف سال ۱۳۷۵ در مشهد مقدس شهود نمودم كه من اوئي بود: يا من هو! «خداوند شهادت داده كه جز او الهي نيست.» قرآن-

۵۶- پس اگر قيامت از راه رسيده كه رسيده است پس خداوند هم رخ نموده است. به چه صورتي؟ به همان صورتي كه به انسان هم داده است از همان كسي كه روحش را در او دميده است زيرا صورت و سيرت يكي است و ظاهر و باطن يكي است همانطور كه هر كسي هم به صورتش عمل مي كند يعني عملي خدايي دارد يعني صاحب كرامت است و شفاعت و بدعت و احياءگري! همانطور كه همه موجودات عالم غيب از جمله ملائك هم چون آشكار شوند در صورت بشري رخ مي نمايند. و اينست كه بر نماز خداوند را نه تو كه او خطاب مي كنيم! در اينجاست كه تناقض لااله الاالله و لااله الا هو برطرف مي شود. و اينست كه كافران در قيامت خود را با صورت در آتش سرنگون مي كنند چون خداي را به صورت خود مي بينند يعني صورت اعلاي خداي را كه صورت خودشان است شهود مي كنند و لذا از خود انتقام مي ستانند. و اين سرّ عشق خدا به انسان است. «هر كه خداي را از ياد برد خودش را از ياد مي برد.» قرآن- اين كافران عشق را شرك مي نامند همچون ابليس!

۵۷- «قبله هر كسي آن سمتي است كه خداوند به او روي مي نمايد.» قرآن- و لذا قبله يك مؤمن حقيقي و شيعي، امام اوست و اينست راز خروج حسين ع از مراسم حج و خانه كعبه تا مرز بين اماميه و غير اماميه را واضح نمايد و بلكه اصلاً حق كعبه را هم روشن تر سازد كه خانه خدا، به اين دليل خانه خدا شده كه جغرافياي ظهور امامت بوده است يعني مكاني كه ابراهيم و هاجر از نژاد خود گذشتند و به نزاد پيوستند و امامت يافتند. يعني قبله و خانه خداست كه بواسطه وجود امام و حق امامت، ارزش مي يابد و نه بعكس. و امام حسين همين ميزان را برپا نمود و شيعيان را به اين واقعه امتحان نمود كه اكثراً باختند و خانه خدا را بر عرش زنده او ترجيح دادند و به زبان واضح تر بين خدا و خانه اش مخير شدند و انتخابي ناحق نمودند الا انگشت شماري كه در كربلا با حسين ماندند كه وجه الله بود. واقعه كربلا انتخابي بين بيت الله و وجه الله

بود يا بيت الله و خليفة الله! به همين دليل پس از واقعه كربلا خانه كعبه دو بار از ميان رفت يكبار بواسطه آتش سوزي و يكبار بواسطه سيل! و لذا ساختار اصلي كعبه بكلي دگرگون شد. كه اين نيز حجت و عبرتي بود براي مشركان!

۵۸- اگر آزادي بمعناي اقتدار خلاق و مختار اراده است كه مظهرش خداست پس انسان آزاد انساني است كه به هويت الهي در ذات خود رسيده باشد و بر جاي خود قرار گرفته باشد كه اين تعريف علي ع از عدالت است. پس آزادي جز از عدالت برنمي خيزد و اين دو امري واحد است كه امام مظهر انساني آن است كه البته قدرت مطلق اراده اش را عاشقانه به خدمت اراده الهي مي گيرد كه عين عدالت است و عدالت عين وجود است و صاحب وجود بودن و خود بودن. و آزادي و عدالت هر دو حاصل خود بودن است و خودي جز خدا نيست. پس آزادي و عدالت دو وجه از عرفان است و دو محصول آن. كه در مركز اين مثلث عشق قرار دارد.

۵۹- «چه ديني بهتر از روي خود به خدا نمودن و پيروي از ابراهيم حنيف است.» نساء۱۲۵-
يعني صورت و جمال خود را براي خداوند قرار دادن بهترين دين است كه دين ابراهيم حنيف است و پيرو چنين ديني زيبا مي شود «و هو محسن». و اين فقط زنان نيستند كه جمال خود را براي مردان قرار مي دهند و روي به مردان هستند بلكه مردان هم متقابلاً اينگونه اند الا اينكه پيرو آئين ابراهيم حنيف باشند. و اين روي ديگر سكه عفت و عصمت است كه نگاه نكردن به نامحرمان است: نه نگاه كن و نه كاري كن كه نگاه شوي! حضرت فاطمه س. يعني نه كسي را به دل راه ده و نه بر دل كسي وارد شو! «چون دل به دنيا دهي آتش دوزخ را در خود برپا كرده اي.» قرآن- و اين آتش باطن و صورت تو را هم مي سوزاند و تو را زشت مي كند همانطور كه دلت را مي سوزاند و تباه و شقي مي كند.

۶۰- بنگر كه انسان مدرن از زن و مرد اكثراً مبتلا به امراض لاعلاج جلدي بخصوص در صورت هستند و از فرط سوختگي و زشتي انواع داروهاي مهلك را مادام العمر بكار مي برند و عاقبت صورت خود را به تيغ جراحي مي سپارند. اين عذاب روي نمودن به غير خداست و غير خدا را بر دل وارد كردن.

۶۱- همه صاحبان صورتهاي مريض داراي دلهاي شقي هستند. و اين دو امري واحد است. «هر چه در دل است در رخسار آشكار است.» علي(ع)-

۶۲- پس جمال خود را فقط براي خدا نگهدار تا فقط او آنرا تماشا كند و محرمان.

۶۳- اين كوري چشم دل است كه آدمي در آخرالزمان كه عرصه ظهور جمال حق است همواره خداي را مي بيند و باور و درك نمي كند و تبديل به زيانكارترين موجودات ميشود «چه كسي زيانكارتر از كسي است كه ديدار پروردگارش را انكار نمود.» قرآن- روي به غير خدا نمودن است كه چشم دل را كور و ظلماني ميسازد كه خداي را مي بيني و نمي بيني! مي بيني و نمي شناسي. مي شناسي و باور نمي كني. باور مي كني و انكار مي كني.

۶۴- عارفان و اولياي صاحب دم در فرهنگ عرفاني ما همان صاحبان روح الهي در هر عصري هستند كه به لقاي الهي رسيده و مؤمنان را القاي روح مي كنند بواسطه تلقين اذكار و كلام و معارفشان. اينان منشأ دم الهي و نفخه روح حق در مردمان هر عصري هستند و امامان زمان خويشند. اين همان دم مسيحائي است كه رحمت و شفا براي مؤمنان است كه در عارفان بصورت بينات عرفاني و حكمت هاي قرآني هم ظهور مي يابد. اينان آئينه هاي ديدار با امام زمان عج و لقاي الهي هستند و پرچم داران قيامت دوران!

۶۵- چون چند نفر از مؤمنان اهل ذكر و معرفت قلبي گرد هم آيند و اسرار عرفاني در ميان نهند و محفل انس حق پديد آيد خداوند در جمعشان حاضر مي شود و قيامتي در آن جمع بر پا مي شود كه گاه بصورت سماع عارفانه رخ مي دهد. اين همان واقعه آيه ۷ سوره مجادله است كه قبلاً ذكرش رفته است كه البته محور چنين جمعي بايستي يكي از عارفان اهل معرفت باشد. اين همان اقامه صلوة مؤمنان است به امامت امامشان!

۶۶- اگر آيات و مفاهيم بظاهر تكراري قرآن كريم را حذف كنيم شايد بيش از دو سوم قرآن حذف شود. اين معما براي اينجانب تا همين اواخر حل نشده بود تا در جريان تأليف اين رساله حل شد زيرا خودم هم در اين رساله بارها يك آيه يا معنائي را تكرار مي كنم و از تكرار كردنش راه گريزي ندارم. زيرا هر بار كه آيه يا معنائي را مي نگارم بتازگي احساس مي كنم كه حقش را يافته و نوشته ام. يعني يك آيه و مفهوم داراي حقيقتي كثير است و لااقل براي هر يك هفت حق موجود است. و اينست راز تناقض هائي كه در قرآن يافت مي شود كه نردبان تكاملي يك آيه يا معناست. اين مسئله يكي از مهمترين علل تفرقه در پيروان اين كتاب بوده است كه رسول اكرم آنرا رحمت دين خود خوانده است يعني وسعت ابعاد و آفاق معارف قرآني.

۶۷- عجبا كه همه شاه كليدهاي معارف و حكمت هاي قرآني كه موسوم به محكمات قرآن هستند داراي دو وجه و دو معناي كاملاً متفاوت و گاه متضادند كه مؤمنان از يك سوي آن وارد شده و هدايت مي شوند و كافران از وجه ديگرش وارد شده و گمراه مي شوند و منافقان در اين ميانه مي مانند و رسوا مي شوند. يكي از اين نمونه ها عبارت است از «شهد الله انه لا اله الا هو». مؤمنان در اين آيه «هو» را امام و خليفه خدا مي دانند و كافران هم خود خداي آسماني مي پندارند و منافقان بين اين دو مردد مي مانند و در تذبذب ديوانه مي شوند. اين ديالكتيك عرفاني قرآن از مظاهر مكر الهي و رندي حق است و نردباني از شك و يقين براي سالكان است كه بين هو و الله يعني بين زمين و آسمان حق رفت و آمد مي كنند كه اين قلمرو همه بينات است.

۶۸- در قرآن كريم «لا اله الا الله» دوبار آمده در حاليكه «لا اله الا هو» حدود بيست و پنج بار آمده است. جز انگشت شماري كه خداوند با سائر رسولانش خود را «أنا» خطاب نموده مابقي جمله يا نحن و يا هو بكار رفته است كه با رسول اسلام و اولياي آخرالزمان است. خداوند در قبال اوليايش خود را نحن مينامد و در قبال مؤمنان و سائر مردمان هم خود را هو ميخواند كه امامانش را نشان ميدهد كه مظاهر عرش اويند و او در آنهاست و چون عيان مي شود «ما» (نحن) است. يعني اولياء الله در رابطه با مردمان بيانگر من الهي نيستند يعني أنا نيستند بلكه «نحن» (ما) هستند. و خود خداوند براي اين اوليايش هم هو است: يا من هو!

۶۹- خداوند هرگز با اوليايش، من نيست و اين راز عشق است. كل جهان هستي هم ظهور منيت خدا نيست بلكه هويت اوست. خداي كافران، من است. خداي مؤمنان هم هو (او) است ولي خداي مخلصين «ما» است و اين ظهور عشق است.

۷۰- ما و او (نحن و هو) دو ضمير عشق در رابطه من- توئي است كه «او» ضمير عبوديت بنده نسبت به خالق است و «ما» هم ضمير ربوبيت است.

۷۱- يعني خداوند در وجود اولياء و بواسطه كلام و نورشان به تربيت و هدايت مؤمنان مي پردازد و اين همان معناي «نحن» است و اين يگانگي خدا و امام است (ما). ولي اين اولياء، خداوند را با ضمير «هو» ستايش و شكر مي كنند مگر در مقام حضور جمالش مثل دعاي جوشن كبير: لا اله الا انت... .

۷۲- بدان كه ايمان جز به عمل صالح به حق نمي رساند و در غير اينصورت تبديل به مجموعه اي از ايده ها و معارف ذهني مي شود و فرد را دچار شرك و نفاق مي كند. «بدانيد كه ذهن براي رسيدن به حق كفايت نمي كند.» قرآن- در قرآن كريم همه جا ايمان متصل به عمل صالح است و همه مقامات معنوي و كرامات و مشاهدات و درجات رشد روحي و قلبي از راه عمل صالح پديد مي آيد و معارف ذهني در عمل صالح تبديل به يقين قلبي مي شوند و مولد حركت جوهري هستند و لذا حدود پنجاه بار لفظ امنوا و عملوالصالحات آمده است كه بستر همه كمالات است كه يكي از مهمترين اين اعمال پس از ايمان همان هجرت است كه اساس خروج از نژاد مي باشد.

۷۳- و بدان كه عمل صالح براي مؤمن چيزي جز به صلح كشانيدن اراده و كردارش با امر امامش نيست و در اين راستا هجرت از قلمرو حيات نژادي امري واجب است كه آن امر دوري از شجره است زيرا دشمني قهارتر از نژاد براي امر ايمان نيست.

۷۴- اگر اطاعت از امام (رسول الهي) ترجيع بند حكم الهي در قرآن خطاب به مؤمنان است و اطاعت از خدا جز اطاعت از رسول نيست و خداوند وعده داده كه مريدان را خود تحت نظارت و حكم و حفاظت خود قرار مي دهد اين همان مصداق شهد الله انه لا اله الا هو مي باشد يعني رسول يا امام همان هوي خداست كه: قل هو الله احد! و لذا پيامبر اسلام، علي ع را مصداق سوره توحيد قرار داده است يعني مصداق هو الله و شهد الله... .

۷۵- هر گاه آيه اي بر رسول يا مؤمنان نازل و يا بواسطه آنها تلاوت مي شود شيطان نيز القاء معنا مي كند به موازات آن. قرآن- كه يكي از اين القاي شيطاني درباره معناي هو در آيات قرآن است كه هو را از هويت انساني خدا سلب مي كند همانطور كه ابليس خلافت اللهي آدم را انكار و عداوت نمود و نمي خواست كه آدم مظهر هويت خدا باشد و خليفه او. فرق بين اماميه و ضد اماميه در همين القاي شيطاني است و انكار هوي الهي در انسان! زيرا شيطان مخالف ظهور خدا از انسان است. مفسريني هم كه نحن و هو را در قرآن كريم مترادف كبريائي ادبي و اشرافيت كلامي خدا مي دانند مبتلا به اين وسوسه شيطاني هستند هر چند كه به اسم شيعه باشند. و متأسفانه بسياري از مفسران بزرگ ما دچار اين ابتلاء هستند. اينان شيعياني هستند كه مرده و يا غايب امام را مي پسندند و سخنگويان تشيع مرده و مرده پرست مي باشند: آيا پنداري كه مرده و زنده يكسان است؟ آيا مي تواني مردگان را بشنواني؟ تو آنان را كه در قبرند نمي تواني بشنواني! قرآن-

۷۶- آيا پنداري كه خداوند در اين آيه كه مكرراً آمده است مي خواهد تفاوت كساني را كه روي زمين و زير زمين هستند خاطر نشان نمايد؟ هرگز! منظور خدا تفاوت بين دو دسته از كساني است كه روي زمين راه مي روند كه اكثرشان مرده اند و اندكي زنده اند به حيات امامي زنده! و مي فرمايد كه تو نمي تواني اين مردگان متحرك را بشنواني! زيرا شخصيت و هويت آنها در گورستانها مي باشد: منّ في القبور! قرآن-

۷۷- اين را بدان و درباره اش جداً بينديش كه فرق بين انسان مؤمن و كافر يعني انسان با امام و بي امام، عين فرق بين زنده و مرده است و خداوند در اين باره حتّي مثال نمي زند زيرا حكمت هاي تمثيلي را بلافاصله متذكر شده است كه: خداوند بدينگونه مثال مي زند تا فهم كنيد... قرآن- ولي فرق بين كافر و مؤمن حقاً فرق بين مرده و زنده است و فرق بين كور و بينا و كر و شنوا! «از رسول اطاعت كنيد تا شما را زنده كند...» قرآن-

۷۸- كسي كه خداوند را نمي شنود و نمي بيند، كور و كر است و كسي كه به روح الهي زيست نمي كند مرده است. و همه اينها بواسطه وجود امام زنده است بهر درجه اي از ولايت حق! «آنانكه كسي غير خدا را ولي خود نموده اند خداوند خودش شاهد بر آنهاست... و بر آنها حكم مي راند... و آنها را محافظت مي كند.» قرآن- يعني انساني كه يك ولي زنده دارد با خداوند سر و كار دارد و زنده است به خدا! انسان بي خدا مرده است! و آنرا كه امام نيست كافر است يعني بي خداست. حديث نبوي-

۷۹- بدان كه امام زنده، وجه الله است يعني روي خداست و زبان خداست و چشم خداست (خداوند شاهد بر آنهاست. قرآن)

۸۰- كسي كه ولي خود را محضر و مظهر خداوند يگانه نداند مشرك است. «و خداوند بر نمايشي كه مي دهند آگاهست و دروغگويان را رسوا مي كند.» قرآن- يعني كساني كه ادعاي ارادت و اطاعت از كسي را دارند در حاليكه دروغ مي گويند.

۸۱- اگر در كسي نشانه هاي الهي ديدي از كرامت و شفاعت و رحمت و محبت و آرام دل، پس بدان كه از اولياي خداست و بدان كه در همو نيز مي تواني پروردگارت را ديدار كني. «در هر كسي اگر نشانه هاي حيرت آور ديدي در انتظار نشانه هاي حيرت آورتري نيز باش.» علي ع-

۸۲- زيانكارترين مردمان كساني هستند كه در كسي نشانه هاي الهي را درك نموده ولي لقاي الهي را طلب و جستجو نكردند و لذا بزودي آن نشانه ها را هم انكار كردند. كهف ۱۰۵-۱۰۳

۸۳- اين خداست كه در فردي نشانه هاي باطني و بيروني از خود را آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است ولي اكثر مردمان حق او را انكار مي كنند زيرا ديدار خدا را از اين حق منكرند. فصلت ۵۴-۵۳. اينان دين و معارف و آيات الهي را فقط براي امور دنيوي خود مي خواهند و لذا بدينوسيله به اشد دنيا و دنياپرستي مي رسند و در آن تباه مي گردند در حاليكه خود را بهترين آدمها مي پندارند. و اينان زيانكارترين مردم هستند. كهف ۱۰۵-۱۰۳. اينان دين را به دنيا فروختند و خدا را به خرما. «اينان را براي مدتي از دنيا برخوردار مي كنيم تا در حيات حيواني خوش باشند و بناگاه عذابمان را نازل مي كنيم.» قرآن-

۸۴- بنابراين انسان متديني كه در طلب لقاي الهي نباشد بالاخره دينش را به دنيا معامله مي كند و كافر يا منافق مي گردد. اين از آيات مكرر قرآن است كه ذكرشان رفت.

۸۵- مگر نه اينست كه همه اعمال يك مؤمن بايستي به نيت تقرب الي الله باشد از جمله عباداتش؟ اين تقرب الي الله به چه منظوري مي تواند باشد الا ديدارش؟ پس كسي كه شوق و طلب ديدار خدا در دنيا را ندارد دينش دچار شرك و نفاق است و دين براي دنيا است كه مذهب كفر است به قول قرآن.

۸۶- پس لقاءالله در حيات دنيا از ماهيت منطقي و فطري دين است و غايت حقيقي دين. و جز اين شرك و نفاق و بازي با دين است. بخصوص در عصر جديد كه بشر همه نيازهايش را در خارج از دين بسيار بهتر ارضاء مي كند. پس در دين چه هدف و انگيزه اي جز لقاءالله مي تواند انسان را نگاه دارد تا منافق نباشد؟ بنابراين لقاءالله بخصوص در آخرالزمان تنها و تنها انگيزه و گوهره معنوي دين است كه دين داري را ممكن مي سازد و واجب. و براي اين امر فقط تفكر و معرفت لازم است و نيازي به اثبات قرآني و آيات عربي نيست. و ما نيز خود از طريق غير قرآن عربي به اين حقيقت رسيده ايم و سپس آنرا در قرآن عربي هم يافته ايم. اين بمعناي فطري بودن دين است.

۸۷- ديني كه در همين حيات دنيا حاوي ديدار با خداوند نباشد و امكان آنرا نداشته باشد در عصر ما دين كامل و نجات بخش انسان نيست و جز اسلام و مذهب شيعه حقيقي دين لقاءاللهي نيست و اين از بركات كبير عرفان اسلامي است و وجود مبارك علي ع كه نخستين انسان غير نبي است كه خدايش را ديدار نمود. شيعه اگر اهل لقاءالله نباشد شيعه نيست.

۸۸- «مؤمن چون به ديدار مؤمني رود به ديدار خدا رفته است.» حديث نبوي- همين سخن اساس امّي و عامي دين و حداقل اسلام محمدي و شيعه علوي است كه متأسفانه در همه جا خوانده و نوشته مي شود ولي بندرت كسي باورش دارد. اين همان اساس ولايت و امامت است و مذهب لقاءاللهي!

۸۹- «مؤمنان اولياي يكديگرند.» قرآن- اين اساس عرفان قرآني است و راز هدايت آخرالزماني و قلمرو ديدار با خدا و ظهور امام زمان و گوهره نجات!

۹۰- اگر در يك جامعه ايماني همه با نگاه لقاءاللهي و اوليائي به يكديگر بنگرند همان جامعه مدينه فاضله امام زماني است. در اين معنا جداً تأمل كن تا بداني آرمانشهر بشري بسيار ساده تر از آنهمه معماهاي پيچيده اقتصادي و سياسي و فلسفي و رواني حاصل شدني است. جامعه امام زماني جز از اين منظر نه معنا ميدهد و نه حاصل شدني است و چيزي جز وعده و فريب ابليسي نيست.

۹۱- اين امام زمان و نجات و جامعه عدل و سعادت و رستگاري كه در انديشه و باور اكثر مردمان است نه با معرفت قرآني سازگاري دارد نه با روايات معتبر اسلامي و از همه مهمتر با عقل و وجدان بشري هم منافات دارد. قرار نيست كسي بيايد با فوتي يا معجزه اي بشريت را خوشبخت و رستگار سازد. در كل قرآن نشاني از چنين نوع سعادتي نيست. ولي افسوس كه قرآن مهجور است و بدرد زندگاني عامه مسلمانان نمي خورد و بلكه در چشم علماي آنهم بهتر از اين نيست.

۹۲- انديشه نجات امام زماني در نزد عامه شيعيان براستي مخدري مهلك و ويرانگر دين و ايمان و عقل و ولايت و امامت و سعادت بشر است همانطور كه متأسفانه جامعه شيعه در سراسر جهان يكي از مفلوكترين جوامع بشري بر روي زمين بوده و هست و امروزه در اوج فلاكتش به سر مي برد. و اين اساساً برخاسته از درك وارونه ما از معنا و حق امامت است. انديشه حاكم بر اكثريت قريب به اتفاق شيعيان يك انديشه آشكارا ضد شيعي است همانقدر كه ضد اسلامي و ضد قرآني و ضد عقلاني و ضد انساني. و اين پوستين وارونه و نعل وارونه است كه از همان صدر اسلام بر تن اسلام كردند و به راه امامت قلم زدند و امامان و امامت را در كنج خانه ها و زندانها محبوس كردند و هر چه خواستند با آن كردند. وگرنه شيعه مي بايستي خوشبخت ترين انسان روي زمين مي بود و براستي الگوي رستگاري مردمان جهان مي شد زيرا شيعيان همان متقين قرآني هستند كه از حيات دنيا در جنات نعيم بسر مي برند زيرا در شوق ديدار با پروردگارشان هستند.

۹۳- شيعه اي كه خود بايستي الگو و ناجي مردمان جهان باشد شبانه روز دعاي فرج مي خواند كه يكي از آسمان و يا از اعماق زمين بيرون آيد و به آني او را به بهشت برد و غرق در خوشبختي نمايد. اين همان يك انسان فلك زده و مفلوج و ساقط از حيات و اراده و ايمان و اقتدار روحاني است. اين شيعه ضد شيعه است.

۹۴- يك مؤمن شيعي، خود جلوه اي از نور امام زمان است خود خليفه امام خويش است و قلبش لبريز از عشق به امام است و خود ناجي جامعه خويش است و پرچم دار نجات بشريت!

۹۵- دل مؤمن خانه امام است و اينست راز كلام امام صادق ع كه انتظار خود فرج است. يعني انسان منتظر محل ظهور امام است كه نه تنها خود نجات مي يابد كه ناجي مردمان هم هست و كسي كه چنين نيست هنوز به شرف شيعه بودن نائل نيامده است. شيعه اشرف مردمان است در مقام روحاني و اخشع مردمان است در روابط اجتماعي.

۹۶- انتظار ظهور اگر بر معرفت و محبت به امام نباشد جز فريب و فلاكت حاصلي ندارد. و معرفت و محبت به امام حاصل عمري تقوا و تلاش براي اصلاح نفس و احياي عدالت و سلامت در جامعه است. يعني بميزاني كه فردي داراي تقوا و مردم دوستي و در عطش سعادت و رشد جامعه است امامت را درك نموده و در مسير امامش قرار مي گيرد و خليفه امامش مي شود و آئينه حضور و ظهور امام است. و اينست راز غيبت امام براي مذهب اماميه. تا همه شيعيان امامان عصر و جامعه بشري شوند و جامعه بشري را براي ظهور جهاني اش مهيا نمايند نه اينكه خودشان مفلوكترين افراد و گروههاي بشري باشند.

۹۷- هر شيعه اي مظهري از امامت امام زمان در عرصه غيبت است نه مظهري از فلاكت زمانه خود. هر گاه كه سيصد و اندي شيعه اين چنين پديد آمد ظهور فرا رسيده است.

۹۸- يك انسان اماميه، براستي خود امام و الگوي روابط اجتماعي خويش است و ظهور امام زمانش را هم براي نجات ديگران مي خواهد نه نجات خودش. زيرا عشق به امام همان نجات و رستگاري روح است زيرا اين عشق قلمرو حضور امام در دل و جان شيعه است اين همان مصداق سخن امام است كه انتظار همان فرج است. اين انتظار چيزي جز انتظار ديدار نيست كه عين شوق لقاي الهي است و اين دو امري واحد است زيرا لقاي رب همان لقاي امام است كه آئينه جمال خداست زيرا امام كانون ربوبيت خدا در خلق است و مؤمنان نيز زير مجموعه اين ربوبيت مي باشند.

۹۹- و اين بدان كه شوق لقاي الهي جز در اماميه پديد نمي آيد كه همان شوق ديدار با امام زمان است كه رب عالم ارض است. زيرا لقاءالله در قيامت كبرا ممكن مي آيد ولي لقاي رب در حيات دنيا براي شيعيان راستين ممكن است كه جمال ربوبيت خداست و جمال اعلاي رب در سوره ليل همان لقاءالله در حيات دنياست كه موجب رضاي وجود انسان يعني خوشبختي كامل است. «هيچكس را در نزد او نعمتي نيست كه داده شود مگر جستجوي جمال اعلاي ربش كه بزودي خوشبختش مي سازد.» ليل ۲۱-۱۹ در حقيقت نجات و رستگاري يك شيعه جز ديدارش با امامش نيست كه سعادتمندش مي كند. و اينست ظهور قبل از ظهور جهاني امام زمان!

۱۰۰- يك شيعه اهل امامت از جمله آن مؤمناني است كه خداوند آنان را برگزيده تا پيرو آئين ابراهيم حنيف باشند كه رسول شاهدي بر آنان و آنان شاهد بر مردمان باشند. قرآن- بدان كه اين رسول همان امامي زنده است كه خود رسول رسول خدا محمد مصطفي است و آئينه امام زمان. يعني رسالت را از محمد ص دارد و امامت را هم از محمد ابن حسن عسگري ع. و مصداق آن آيه است كه خداوند اولياي خود را از پس و پيش حمايت و حفاظت مي كند. و چون بواسطه معرفت نفس، محمد ابن عبدالله را در باطن خود يافت محمد ابن حسن را هم در بيرون از خود ديدار مي كند و مي بيند كه اين همانست! اين حقيقتي است كه اينجانب در خويشتن به آن نائل آمده ام.

۱۰۱- بنابراين شيعيان حقيقي علي ع ، جمله منجيان عالم بشريت در عرصه غيبت مي باشند.

۱۰۲- و اگر بخواهيم طبق روايات مربوط به دوره حكومت جهاني امام زمانعج قضاوت كنيم دوره حكومت آن حضرت بسيار كوتاه است از پنج تا حداكثر چهل سال كه مقبولترين آن حدود نه سال است. پس دوره اي بس كوتاه و موقتي است. اين بدان معناست كه اساس ظهور و نجات و عدالت جهاني آن حضرت بواسطه ياران و اولياي آن حضرت قبل از ظهورش فراهم مي آيد و ظهور و حكومت جهاني آن حضرت يك سمبل و نشانه است و اصل آن بر محور وجود اولياي حضرت شكل مي يابد. درست مثل قيامت كبرا در قبال قيامتهاي صغراي پنجاه هزار ساله.

۱۰۳- پس بدان كه اصل و اساس و محور حق وجودي امام زمان عج در دوره غيبت از وجود اولياي او رخ مي نمايد كه ظهور و حكومت جهاني خود ايشان به مثابه مرحله نهائي اين نهضت است و اوج آن. هرمي كه همه مراحل و مراتب ساختارش را اوليايش تشكيل مي دهند و چون به نوك هرم رسيد آن حضرت رخ مي نمايند. همانطور كه پيامبر اسلام در ادامه تكاملي نهضت انبياي الهي رخ نمودند و نبوت را به اوج كمال و ختم رسانيدند و بدون وجود انبياي سلف هرگز ظهور محمدي رخ نمي داد و لذا همه انبياي بزرگ به ظهور آن حضرت نويد دادند. پس در دوره غيبت امام هم امامان و مهدي هاي بسياري به عرصه ظهور مي رسند كه زمينه جهاني اين ظهور را فراهم مي آورند همانطور كه از رسول اكرم ص نقل شده كه پس از ايشان دوازده امام و سپس دوازده مهدي در هر قرني به عرصه ظهور مي رسند. يعني در دوره غيبت امام زمان بايستي تاكنون حدود يازده يا دوازده مهدي ظهور نموده باشند.

۱۰۴- بهرحال طبق اين روايت و صدها نشانه ديگر از ظهور جهاني حضرت ما در قرن ظهور قرار داريم هر چند كه قبل از آن هم دوازده مهدي در هر قرني ظهور نموده اند كه جمله تجلي آن حضرت بوده اند از وجود اولياي ايشان. پس هيچ عصري بدون مهدي نبوده است ولي اينها مهدي هاي مسيحائي بوده اند يعني مظاهر رحمت مطلقه حق بوده اند. و اينست مصداق آن سخن امام صادق كه: مهدي همان مسيح است. ولي در پايان اين دوازده قرن غيبت، مهدي و مسيح با هم و در دو كالبد ظهور مي كنند.

۱۰۵- «مهدي» در لغت بمعناي «هدايت شده» است. پس هر انسان هدايت يافته و رستگاري يك مهدي است كه تجسم و تعين همه سلسله مراتب سير و سلوك الي الله است و بلكه حامل نور خدا نيز هست زيرا انسان هدايت شده به لقاي الهي هم رسيده است و جمال اعلاي خداي را ديدار كرده و نور جمالش را هم با خود در جمالش داراست. يعني مهدي خود اسوه و مظهر هدايت و جمال هدايت است و جمالش حامل كل هدايت است. در اين معنا تأمل كن! يعني او به لحاظ وجودي اسوه هدايت يافتگي است. حال از اين منظر درباره اين آيه تفكر كنيد: «بگو خداست كه بسوي حق هدايت مي كند. پس آيا كسي كه بسوي حق هدايت مي كند بهتر است كه پيروي شود يا كسي كه هدايت نمي يابد مگر آنكه هدايت كرده شود؟ پس چه

قضاوتي داريد؟ بدانيد كه اكثر مردمان ذهن خود را پيروي مي كنند و ذهن به حق نمي رساند.» يونس۳۶-۳۵ يعني اطاعت از خداي غيبي همان اطاعت از خداي ذهني است كه اطاعت از نفس برتر خويش است كه استكبار نفس است كه خدا ناميده مي شود يعني چه بسا خود شيطنت است. ولي كسي كه خود يك مهدي (هدايت شده) است بي ترديد هر كه با او همراهي و اطاعتش كند هدايت مي شود و اين اطاعت به حق نزديكتر است تا خداي غيبي. پس هر انسان هدايت يافته اي در هر مرحله از هدايتش يك مهدي است براي افراد مادون خودش در راه هدايت. اين آيه نيز از آن آيات رندانه خداست كه بواسطه اش مؤمنان را هدايت و كافران را گمراهي و خسارت مي افزايد و منافقان را رسوا مي كند. ولي انسان جاهل و كافر با خود بي هيچ تفكري مي گويد: «پاسخ معلوم است عجب سئوالي بيهوده است زيرا اطاعت از خدا بهتر از اطاعت از بنده خداست.» و بدينگونه اطاعت از رسولان و اولياي الهي را انكار مي كند درست همچون ابليس كه تحت عنوان سجده بر خدا به انكار سجده بر آدم پرداخت و گفت: تا خدا هست چرا بنده خدا را سجده كنم!؟ و اين پاسخ فوري و عاجل كافران است كه: ما خود خود خدا را پيروي مي كنيم! و اين همان پيروي از ذهن خويش است كه شرك است. «آنان كساني هستند كه خدا هدايتشان كرده پس به آنان اقتدا نما.» انعام۹۱-

۱۰۶- و بدان كه اين مهدي ها همان رسولان زنده هر عصري هستند كه به خدا رسيده و از جانب خدا بسوي خلق فرستاده شده اند. پس اين مهدي ها جمله از مقام محمدي بسوي مردم مي آيند و لذا مهدي هاي محمدي و رسولان محمدي هستند و به نور رحمت محمدي به حق رسيده اند و از همان جانب بسوي خلق بازگشته اند و لذا مشمول وحي رسول خدايند: وحي اي كه وحي كرده مي شود. نجم-

۱۰۷- در همه حال خداست كه بسوي حق هدايت مي كند ولي اين هدايت يا بواسطه روحي است كه به انسان القاء مي كند كه منت اوست «خدا هر كه را هدايت كند بر او منت مي نهد.» قرآن- و يا بواسطه كسي كه صاحب روح هدايت است و خود هدايت شده خدا مي باشد. ولي كسي كه روحي از خداوند دريافت نكرده است بايستي از انساني صاحب روح تبعيت كند وگرنه اسير هواي نفس و مريد خودش است خودي كه خدا مي نامدش. «و آنان را خداي هدايت كرده است پس به هدايت آنها اقتدا كن.» انعام۹۰- ولي اين هدايت شدگان الهي بواسطه روح همان ديدار كنندگان پروردگارند و به لقاءالله رسيده اند و حامل جمال اعلاي پروردگارند و لذا مظهر رضاي خدا و سعادت مي باشند و هر كه با آنان همراه شود خوشبخت مي شود.

۱۰۸- اصل وجود بر مكان است و مكان كه بستر و جايگاه موجودات است كه هوا، خلاء يا آسمان هم ناميده مي شود ممكن كننده موجودات است كه در ذاتش آفريننده است. «آسمانها را آفريديم و خلقش را به او القاء نموديم.» قرآن- يعني مكان، مزرعه وجود است كه بذرهاي موجودات را در ذات خود داراست و مي رويانَد در جريان پيدايش عالم و عالميان. و اين پيدايش داراي هويتي متناقض است يعني ديالكتيكي است. همانطور كه وجه اشتراك همه موجودات عالم همان مكانيت آنهاست اين مكانيت همان وجه افتراق موجودات هم هست زيرا در عالم مكان هر چيزي با چيز ديگري فرق مي يابد و اين فرق راز موجوديت يگانه و منحصر بفرد هر چيزي است. و چون هر چيزي جايگاه مكاني خاص خودش را دارد از ديگر موجودات متفاوت است و اين تفاوت اساس تشابه هم هست كه مكانيت همه موجودات است. پس دريافتيم كه هر چيزي در بودنش در مكان مشترك و متفاوت از ساير چيزهاست بدليل مكانيت. در اين راز آشكاري كه از چشم و هوش عامه پنهان است بسيار بمان و تأمل كن كه سرالاسرار عالم وجود است و علم فرقان است كه بر توحيد جهان بنا شده است. پس وجود، موحد و يگانه است در مكانيت. و متفاوت و متعارض و فاروق است در موجوديتش. وجود، يگانه است و موجود، بيگانه است. بمان!

۱۰۹- پس بنگر كه چگونه تفاوتها همان تشابهات است و يگانگي همان بيگانگي است. و واحد همان كثير است.

۱۱۰- تو به اين دليل از ديگران متفاوتي كه متشابهي. زيرا در مكاني.

۱۱۱- سماء (آسمان – مكان) وجود است و ارض هم موجود است. و ارض موجود در سماء (وجود) است.

۱۱۲- تو در وجود با كل جهانيان يگانه اي و در موجوديت از همه بيگانه اي. يعني در سماء يكي هستي ولي در ارض كثيري و متفاوتي!

۱۱۳- پس همه موجودات عالم در عالم ارض (ماده) متفاوت و در عالم سماء (مكان) مشابه اند و يكسان!

۱۱۴- «هفت آسمان و هفت زمين را مشابه آن آفريد و امرش را ميانه آن دو فرود آورد تا بدانيد كه بر هر كاري قادر است.» طلاق- پس خداوند امرش را پس از خلق عالم و آدم در بين تفاوتها و تشابهات فرود آورد كه موجب پيدايش بينات است كه انسان را بسوي او هدايت مي كند.

۱۱۵- پس بيّنات الهي كه عناصر هدايت انسان بسوي حق هستند نه در قلمرو متشابهات جاي مي گيرند و نه تفاوتها! يعني نه شبيه چيزي هستند و نه متفاوت از چيزي. و اينست صراط المستقيم هدايت بسوي خدا.

۱۱۶- آنچه كه انسانها را در قبال بيّنات الهي (معجزات و كرامات) دچار ترديد و انكار و كفر و گمراهي مي كند و مبدل به زيانكارترين مردم مي سازد ابتلاي به تشابهات و تفاوتهاست. زيرا يك روي اين بيّنات متشابه است با هر چيزي. و روي ديگرش متفاوت است از هر چيزي! بدينگونه است كه انسان غافل و بازيگر كه از رسولش اطاعت خالصانه و بي چون و چرا نمي كند اين نشانه هاي الهي از وجود اوليايش را تبديل به خواص مادي (ارضي) و دنيوي مي كند و چون نور يگانگي اش را از دست داد بكلي منكرش مي شود و مي گويد اين اصلاً ربطي به واقعيت ندارد و بيهوده و فريب است. يعني در تناقض بين شباهت و تفاوت بينات با امور مادي سرگردان و گمراه و كافر مي شود.

۱۱۷- اگر جهان هستي فقط مكان (آسمان) محض تهي از هر موجود مادي (ارضي) مي بود دركش عين زمان لامتناهي و اكنونيت مطلق و جاويد مي بود كه همان وجود ناب و يگانه است: بودن محض!

۱۱۸- پس دريافتيم كه درك مكان (آسمان) جز زمان لامتناهي و جاويد نيست. ولي درك موجودات مادي (ارض) حاصلي جز دهر ندارد كه همان زمان ميرا و تاريخي است كه ضد جاودانگي و اكنونيت است.

۱۱۹- يعني يگانگي موجب جاودانگيست و بيگانگي هم موجب نابودي و مرگ و تباهي است كه حاصل درك تفاوت بين موجودات مادي در عالم ارض است.

۱۲۰- يكبار دگر اين مسئله را از بند شماره ۱۰۸ از سر گير و در آن تأمل كن تا به بنياد معرفت دست يابي.

۱۲۱- علي ع كه پدر خاك يعني بنياد ارض است مظهر وحدت در كثرت است و محمد ص كه پدر سماء و جمال ابديت است مظهر كثرت در وحدت است.

۱۲۲- بدان كه زمان كه يك گوهره معنوي خاص انسان است حاصل حضور ماده در مكان است يعني ارض در سماء. كه اگر عالم هستي را از منظر سمائي بنگري به يگانگي و جاودانگي زمان مي رسي كه محمديّت است ولي اگر از منظر ماديت موجودات عالم ارض بنگري به كثرت و تباهي و زمان تاريخي (نجومي) مي رسي كه ابليسيت است و آنگاه براي نجات از اين نابودي مبتلاي به شجره مي شوي يعني نژادپرستي كه دوزخ است.

۱۲۳- شباهتهاي بين چيزها همان تفاوتهايشان است. اين حكمتي نجات بخش است كه در اين رابطه بين زمين و آسمان حاصل گشت.

۱۲۴- زمان حاصل هماغوشي زمين و آسمان است (ماده و فضا) اگر از تفاوتها و تشابهات درگذري به جاودانگي آن مي رسي كه جنت است و رستگاري محمدي!

۱۲۵- اشتراك و افتراق بين چيزها از آنست كه در مكان است يعني هست. زيرا بودن يعني در مكان بودن! پس مكان (سماء) را در جانت تبديل به زمان جاودان كن و از اين معنا بر جهان ماده بنگر تا بصيرت محمدي يابي كه اينست هدايت! «چرا در آسمان نظر نمي كنيد.» قرآن-

۱۲۶- آسمان جمال جاودانگي است و زمين صورت نابودي! چو در آسمان نظر كني نابودي را بهشت برين مي يابي و در آن جمال اعلاي خداي را درمي يابي.

۱۲۷- بر روي زمين در معناي زمان تأمل كردم و ديدم كه بالاي سر من است يعني آسمان! و سپس در آسمان نظر كردم ديدم جاودانگي مجسم است. و از اين منظر بود كه جمال حق را در خاك ديدار كردم.

۱۲۸- «چرا در زمين و آسمان نظر نمي كنيد.» قرآن- بدان كه عرفان قرآني عرفان خاك و آب و باد و آسمان و گياه و حيوانات و جان آدمهاست! اين عرفان در كتاب و مدرسه و فلسفه و كلام و رمل و جادو و ورد يافت مي نشود.

۱۲۹- اينانند محكمات قرآني. ولي بقول قرآن آنانكه در دلهايشان مرض است و منافقانند محكمات را رها كرده و مشغول بازي (تفسير) با متشابهات هستند. و بدتر از آن اينكه اصلاً جاي محكمات را با متشابهات عوض كرده اند يعني محكمات قرآني را متشابه مي دانند و متشابهاتش را محكمات مي خوانند همانطور كه اصول عملي دين را رها كرده و مشغول فروع دين شده اند آنهم به بازي و ريا و نمايشات. صدق را رها كرده و صدقه بازي مي كنند. ياد خدا (ذكر) را رها كرده و مشغول وسواس هاي عبادي هستند. بي آنكه به آسمان نظري كنند دستها را بسوي آسمان بالا مي برند.

۱۳۰- محكمات قرآني همان آياتي هستند كه حتي در تفاسير هم ناديده گرفته مي شوند و مي پندارند كه اين آيات مخصوص كودكان است مثل «چرا در زمين و آسمانها نظر نمي كنيد... زمين و آسمانها بر حق آفريده شده اند.»

۱۳۱- در قرآن كريم هيچ چيزي همچون زمين و آسمانها، توصيه به تفكر و تأمل و نظر نشده است. حال بنگريد به تفاسير موجود در قرآن كه كمترين توجهي به توصيه الهي نشده است. پس اينان قرآن را تفسير نكرده اند بلكه تبديل كرده اند بر حسب منافع دنيوي خودشان! وگرنه خداوند بيش از دويست بار بشر را درباره زمين و آسمانها مخاطب قرار داده است.

۱۳۲- خداوند آسمان (مكان – فضا) را آفريد و خلقش را در آن القاء نمود. قرآن- اين القاء همان اسماء بود در ذات آسمان. اين اسماء همان بذرهاي پيدايش موجودات خاكي (ارض) بودند كه از ذات آسمان روئيدند. اين همان ماهيت عالم «ذر» است اين ذرات آسماني همان اسماء هستند. اسم و سماء از مصدر واحدي است. اين تأويل عالم ارض است در سماء كه پروردگارم به من آموخت.

۱۳۳- پس آسمان آفريننده ارض است و ارض آفريننده آب است و آب آفريننده حيات است و حيات هم آفريننده حيوانات است و حيوانات آفريننده بشرند. و انبياي الهي كه از آسمان باز آمده اند آفريننده انسان الهي هستند. اين همان حلقه مفقوده داروين است كه روح است كه بهمراه رسولان الهي بسوي بشر آمده است.

۱۳۴- خداوند در ازل در لامكان بود زيرا هنوز مكاني يعني فضائي نبود. آنگاه او در خودش بود و خودش هم چيزي نبود زيرا جائي نبود كه چيزي در آنجا باشد. او آنگاه فقط يك كلمه بود كلمه خدا! و اين كلمه هم در جائي نوشته يا خوانده نبود. پس او در واقع نبود و ذات بود. او عدم بود. او خودآگاهي محض بود! او از خود و با خود و در خود و فقط براي خودش بود زيرا جز او نبود! اگر اين معنا را در دل و جانت دريابي و با آن بماني عين خودآئي در لحظه ازل! اين عين ياد خالصانه و توحيدي خداست و نابترين ذكرهاست. «هر كه خداي را ياد آورد خود را به ياد آورده و هر كه او را از ياد ببرد از ياد خود مي رود.» قرآن- اين ياد ذات هوئي خداست و هر كه آنرا ياد آورد خود مظهر هويت اوست! قل هو الله احد! و بدينگونه انسان هوئي مظهر كمال است زيرا ازليت و ابديت را در خود بهم رسانيده است و اول و آخر را و ظاهر و باطن را. زيرا آدمي آخرين موجود عالم است و ابديت جهان كه با ذكر هوي ذات احدي خدا به ازليت متصل مي شود و اينست معناي انسان كامل!

۱۳۵- آدمي درباره كسي كه بيشتر دوستش مي دارد بيشتر تفكر مي كند و شوق شناختش را دارد يعني حُب ذاتاً با معرفت توأمان است. و تفكر درباره ماهيت و وجود خدا از محبت اوست از هر دو سو. زيرا خداوند هر كه را بيشتر دوست بدارد بيشتر به يادش مي آيد و اين ياد اساس تفكر درباره اوست. و اينكه عاشق دوست مي دارد كه همواره مخاطب اوامر معشوق باشد و عشق اطاعت از او را دارد و لذا مي فرمايد «بگو اگر خداي را دوست مي داريد مرا پيروي كنيد تا خدا هم شما را دوست بدارد.» آل عمران۳۱- زيرا اولياي الهي محل صدور محبت خدا بر مؤمنان هستند و سرچشمه محبت او مي باشند و درب و دستان محبت اويند. پس كسي نمي تواند خداي را دوست بدارد و از رسول اطاعت نكند و خواستار محبت خدا نباشد. و كسي كه از رسول اطاعت كند مشمول دو رحمت است يكي محبت رسول و ديگر محبت خدا كه متعاقب اطاعت از رسول حاصل مي آيد. همانطور كه مثلاً والدين محبت ديگران بخود را از محبتشان به فرزند خود درك مي كنند. خدا هم محبت بنده به خود را از محبت و اطاعت از رسولانش درمي يابد زيرا خداوند اولياي خود را دوست مي دارد زيرا بندگانش را دوست مي دارد.

۱۳۶- «الله لا اله» يعني خدا پرستيدني نيست الا هو. مگر در وجود اوليايش. «خدا جز در وجود ما پرستيدني نيست.» علي‌ع. «زيرا مردمان اكثر هواي نفس خود را خداي مي خوانند.» قرآن – الا بنده عاشق خدا كه محل نزول روح و امر اوست. قرآن- زيرا حق خدا را آنگونه كه هست رعايت و درك نمي كنند. قرآن- شما خود را شكر مي كنيد نه خدا را. قرآن- شما خود را مي پرستيد نه خدا را. قرآن- و لذا بي امام را خدا نيست و نماز هم نيست. حديث-

۱۳۷- معماي آيات ناسخ و منسوخ در قرآن كريم همچون پله هاي نردبان است كه براي بالا رفتن بايستي پله قبلي را زير پا گذاري و همه پله ها امر واحدي هستند و براي تقرب الي الله و لقاي الهي هدايت مي كنند. ولي اگر اراده به ديدار با خدا نباشد هر پله اي بخودي خود يك حجاب و بت مي شود و همه آيات در تناقض مي افتند. پس بدان كه آن امر واحدي كه خداوند درباره تناقضات آيات مي فرمايد جز لقاءالله نيست. «كافران مي گويند كه اين آيات ضد و نقيض هستند ولي صاحبان خرد مي دانند كه امر واحدي است.» قرآن-

۱۳۸- تناقضات آيات قرآن در ظرف دنيا و درك دنيوي آن است پس اگر ديدار خدا در حيات دنيا نباشد اين تناقضات هم برطرف شدني نيستند. بدان كه باور به ديدار خدا پس از مرگ در قيامت كبرا هيچ مشكلي از اين تناقضات را حل نمي كند همانطور كه اين باور كمابيش با تعابير متفاوتي در همه پيروان اديان الهي وجود دارد ولي جنگ هفتاد و دو مذهب در طول تاريخ فزاينده بوده است زيرا لقاي الهي در دنيا مورد انكار است. و تا اين باور و شوق پديد نيايد بشريت راه نجاتي ندارد و صلحي ممكن نمي آيد. اين تنها باوري است كه كل بشريت را قلباً متحد مي سازد و اين اتحاد اساس جامعه امام زماني و مدينه فاضله مي باشد. پس باور به لقاءالله در حيات دنيا اساس و محور نجات بشر و پيدايش مدينه فاضله است. در اين امر بمان و بينديش تا شايد نجات يابي!

۱۳۹- پس بدان كه امام زمان و ناجي موعود كسي جز آن آئينه اي نيست كه بشريت در او پروردگار را ديدار مي كند و جمال اعلاي حق را مي بيند و سعادتمند مي شود. ليل ۲۱-۱۹

۱۴۰- پس نجات بشري در دو جهان جز ديدار با خداوند نيست در درجات تجلي و شهود. «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست از براي خدا و ملك اوست.» قرآن- «پس چرا در زمين و آسمانها نظر نمي كنيد.» قرآن- تا صاحب و مالك و مقيم اين خانه (هستي) را ديدار كنيد!

۱۴۱- اين بدان كه نجاتي جز در عشق حقيقي و جاودانه نيست. و چنين عشقي جز در لقاي الهي پديد نمي آيد. آنكه عاشق بنده اي مي شود تا مدتها خوشبخت و بي نياز مي شود تا چه رسد به عشق الهي.

۱۴۲- پس ناجي بشريت جز جمال اعلاي خدا نيست و مابقي افسون و افسانه و هذيان و جنون است و سراب و دوزخ!

۱۴۳- اگر عمده عذابهاي بشري ريشه جمعي و عاطفي دارد نجات هم بايستي از همين منشأ برخيزد تا عذاب را دفع نمايد. پس مپندار كه نجات امري فردي و خصوصي است.

۱۴۴- تورم و بحرانهاي اقتصادي، ناامني و بي اعتمادي، اعتياد و ترور، امراض مسري، مفاسد و آلودگيهاي محيط زيست، استبداد سياسي، خيانت خانوادگي و عداوتهاي عاشقي جمله اموري جمعي و اجتماعي و ارتباطي هستند. پس راه حل اينها هم بايستي جمعي باشد.

۱۴۵- چون سه يا پنج نفر گرد هم آيند و راز در ميان نهند او با آنها خواهد بود و در قيامت به حساب اعمالشان رسيدگي مي كند. سوره مجادله ۷- آنهايي كه ايمان آورده و اعمال خود را به صلح آورند و با دشمنان خدا و رسول دوستي نكنند حتي اگر خويشان آنها باشند در بهشت هستند و اينانند حزب خدا كه رستگارند. سوره مجادله ۲۲- در آيه اول سخن از قيامت و لذا لقاءالله است و در دومي سخن از نژادزدائي و اتحاد و صلح اجتماعي است و در هر دو مورد واقعه اي جمعي است كه به نجات و رهائي مي انجامد. و در آيه اول سخن از همراهي «او» با آن جمع اهل دل و راز است و اين او همان ناجي و امام است: و اين راه و روش نجات بشر است در كتاب خدا! و آن جمع اهل راز همان حزب الله است كه رستگارند و پيروز. و اين راز نجات آخرالزماني است. حزب الله هسته هاي نجات يافته در محور اولياي الهي در عرصه غيبت هستند كه زمينه ظهور جهاني را مهيا مي سازند و مؤمنان منزه از نژادپرستي مي باشند كه نخستين هسته هاي جامعه امام زماني را پديد مي آورند و بر پا دارندگان دين خالص و آئين ابراهيم حنيف هستند كه قيامتشان بر محور امامشان بر پا شده و حسابشان در دنيا پاك شده است و اينان مصاديق السابقون مي باشند كه در نزديك ترين حد به امام قرار دارند يعني مقربين. و اين اولياء همان عليين و علي واران دورانهايند و دستهاي امر امام.

۱۴۶- آيه هفتم سوره مجادله بيانگر قيامت صغراي مؤمنان اماميه است كه اين اوئي كه فرد چهارم يا ششم اين جمع است همان هويت الهي امام است كه باني قيامت جمعي مي باشد و برپا كننده خلقت جديد عرفاني. و اينست نجات آخرالزماني. و اينانند ياراني كه زمينه ظهور جهاني امام را مهيا مي كنند. يعني نجات يافتگاني كه مقيم جنات نعيم وجود امام خويشند و اين نجات را جهاني مي كنند.

۱۴۷- «کساني که ديدار با خدا را دروغ انگاشتند زيانکار شدند.» انعام۳۱- بي ترديد اين کسان منکران خدا و رسولان و دين او نيستند بلکه اهل دين هستند ولي لقاءالله را مربوط به قيامت کبرا و پس از مرگ مي دانند و بس. وگرنه کسي که اصلاً دين را منکر است چکار با ديدار خدا دارد و معلوم است که منکر آنست. و همه اهل دين لقاءالله را پس از مرگ و در قيامت کبرا تصديق مي کنند در همه مذاهب توحيدي. ولي بسيار اندکند که به ديدار با خدا در حيات دنيا باور داشته باشند و مشتاق آن باشند. در اين معنا تأمل کن تا از زيانکاران نشوي!

۱۴۸- آنانکه لقاءالله در حيات دنيا را منکرند به بهشت و جهنم و اجر و عذاب در حيات دنيا هم باور ندارند و کل دين را مربوط به پس از مرگ مي دانند و اينان اهل نفاق در مذاهب هستند که از دين خدا در حيات دنيا جز امور عبادي و خيرات به وقت بلايا و خطر، چيز ديگري قائل نيستند که آنهم فقط براي ترس از جهنم و طمع بهشت است در صورتي که اگر اين حرفها اصلاً راست باشد کار از محکم کاري عيب نمي کند!!

۱۴۹- اين بدان که در آخرالزمان نجاتي جز جستجو و شوق لقاءالله نيست در وجود اولياي الهي. و سعادت و رضائي هم جز اين نيست و بغير از اين کل زندگي يك خسران و حسرت و عبث محض است.

۱۵۰- امروزه آنکه امامي زنده ندارد موجوديتش در دنيا هيچ معنائي به او نمي بخشد و در اين پوچي و عبث است که براي ابداع معناي وجود دست بهر خطر و شرر و ماجراجوئي و تبهکاري و عياشي مي زند تا شايد در او حقيقتي پديد آيد.

۱۵۱- امروزه فقط محبت اولياي الهي مي تواند به وجود انسانها معنا و ارزش و حقي بخشد تا احساس وجود کنند و در غير اينصورت اسير عبثي هستند که بسوي نابودي مي رود. و براي رهائي از اين وضع در هزاران اسارت و فساد و بندگي مي افتند.

۱۵۲- اگر مبدأ و معاد و محور و اساس دين، خداست و همه چيز بايستي براي رضاي او باشد مگر مي شود آدمي شوق ديدارش را نداشته باشد. پس اگر کسي شوق ديدارش را ندارد اصلاً ايماني ندارد و هواي نفس خود را خدا مي خواند و مي پرستد و سجده مي کند يعني مشرك است و لذا در عمل زندگي فقط رضاي عورت دارد و مريد شيطان است. قرآن-

۱۵۳- «بواسطه صلوة و صبر، خودتان را ياري دهيد و بدانيد که اين کاري کبير است و جز بر خاکساران محال است آنانکه مي دانند که پروردگارشان را ديدار مي کنند و بسوي همو بازمي گردند.» بقره۴۶-۴۵ يعني فقط کساني مي توانند در نماز ياري جويند و بر آن صبور بمانند که باور به ديدارش در نماز داشته باشند و در اين شوق، خاکسار باشند و نماز را عرفات حق بدانند و صراط ديدارش. «پروردگارم بر صراط در انتظار است.» هود- و نماز تقاضاي صراط است در حمدش. مگر نه اينکه نيت نماز تقرب الي الله است نزديکي به خدا براي چه؟ جز براي ديدارش چه معنائي دارد؟ ولي چند درصد اهل نماز به نيت ديدارش اقامه صلوة مي کنند؟ و بعلاوه طبق کلام خدا در اين آيه نخست ديدار با اوست و سپس بازگشت به سوي او در قيامت کبرا. پس اين ديداري قبل از قيامت کبراست. بدان و باور کن!

۱۵۴- کسي که به شوق ديدار خدا در حيات دنيا زندگي کند و اين شوق و اراده را در خود نهادينه و تبديل به ذکر کند دائم الصلوة است و از برترين و خالص ترين ذاکرين است و شيطان مطلقاً توان نزديکي به او را ندارد و او از محبين الهي است و اين شوق و فکر وي را از هر وسوسه و گناه و ستم و ذلتي مي رهاند.

۱۵۵- و خداوند به اين بنده حقير رسالت احياي انديشه و باور لقاءالله در حيات دنيا را اعطا نموده است تا آنرا تبيين نموده و تبديل به مذهب واحد جهاني سازم که مذهب صلح و وحدت و نجات و ظهور موعود است.

۱۵۶- شوق زندگي فقط محصول انديشه و باور به ديدار با خدا در حيات دنياست. اين همان شوقي است که در انسان مدرن مرده است زيرا کسي شوق زيستن ندارد بلکه همه شوق داشتن و خوردن و بازي کردن و مالکيت و تجاوز و ستم و آدمخواري دارند: شوق داشتن و کردن و بلعيدن و نه شوق بودن!

۱۵۷- بدان که ياد خدا بخصوص در جستجوي ديدارش براي سعادت و رضايت و بي نيازي و عزت و لذت در زندگاني کافيست.

۱۵۸- چگونه است که شوق ديدار کسي را که تو را از عدم آفريده و هستي جاويد بخشيده، نداري؟ پس شوق چه داري؟ چه بي ذوق و بي عاطفه اي! چه قدرنشناس و بي وجودي! همه دنيا هم اگر از آن تو باشد نمي تواند لحظه اي تو را احساس خوشبختي دهد.

۱۵۹- اگر خداي را نديده اي پس جمال کسي را که او را ديده نقش ذهن و دل نما تا کرامت حيرت آورش را دريابي در تن و دل و جان و همه ارکان زندگاني!

۱۶۰- «همه فنايند و باقيست جمال پروردگارت که صاحب تجلي ها و کرامتهاست... و افزون آمد نام پروردگارت که صاحب تجلي ها و کرامتهاست.» رحمن۷۸-۲۷-۲۶ چون فقط جمال خداست که باقي مي ماند و جاويد است شوق ديدارش موجب احساس جاودانگي و حيات ابدي و روح زندگاني است و عشق وجود! و اما چرا خداوند با تجلي اش داراي نامي افزون مي شود و بر نامهايش اضافه مي گردد؟ زيرا از وجود انسان رخ مي گشايد و نام آن انسان هم بر اسماي الهي وارد مي شود مثل علي ع که مکررترين نام خدا در قرآن است. و اينکه همه اسماي الهي جز الله به اولياي الهي هم تعلق مي گيرد مثل مؤمن، امام، ولي، علي، حکيم و... .

۱۶۱- و بدان که کرامت حق همان تجلي اوست در اوليايش و همه اولياي صاحب کرامت محل تجلي او هستند و بواسطه تجلي او و از وجود اولياي اوست که کرامتي نصيب مردم مي شود. «نشانه هاي خود را در درون و برون شما بر شما آشکار مي کنيم تا بدانيد که او حق است...»

۱۶۲- «براستي که فرزند آدم را کرامت اعطا نموديم...» قرآن- اين کرامت همان گوهره تجلي حق از وجود انسان است و اينست که مي فرمايد »هيچکس را در نزد پروردگارش چيزي نيست که پس داده شود الا جمال اعلاي پروردگارش که بزودي خوشبختش مي کند.» ليل۲۱-۱۹ اين جمال اعلاء همان کرامت است.

۱۶۳- و بدان که اصل و اساس کرامت انساني در دين محمد ص همان حقيقت کلام قرآني است زيرا «حق را با کلامش محقق مي سازد.» قرآن- يعني انسان اهل کرامت و تجلي، با بيانش که همان کلام الله و قرآن است در دل مخاطب تبديل و تحول پديد مي آورد و نور حقيقت بواسطه کلامش در وجود مخاطب خلاق مي شود و آفرينش جديد آغاز مي گردد. و اين آفرينش بواسطه کلام است همانطور که خداوند هم بواسطه کلامش جهان را آفريد و لذا اول قلم را آفريد و گفت بشو و شد!

۱۶۴- پس بدان که انسان صاحب کرامت انسان آفريننده است همچون خدايش. چرا که جمال اعلاي خداي را از او بازيافته است و صاحب جمال و جلال حق گشته است. و چه معجزه اي برتر از آفرينش آنهم آفرينش انسان که از آن محمد و محمدي هاي حقيقي است که همان معجزه قرآن است.

۱۶۵- پس بدان که مهدي موعود نيز بقدرت آفرينندگي کلام قرآني خويش است که بشريت را احياي به حق مي کند و غايت اين قدرت را به عرصه ظهور مي رساند که بسيار برتر از آن حياتي است که از وجود شخص رسول و ائمه معصوم آشکار شده بود. به همين دليل طبق روايتي از پيامبر اکرم بزرگترين اتهامي که علماي رسمي به مهدي نسبت مي دهند بدعت است و اينکه اين دين جديدي است و اسلام نيست. حال آنکه اصل و مغز و کمال اسلام است. «و اوست که رسولش را براي هدايت و دين حق فرستاد تا کل دينش را آشکار کند هر چند که مشرکان را خوش نيايد. و اي مؤمنان بدانيد که کثيري از علماي ديني و زاهدان مال مردم خور هستند و از دين خدا بازمي دارند.» سوره توبه۳۴-۳۳ و بدان که اين سخن مربوط به ظهور مهدي هاي آخرالزمان است که کل اسلام و قرآن را آشکار مي کنند که بزرگترين مدعيانش همين علماي سنتي هستند که از اسلام جز آنچه که در صدر اسلام آشکار شده نمي خواهند هر چند که همان را هم تحريف و تبديل کرده اند.

۱۶۶- پس بدان ناجي موعود همانا جمال مهدي هاي هر عصر است. يعني باز هم اين عشق است که بشريت را نجات مي دهد و اينست برترين کرامت امام که قدرت نوراني رسوخ کلامش نيز از جمال اوست يعني نور جمالش قلوب را زنده مي کند و کلام حق را در آن بذرافشاني مي نمايد و اين بذرها در جان مردمان به بار مي نشيند و اين همان تحقق حق به نور کلام است.

۱۶۷- مؤمن شيعي نيست کسي که لااقل مظهر تجلي يکي از اسماي الهي نباشد در درجات مثل کريم، رحيم، حکيم، عظيم، عزيز، حميد و... البته اگر داراي امامي زنده و تحت ولايت باشد و اطاعتي بي چون و چرا داشته باشد در درجات خلوص. بدين طريق هر مؤمني يك مهدي در خاندان و شهر خويش است از جلال و کرامت امامش.

۱۶۸- بقول قرآن كريم زيانكارترين مردم كساني هستند كه نشانه هاي الهي و ديدار با او را انكار كرده اند. چرا كه از نجات آخرالزماني كه همان ظهور موعود است محروم مي مانند زيرا اين نجات جز بواسطه جمال امام نيست كه آئينه جمال خداست. پس منكران ديدار خدا همان منكران ظهور امام و نجات آخرالزماني هستند بخصوص كه اين ظهور جهاني مقدمه قيامت هم مي باشد. پس منكران ديدار خدا شفاعت امام را از دست مي دهند چرا كه شفاعت او عين كرامت اوست و كرامت او عين تجلي او به جمال حق است. بدان!

۱۶۹- همه انسانها دربدر به جستجوي نگاهي هستند تا جمالشان را متجلي به جمال اعلاي خدا نمايد و بدينگونه خدائي شوند و اينست راز مردم پرستي بشر كه در رابطه با جنس مخالف به اوج مي رسد. ولي فقط چشمان خداديده كه به نور جمالش بينا شده مي تواند اين كرامت را در حق ديگران بنمايد يعني عارفان واصل. و از همين چشمان خداديده است كه آدمي خدابين مي شود و جمال اعلاي الهي خود را در اولياي حق شهود مي كند و خوشبخت مي شود. اين راز جذبه و مستي و عشق عرفاني مريد نسبت به پير طريقت است.

۱۷۰- «پير» كسي است كه جمال آن جوان جاودانه و ازل را ديده است. و انسان همان جمال است كه در اسارت زمان افتاده و پير مي شود ولي چون جمال ازلي و جاويد و فوق زمان خود را مي بيند دوباره جوان مي شود. پس پير طريقت در غايت پيري به جواني خدا رسيده است. اين ديالكتيك پيري– جواني از ويژگيهاي عارف واصل است. عارف كودكي پير است زيرا قيامتش را دريافته و پسا قيامت است. «و در آنروز كودكان پير مي شوند.» قرآن-

۱۷۱- مكان و زمان ظرف پيدايش و گنديدگي و مرگ و نيستي است و لذا طبيعت حامل دو صورت كاملاً متضاد است كودكي و پيري!

۱۷۲- پس واضح است آدمي كه مغلوب مكان- زمان است اگر به لامكان و ازليت جهان اتصالي نداشته باشد محكوم به پيري تا سرحد نابودي است زيرا دهر رسالتي جز نابودسازي ندارد. و حلقه اتصال به لامكان وجود اولياي الهي است كه جمال وجود ازل را ديده و حامل آن نور هستند. اينان حلقه يا نردبان اتصال و ارتباط بين اعلي العليين ازل و درك اسفل السافلين هستند تا انسانها از اين درك اسفل به ياري نردبان وجود عليين به عالم اعلي صعود كنند و از پيري و نيستي نجات يابند. و اين حركت از پيري بسوي كودكي است كه در ميانه راه (صراط) يعني در اوج سن شباب كه حدود سي تا چهل سالگي است با پروردگار خود روبرو مي شوند كه: «پروردگارم بر صراط در انتظار است.» هود- اين همان امر رجعت الي الله است. بازگشت به ازليت وجود! و لذا كل دين امر به رجعت است كه اين رجعت يا به قدرت ايمان و اختيار و معرفت و تقوا و جهاد و امامت است و يا به قهر و جبر و غضب و زجر و عذاب. يا از راه بهشت و يا دوزخ. «خداوند كل جهان را آفريد و سپس امر به بازگشت نمود.» قرآن- كه اين آيه نيز از مكررات قرآن است. «همه از براي او هستيم و بسوي همو بازمي گرديم.» قرآن-

۱۷۳- اين قوس نزول و صعود كل سير حيات و هستي عالم و آدم است كه از براي مؤمنان و اهل تقوا و اختيار در قوس نزول همان نبوتها و شريعت الهي است و در قوس صعود هم ولايتها و امامت اولياي حق است كه اطاعت بي چون و چرا و وادي عشق و معرفت است. ولي كافران و بولهوسان در قوس نزول غرق در شرارت حيواني و غريزي هستند و در قوس صعود اسير دوزخ صنعت و اراده شياطين مي باشند كه قلمرو خود براندازيهاي ماليخوليائي و جنايت است و دجاليت.

۱۷۴- و بدان كه قوس صعود همان عرصه آخرالزمان است و تقرب الي الله. در حاليكه قوس نزول عرصه تقوا مي باشد از براي مؤمنان.

۱۷۵- قلمرو تقوا و شريعت و نبوتها همان ترس از خداست كه عين ترس و پرهيز از نفس خود است. ولي قلمرو تقرب (صعود) عرصه ولايت و عشق عرفاني و معرفت نفس و رجعت بخدا در خويشتن است كه همان صراط و قيامت است كه روز پنجاه هزار ساله مي باشد.

۱۷۶- عرصه صعود عين صعود به آسمان است به ياري طناب خدا (حبل الله) كه همان ولايت امامان است كه جز بقدرت عشق و اطاعت محض ممكن نيست و نور معرفت.

۱۷۷- و قرآن محمدي كتاب صعود است و لذا اسرارش جز بر عاشقان عارف عيان نمي شود و لذا سراسر تأويل است يعني به ازل رجوع دادن آيات و احكام الهي. و اين قيامت انسان و يوم الدين است و صراط ديدار با خدا!

۱۷۸- و در قوس صعود است که حقايق باطني احکام شريعت رخ مي نمايد. ماجراي موسي و خضر در قرآن نمونه اي از اين واقعه است.

۱۷۹- برخي از انبياي الهي که خود رسولان نزول امر خدا بسوي بشر بودند به غايت اين نزول در درك اسفل رسيدند و رجعت را آغاز کردند و امامت را بنا نهادند که پيامبران اولوالعزم از اين گروه مي باشند که ابراهيم کاملترين آن است.

۱۸۰- آيا براستي قلمرو درك اسفل السافلين که غايت نزول امر اعلاي خدا در اسفل نفس بشر است چگونه جائي است و چه علائمي دارد که انفجار ولايت و عشق الهي را باعث مي شود و پرواز به آسمان حق را مهيا مي سازد و لقاءالله رخ مي نمايد.

۱۸۱- اين غايت نزول در درك اسفل همان پايان زمان است زيرا پايان خلقت عالم و آدميان است. اين همان آغاز روز هفتم و عرش نشيني خداست که اتحادش با خلق مي باشد (ثم استوي علي العرش...) و همان آغاز روز پنجاه هزار ساله و يوم الدين است که روح الهي هم بهمراه رسولانش تا به انتهاي هستي در درك اسفل رسيده است و امر به رجعت آغاز گشته است که: بازگرديد!

۱۸۲- و نخستين کسي که به اين امر رجعت، به تمام و کمال لبيك گفت ابراهيم ع بود و آخرينش هم محمد ص که خود فرود آورنده کمال روح و نعمت و محبت الهي در درك اسفل نفس بشر در شبه جزيره عربستان بود که مظهر رحمت او يعني دختران را زنده بگور مي کردند.

۱۸۳- ولايت و امامت ابراهيمي مختص خود او و پسرش اسماعيل بود که آنهم در تاريخ مفقود گرديد همانطور که قيامت با امامت ابراهيمي آغاز شد ولي براي مدتي (تا ظهور محمد) پنهان ماند. ولي ولايت و امامت محمدي تا به مغز درك اسفل السافلين نفس بشر رسيد و عمومي گرديد و لذا نبوت ختم شد و امر نزول کامل و پايان يافت و عروج آغاز شد. که راه رجعت بخويشتن (عرفان) است. نخستين کسي که به اين رجعت به تمام و کمال لبيك گفت علي ع بود که اين راه و نردبان عروج باطني را به تمام و کمال فتح نمود و خود باني و صاحب و راهنماي اين راه رجعت گشت يعني پيشوا و رهبر اهل رجعت شد و اين مذهب اماميه است.

۱۸۴- پس ولايت و امامت و هدايت و سير الي الله که وادي معرفت نفس است همان طي طريق و بازگشت از راه آمده اي است که انبياي سلف در سير نزول طي کرده بودند. پس قوس صعود همان طي طريق قوس نزول است در مسيري معکوس. آن از بالا به پائين بود و اين از پائين به بالا.

۱۸۵- آيات ناسخ و منسوخ در قرآن هم مربوط به احکام و معارف اين دو قوس هستند. طبعاً آيات و احکام مربوط به نزول در راه صعود نسخ مي شوند. و لذا هر دو امري واحدند و مکمل هستند.

۱۸۶- کل قرآن شرح واقعه نزول و صعود محمدي است. همه آيات ذکري که خداوند به رسولش امر به يادآوري مي کند مربوط به قوس صعود هستند که مسير نزول را به ياد مي آورند که مسير نزول انبياي سلف است: به ياد آور نوح را...، ابراهيم را، آدم را... .

۱۸۷- آنچه که در قوس نزول نازل شد بواسطه انبياي الهي، همان روح خدا بود بهمراه کل امرش که راه و روش و آداب و احکام درك و دريافت روح بواسطه مردم بوده است. يعني شريعت ها همان راه و رسم دريافت روح خداست که با انبياي الهي بوده است. يعني همان واقعه دميده شدن روح خدا در بشر است در جريان تاريخ!

۱۸۸- حال در جريان رجعت در آخرالزمان و پس از نزول کامل روح تا اعماق نفس بشري بواسطه محمد، امر به رجعت است براي کل عالم و آدميان. پس آنانکه بقدرت شريعت الهي و فضائل اخلاقي توانسته اند روح الهي را دريافت کنند و روحاني شوند بهمراه اولياي آخرالزمان قوس صعود را آغاز مي کنند از مسير بهشت و رحمت و جنات نعيم وجود اوليايش. و مابقي مردمان به رهبري شياطين و دجالان از راه دوزخ به جبر و زور و مکر و ستم و شقاوت و عذاب در اين رجعت قرار مي گيرند.

۱۸۹- سير نزول از آدم تا خاتم تماماً مسير تاريخ و زمانيت و مکانيت است ولي سير صعود وادي خروج از تاريخ و زمانيت دهري است.

۱۹۰- و لذا شريعت و اخلاق و انديشه و ارزشهاي قلمرو نزول تماماً تاريخ گرا و سنت پرستانه و نژادپرستي و دنياست كه غايتش در ظهور تكنولوژي است كه همان درك اسفل السافلين است كه اهالي آن ميلي به رجعت ندارند و لذا با تبديل در خلقت مي خواهند حيات تاريخي را جاودانه كنند. «و كافران مخلوقات را تغيير دادند...» قرآن- و اين همان پيدايش صنعت است كه حاصل تبديل طبيعت است. ولي همين دوزخ است كه نردبان صعود كافران است و آنان را مجبور به دل كندن از تاريخ و سنت و نژاد مي كند كه سراسر عذاب است و اين راز فروپاشي خانواده است.

۱۹۱- و اگر مذهب صعود آخرالزماني همان آئين ابراهيم حنيف است بدليل ذات ضد نژادي آن است كه راه و رسم بريدن از تاريخ و دهريت است.

۱۹۲- ماهيت زمان در عرصه صعود، قهقرائي است زيرا رجعي است و به ازليت مي رود. در اين باب به كتاب «عرفان تاريخ» و «هستي شناسي عرفاني» از اينجانب رجوع كنيد كه دو رساله مرجع در آخرالزمان شناسي است كه بي سابقه مي باشد.

۱۹۳- و اين بدان معناست كه همه موجودات عالم هستي و از جمله انسان به ذات ازلي خود خوانده مي شوند كه همه اين دعوت رجعي را لبيك گفته الا اكثر مردمان كه در غفلت و نسيان به سر مي برند و اكثراً با اين دعوت و كشش ذاتي به نبرد مي پردازند كه از خود فرار مي كنند و در اين فرار است كه طبيعت را تبديل به دوزخ صنعت كرده اند تا با توسل به آن بتوانند از اين رجعت به خويشتن بگريزند ولي نمي توانند و اين جدال قلمرو آتش جهنم و انواع عذابها و امراض حيرت آور اين عرصه است.

۱۹۴- در حقيقت تكنولوژي و خاصه تكنولوژي ارتباطات همان اسلحه شيطان در دست بشر كافر است تا با اين رجعت ستيز كند و از خود بگريزد. بدان كه اين دعوت و كشش ذاتي انسان در خودش از يكسو و نبرد و انكار و گريزش از اين رجعت از سوي ديگر محور همه مسائل و عذابها و ماليخولياهاي بشر آخرالزمان است كه از آن شيطاني تر اين مكاتب دجالي موسوم به عرفانهاي مدرن هستند كه مي خواهند جانشين اين دعوت و لبيك باشند كه اشد عذابهاي روحي را پديد مي آورند.

۱۹۵- بدان كه در اين دعوت الهي كه از ذات آحاد بشري فراخوان مي شود جز به نور عرفان و عشق اولياي حق قابل لبيك گوئي و اجابت نيست و مابقي دامهاي شيطان و دربهاي دوزخ است.

۱۹۶- بدان كه اساس همه علوم نجات بخش بشري در علم نزول و صعود آخرالزمان است و هر كه اين علم را ندارد گمراه و سرگردان و در دوزخ است.

۱۹۷- يقين دان كه در اين دوران آخرالزمان جز اتصال روحاني و اطاعت بي چون و چرا از اولياي اين قلمرو رجعت هيچ راه نجاتي نيست و جز اين سراسر پريشاني و گمشدگي و جنون و فريب و خيانت و عذاب و تباهي و انهدام است. پس در هر كسي شعاعي از نور معرفت و محبت و آرام جان يافتي رهايش مكن و با او همراه شو كه به تنهايي در اين وادي مطلقاً امكان نجات نيست.

۱۹۸- انبياي الهي عالمان عرصه نزول روح بوده اند و عارفان هم عالمان و راهبران عرصه صعود روح هستند. «خداست كه آسمانها و زمين و هر چه بين آنهاست را در شش روز آفريد سپس يكسان شد بر عرش. و نيست شما را غير از او هيچ ياور و شفيعي آيا به ياد نمي آوريد. تدبير مي كند امر را از آسمان بسوي زمين و سپس عروج مي دهد آنرا به سوي او در روزي كه مقدارش هزار سال است از آنچه مي شمريد.» سجده۴-۳ «عروج مي كنند ملائك و روح به سوي او در روزي كه مقدارش پنجاه هزار سال است.» قرآن-

۱۹۹- اين نزول و عروج امر يا روح هم موضوع فردي در اهل معرفت است و هم مسئله اي مربوط به جوامع و تمدنهاي بشري است و اجلهاست. آنچه را كه جوامع بشري در هزار سال طي مي كنند يك عارف در عمر دنيوي خود طي مي كند و اين بيان ديگري از معناي «پير» است.

۲۰۰- بدان كه آنروز پنجاه هزار ساله بصورت دورانهاي هزار ساله دچار نزول و عروج مي شود كه همان طلوع و افول تمدنهاست كه كتاب اجلشان بدست عارفان دورانها نگاشته مي شود كه اين نزول و عروج روح را در خود مي يابند. اينجانب نيز مشمول اين نزول و عروج روح بوده ام به فضل الهي.

۲۰۱- و بدان كه در هر نزول و عروجي همين قرآن محمدي است كه بصورت امر و حكمت و بينات و تعينات طبيعي و بشري در عارفان دورانها رخ مي نمايد و كشف و تصديق مي گردد و هر بار بطني از قرآن، درك مي شود و اسراري عيان مي گردد.

۲۰۲- قرآن گنج نهان و اقيانوس جوشان است كه غواصان وادي عشق و عرفان در هر عصري آنرا كشف مي كنند و مرواريدهاي جديد را به عرصه بيان مي آورند و واقعيت هستي را شرح مي كنند و رازهاي انسان را بازگو مي نمايند.

۲۰۳- عروج روح همان واقعه دل كندن از زمين و دنيا و اهل آن است يا به ايمان و معرفت و اختيار و جهاد يا به جبر و زجر و آتش و خيانت. اين امر خداست كه در ذات ذرات و كرات و آدميان جاريست و جز خدا دادرسي نيست ولي نه خداي خيال و خواب كه شيطان است بلكه خداي صاحب تجلي و كرامت كه در وجود اوليايش سخن مي گويد و نشانه هايش را در درون و برون آدميان آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است. ولي چون اكثر مردمان به حضور و ظهور خدا در عالم ارض باوري ندارند از حقش پيروي نمي كنند و به انكار نشانه هايش مي پردازند و از زيانكارترين مردمان تاريخ مي شوند.

۲۰۴- وجود اولياي الهي در آخرالزمان بر روي زمين به مثابه دربهاي بهشت و صراط المستقيم سير الي الله و عروج به آسمان است. و زيانكارترين مردمان كساني هستند كه به يكي از اين اولياء رسيدند و كفران نعمات نمودند و اطاعت نكردند و عاقبت به عداوت رسيدند در قيامتي كه برپا مي شود همواره در قلمرو حيات اين مظاهر حق و عروج روح!

۲۰۵- اولياي الهي در آخرالزمان قائمان قيامت دورانهاي هزار ساله اند و روح از وجود ايشان عروج مي كند پس هر كه با ايشان و مقيم در جنات نعيم وجودشان است بر صراط المستقيم عروج است و در اين عروج خدايش را شهود مي كند و در اين شهود است كه خود صاحب روح شده و از قائمان قيامت جامعه خويش مي گردد.

۲۰۶- بيان اين عروج آخرالزماني كل اسرار عرفاني ادبيات عرفاني ماست و همان واقعه عشق عرفاني است.

۲۰۷- اين عروج يا به ياري و بهمراه اولياء الله است و يا اولياء شيطان. يا روحاني و نوري است و يا شيطاني و ناري. يا در آغوش طبيعت است كه در آن نهرها جاريست و يا در آغوش صنعت و تكنولوژي است كه در آن نعره ها و فساد و دود و سموم و تخدير و الكل و زقوم و ترور و جنايت غوغا مي كند.

۲۰۸- و با اينحال همين انگشت شمار مؤمنان اهل معرفت و امامت هم در كالبد كلي دوزخ صنعت زيست مي كنند و از همه سو در خطر و شرر و دسيسه و تهديد حاكمان و مردمان كافر و منافق قرار دارند و اينست كه تقيّه اصل اول حيات آنهاست وگرنه قرباني مي شوند. حيات بهشتي و روحاني و عروجي اين اقليتهاي عرفاني در سراسر جهان همچون جزايري كوچك در قلب اقيانوس طوفاني و آتشفشاني است كه جز خدا دادرس و حافظ و حامي ندارند. به ياد آوريم سرنوشت هولناك فرقه داووديه در آمريكا را كه به دستور رئيس جمهورش بمباران شدند و زنده در آتش سوختند چرا كه نمي خواستند زندگاني دوزخي و فاسقانه داشته باشند و بر اساس آموزه هاي انجيل زندگي مي كردند. «در آنروز هيچ كس مالك چيزي نيست و جز خدا هيچ يار و ياوري ندارند.» قرآن- بنگر كه چگونه امروزه حتي سرمايه داران بزرگ و شركتهاي بين المللي و حكومتهاي مستحكم بناگاه و يك شبه ورشكست و منهدم مي شوند و گوئي كه اصلاً داراي هيچ قدرت و مالكيتي نبوده اند.

۲۰۹- و بدان كه اين دورانها و تمدنهاي هزار ساله در بطن روز پنجاه هزار ساله هر چه كه جلوتر مي روند طوفاني تر و بي بنيادتر و قيامتي تر مي شوند زيرا به محضر و ظهور جهاني حق نزديك و نزديك تر مي شوند زيرا «آنچه در راه بود فرا رسيد... پس چرا مي خنديد و نمي گرئيد...» نجم ۶۰-۵۷

۲۱۰- «آيا پنداشتيد كه زمين و آسمانها و هر آنچه كه در آنهاست را به عبث آفريده ايم... به بازي آفريده ايم... آيا پنداشتيد كه شما را به بيهودگي آفريده ايم و رها شده و بسوي ما بازگردانده نمي شويد...» قرآن-
بنگريد كه اين كلام الهي عين حكم عقل است و هر انساني با اندك تأملي در هستي خود و جهان به اين نتيجه مي رسد كه جهان مبدأ و معاد و هدفي دارد و محال است كه اينهمه عظمت و ثبات و حركت و جلال لامتناهي بي صاحب و بي برنامه و بيهوده باشد. عقل بشري كفر را نمي پذيرد و عين حماقتش مي داند. و لذا كل دين و قرآن جز به عقل درك نمي شود و هر آنچه از دين خدا كه عقلاني نيست يا خرافه و فريب و تحريف است و يا داراي حكمت و عقلانيتي برتر است كه بالاخره درك مي شود و اين امر را نيز خود عقل درك مي كند كه امور فوق عقلاني هم هست كه عقلي برتر است. «آنانكه داراي علم هستند مي دانند كه اين كتاب حق است.» قرآن-

۲۱۱- مپندار که داستان خلقت آدم و حوا فقط يك بار بوده است. داستان اقوام بسيار پيشرفته صنعتي که بواسطه کبر و ستم و گناهان و فسادي که بر زمين کردند نابود شدند در قرآن فراوان است. اين تمدن مدرن بارها قبل از اين پديد آمده و نابود شده است و باز آدمي آفريده شده و باز هبوط و مدنيتي به پا شده و اين ماجرا تا قيامت کبرا ادامه دارد. و اين تمدن هفت هزار ساله اخير هم فقط يکي از آن دوره هاي بشري است که به آخرش نزديك شده ايم و قيامتش در حال برپا شدن است. کاوشهاي باستان شناسي در دهه هاي اخير دال بر اين ادعاست.

۲۱۲- «آيا ديده اي آنکس را که هواي خودش را خداي خود قرار داد و خداوند او را بواسطه علمش گمراه کرد و بر چشم و گوش و دلش پرده اي کشيد پس چه کسي پس از خدا هدايتش خواهد کرد. آيا چيزي به ياد نمي آوريد.» جاثيه۲۳-
چرا به ياد مي آوريم که بخش کثيري از انسانهاي تحصيل کرده و دانشمند و روشنفکر دقيقاً مصداق اين آيه هستند. بخصوص پيروان عرفانهاي رمانتيك و شاعرانه و فلسفه پرستان و روشنفکريهاي شبه ديني باد کله خود را خداي خود قرار داده اند و حرفهاي خود را مي پرستند يعني هواپرست هستند زيرا حرف باد هواست. «آنانکه خداي را جز به حرف نمي پرستند.» قرآن- و خود را عالم مي دانند و بواسطه همين علم کذائي خود گمراه مي شوند.

۲۱۳- بدان آن علم و ادعا و حرفي که عملي نمي آفريند که تو را به صلح و اتحاد با جهان و جهانيان بکشاند خيال باطلي بيش نيست و عنصر گمراهي است. «و خداوند نفرت دارد از کساني که مي گويند و خود به آن عمل نمي کنند.» قرآن- اين نفرت خدا همان گمراهي آنهاست و دور شدنشان از حقيقت وجود خودشان! نفرت خدا آنها را از خودشان فراري مي دهد تا از خود گم شوند و خود را گم کنند. «آنکه هدايت شد بسوي خودش هدايت شد و آنکه گمراه شد از خودش گم شد.» قرآن-

۲۱۴- پس علم و ادعا و حرف و باورها دو نوع است: يکي آنکه تو را به فعل مي کشاند پس تو را به سوي خودت هدايت مي کند تا خود را بيابي و بر خود وارد شوي و در خود نقب زني و در خود عروج کني تا به حق خود يعني خدايت برسي و لقاءالله. و ديگري آنست که تو را از خودت فراري مي دهد تا آنگاه که بکلي گم شوي از خودت! يکي تو را با خودت آشتي مي دهد و به صلح مي رساند و در خودت کل جهان را مي يابي و با آن به وحدت مي رسي. و ديگري تو را از خودت دور مي کند تا دروغهاي خود را نبيني.

۲۱۵- پس عمل صالح حجت درستي علم و باورها و ادعاهاست و در غير اينصورت دروغ است. پس رابطه ايمان و عمل صالح در قرآن را درياب! «آنانکه ايمان آورده و عمل صالح پيشه کردند بزودي خداوند مهرشان را در دلها مي اندازد.» مريم۹۶- اين اعمالشان است که مردمان را با آنها به صلح و دوستي مي کشاند زيرا به پيروي از باورهاي درست و بر حق است که در آن باورها نور خدا حضور دارد و لذا آن اعمال نيز نوراني و نافذ در قلوب هستند. «علم حقيقي آنست که تو را به عمل صالح کشاند و رستگار سازد و اگر چنين نباشد علم نيست.» امام باقر ع -

۲۱۶- هر که با خود به صلح و دوستي رسيد با جهان و جهانيان به صلح و دوستي مي رسد و اينست رستگاري و بهشت! ولي پيروي از نفس خود موجب صلح با خود نيست زيرا نفس آدمي کافر و متکبر و ظالم است و هر که خدمتش کند انکارش نمايد. درباره کفر و ستم و قدرنشناسي نفس آدمي در قرآن دهها آيه است که عين واقعيت تجربي زندگي بشر است. آدمي در نبرد با نفس خود است که نفسش به دوستي با او مي رسد و اين است حق نفس. اين همان امر تقواست که بمعناي پرهيز از نفس خويشتن است. ولي آدمي بخودي خود اگر با نفس خود ستيزه هم کند باز بر اساس توجيه و رضاي نفس است. يعني باز هم پيروي از خود است اينست که بي امام اصلاً تقوائي ممکن نيست الا تقوا و زهد ريائي! پس عمل صالح و مقام صلح (صالحين) با خود فقط به قدرت ارادت عرفاني نسبت به پير طريقت ممکن است و از علائم حقانيت پير طريقت اينست که به تو قدرت اراده به تقوا و اطاعت از حق را هم مي دهد اگر بخواهي! و اين از نور محبت اوست.

۲۱۷- فقط در اطاعت و ارادت به امام است که به صلح با خود و جهان مي رسي يعني به وحدت وجود. پس عبادالله الصالحين اهالي وحدت وجود هستند که در نمازها روي به آنان مي کنيم و سلامشان مي نمائيم و خود را هم در زمره آنان مي خواهيم.

۲۱۸- اتقوا الله! يعني بپرهيزيد از خدا! بترسيد، بلرزيد، باادب باشيد، فاصله بگيريد، مراقب باشيد چرا که در حضور خدائيد و او شما را در همه حال و همه جا مي بيند آنکه اين هستي بيکرانه و جاودانه را پديد آورده از عدم و بر هر ذره اي نظارت و احاطه و علم دارد و هر ذره اي از اعمال و افکار ما را شاهد است و کل هستي لامتناهي را براي ما آفريده است تا آدم شويم و به مقام جانشيني او در جهان برسيم. اين هشدار الهي در قرآن بيش از پنجاه بار آمده است. اين ترس و لرزي حاصل از هيبت و جلال و جبروت و عظمت و رحمت مطلقه اوست و نه شقاوت و ستم و وحشتناك بودنش. آدم بهمان ميزاني که از والدينش حساب مي برد و حرمت مي گذارد اگر براي خدا هم قائل باشد رستگار است.

۲۱۹- از گفتن تا بودن فاصله از عدم تا وجود است. و آنچه که این فاصله را کاهش مي دهد و تا سرحد کن فیکون مي رساند تقواست. زیرا انسان بایستي از نفس خود بیرون آید و از آن فاصله بگیرد تا بر آن احاطه داشته باشد و به آن امر کند. این امر عین واقعه کن و فیکون مي باشد. یعني گفتن همان و شدن همان! پس تقوا راه و رسم خلقت خویشتن است بدست خویشتن! و البته گوهره و قوه این تکوین خلاقه همان محبت و ارادت پیر طریقت است.

۲۲۰- چرا آدمها در رابطه با اولیاي الهي دچار مالیخولیا شده و خود را با آنها عوضي مي گیرند؟ زیرا حامل روحي از مردان خدا هستند. پس اگر از صاحب این روح اطاعت نکنند و این روح را در خود تحت تعلیم و تربیت، خودي نکنند دچار مالیخولیا شده و چه بسا خود را امام مي پندارند و امام را خودشان. و این منشأ تهمت و عداوت است. همانطور که ثروتي که به ناگاه به ارث رسیده باشد عمدتاً موجب فساد است الا اینکه بر روي آن کار و تلاش شده باشد. اینست که روح محمدي در علي ع به امامت مي رسد و در فلاني به سلطنت و شقاوت و جنایت.

۲۲۱- محبت اولیاي الهي همان روحي است که در مؤمنان دمیده مي شود. و این محبت اگر به تبعیت از منشأ خود نپردازد به شقاوت مي گراید و سلطنت. همانطور که هستي انسان در عالم مکان اگر از هستي لامکاني خود (خدا) اطاعت نکند از هستي ساقط مي شود.

۲۲۲- روح بال پرواز نفس است که اگر آدمي را به خدا نرساند و مرغ باغ ملکوت نسازد به تبعیت از شیطان به دوزخ مي رساند و یك شیطانك ببار مي آید. اینست که در رابطه با اولیاي الهي شاهد پیدایش اشد نیکي ها و بدیها هستیم. اشد تعالي و اشد تباهي! و اینست راز برپائي قیامت در رابطه با ولایت!

۲۲۳- بهشت و دوزخ در آخرالزمان آشکار و برپاست. کافران چون واژگونسالارند و کور و کرند بسوي دوزخ میل مي کنند به پندار بهشت. و مؤمنان در اطاعت از امام خود به بصیرت رسیده و به بهشت نائل مي شوند که این بهشت در حیات دنیا نه عرصه عافیت پرستي که دانشگاه رشد و تعالي و معرفت و حکمت و قرآن و فرقان است تا لایق دیدار با خدا شوند.

۲۲۴- آنچه که بشر را در آغوش طبیعت که بهشت او بود بیقرار و شاکي و مضطرب ساخت و آرامش و عزت و لذتش از دل و جانش رفت و او را دست بکار تبدیل رزق و معیشت خود ساخت و بتدریج همه چیزهایش را مصنوعي کرد و حتي آب و هواي خود را زهرآگین و مسموم نمود و بتدریج روي به تخدیر و مستي آورد و تن و روان خود را هم تبدیل کرد و به اعضاء و جوارح مصنوعي گرایش یافت. و جمالش را هم تغییر داد و تبدیل به ماسك شد فراموش کردن خدا و ناشکري از نعماتش و خود- فراموشي بود و از خود بیگانگي و گمشدگي و نابودي در هوش و آگاهي بود. یعني از خود رفت و سر از جهنم درآورد، که عرصه نفرت و عداوت با خویشتن است و اینست بشر مدرن و مدرنیزم. موجودي که خالق خود را فراموش کند مخلوقیت و موجودیت خود را هم فراموش مي کند و لذا جهان و رزق و موقعیت وجودیش را هم از دست مي دهد و اینگونه بود که طبیعت خود را هم تبدیل کرد و مصنوعي شد یعني دوزخي!

۲۲۵- کسي که خدایش را فراموش کرد خودآئي اش از دست مي رود و بي خود و مدهوش و دیوانه مي شود و اینست انسان صنعتي مدرن که موجودي در تسخیر شیاطین است و در خدمت آنان. پس همه فعالیتهاي مادي و معنوي بشر مدرن، شیطاني است و لذا برعلیه خودش مي باشد چون شیطان خصم بشر است. و اینك در جهاني تحت فرمانروائي شیطان زندگي مي کنیم و لذا همه گروههاي بشري احزاب شیطان هستند. و همه اتحادها و نبردها هم شیطاني است. «و ابلیس گفت همه مردمان را در جهنم وارد مي کنم الا پرستندگان عاشق خدا که از آن خارج مي شوند و مابقي در آن مي مانند.» قرآن- و این خروج از زندگي صنعتي و فرهنگ صنعتي است و هجرت به آغوش طبیعت.

۲۲۶- بدان که اهل بهشت با اهل دوزخ عداوتي ندارند و بلکه اهل دوزخ با اهل بهشت عداوت مي کنند زیرا آنها را به یادشان مي آورند که چه و کجا بودند و اینك چیستند و کجایند و چه مي کنند.

۲۲۷- و سپس در قیامت کبرا و پایان عمر خاکي بشر جمله یکبار دگر برانگیخته مي شوند و بر معناي زندگاني گذشته خود آگاه مي گردند و محاسبه و جزا و پاداش مي شوند و تا زمانیکه زمین و آسمانها برپاست در بهشت و دوزخ اخروي خواهند زیست تا پاك شوند و حیات و هستي خدائي یابند و با خداي خود محشور گردند و با او زندگي نمایند. اینست قصد و معناي خداوند از خلقت انسان!

۲۲۸- همه توقعات آدمها از همدیگر عین شرك آنهاست به خدا. زیرا این توقعات را بایستي از خداوند جهان داشت پس غیر خدا را خدا قرار مي دهند و سپس عداوت مي کنند چون این توقعات برآورده نمي شود چرا که قرار هم نیست که برآورده

شود. اين مسئله در رابطه زناشوئي و خانوادگي در اوج شدت است كه هر كسي توقع دارد ديگري او را خوشبخت سازد و خداست كه آدمي را خوشبخت يا بدبخت مي كند و نه كسي ديگر!

۲۲۹- اتقوا الله يعني از خدا بپرهيزيد و فاصله بگيريد! چگونه؟ يعني از اميال قلبي خودت فاصله بگير و مريد دل خودت نباش. زيرا دل خانه خداست. پس پرهيز از خود عين پرهيز از خداست. و اينست تقوا! و آدمي در فاصله گرفتن از خود است كه تازه خود را رو در رو مي بيند و مي شناسد و زبان دلش را مي فهمد كه چه مي گويد تا از او اطاعت كند. «آنانكه تقوا پيشه مي كنند خداوند تعليمشان مي دهد.» قرآن- از كجا؟ از دلشان! و اين علم لدنّي است. اينست كه امروزه پيروان اهل دل جمله بزهكار و جنايتكارند. زيرا اصلاً زبان دل را نمي فهمند. و دل بواسطه شياطين محاصره شده و القاعات شيطاني را نداي دل مي پندارند. و انسان باتقوا با اين حقيقت روبرو مي شود و خود را شيطان زدائي مي كند و آنگاه با دل و خداي دل آشنا مي شود آنگاه كه دل مجرد و پاك از غير شده و آنگاه آغاز تقرب يعني نزديك شدن به دل است و اطاعت از دل و اهل دل شدن كه مقام عارفان است. پس عرفان از كمال تقوا حاصل مي شود.

۲۳۰- پس بدان كه مقام تقوا و متقين بس بزرگ است «براستي كه متقين مقيم در جنات نعيم هستند.» قرآن- يعني متقين را غرق در عزت و آرامش و ثبات و يقين و قناعت و رحمت مي بيني. و جنات نعيم همان باطن نعمت الله (امام) است. پس تقوا و پرهيز از خويشتن جز در اطاعت از امام ممكن نمي شود. يعني تقواي سرخود همان زهد ريائي است و لقمه را از پشت سر در دهان گذاشتن است. پس تقوا يعني اطاعت از امام نه اطاعت از خود. حتي خود ديني و علمي! پس متقين همانا اطاعت كنندگان بي چون و چرا از امام خويشتند!

۲۳۱- و كسي كه امام دارد از محبت امامش مقيم در بهشت وجود اوست و احساس خوشبختي دارد پس توقع خوشبخت شدن از نزد همسر و فرزند و خاندانش را ندارد. يعني تنها راه نجات از شرك عاطفي كه عميق ترين شركهاست همانا دل دادن به پير طريقت است. زيرا بقول قرآن آنانكه از رسول اطاعت مي كنند (اولياي رسول خدا) مورد محبت خدا قرار مي گيرند و اينست احساس خوشبختي و بي نيازي عاطفي از عالم و آدميان! و اينست راه نجات از ظلم و شقاوت نژادي كه اشد ستمها و شقاوتهاست.

۲۳۲- آيا هيچ آرمان مشتركي بين همه آحاد بشري وجود دارد كه بشريت را بر محورش متحد سازد و در شأن انسانيت هم باشد؟ جز ديدار با خدا چه مي تواند باشد. اين تنها آرماني است كه بشريت را به صلح و وحدت رسانيده و در آن به خدا متصل مي سازد. و آرماني هم مقدس تر و تعالي بخش تر از اين نيست و آرماني بي چون و چرا و فلسفه و حساب و كتاب و اختلاف و تفرقه. آرماني براستي واحد و موحد و مطلق! و ممكن! پس پيش بسوي ديدار با كسي كه ما را آفريده و جز او عاقبتي نداريم! پيش بسوي ديدار با مظهر كمال قدرت و رحمت! پيش بسوي جمال واحده بشريت! پيش بسوي نفس واحد عالم و آدم! پيش بسوي ديدار با خدا!!

۲۳۳- روايتي از خود امام زمان عج مي فرمايد كه هر كس در دوران غيبت دعوي ديدار مرا نمود انكارش كنيد. و از طرفي ديگر دهها روايت وجود دارد كه اگر هر كسي خبري از ظهور امام زمان در هر سرزميني شنيد از اوجب واجبات است كه هر كاري را در جا رها نموده و به آن سرزمين هجرت كند تا بر صحت و سقم اين ادعا واقف شود. اين نيز تناقضي آشكار در عرصه احاديث است كه شبيه تناقضات منطقي قرآن است كه مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي كند. مسئله اينست كه اصلاً قرار نيست كه امام زماني به آن معناي سنتي و تاريخي اش ظهور كند پس بايستي هر ادعاي رؤيتي كه دال بر ظهور باشد طرد شود تا آنكه خلافش ثابت گردد و آنگاه هم كه به جبر ثابت شد ديگر در آن رحمت و نجاتي نيست و بلكه سراسر قهر و غضب و هلاكت است. اين حديث هم دال بر حقانيت ادعاي ماست كه قرار نيست كه امامي ظهور كند مثل ائمه صادق كه همه شان هم كشته شدند كه اين آخري هم طبق روايت بالاخره كشته مي شود و قيامت كبرا برپا مي گردد. مسئله اينست كه خداوند ظهور كند و ديدار شود در هيبت يك انساني به نام امام. و اينست كه اكثر روايات و علامات ظهور و قيامت همسان هستند همانطور كه علائم اين دو در قرآن هم قابل تفكيك نيستند زيرا امر واحدي هستند.

۲۳۴- نجاتي جز در ديدار با خدا نيست در آخرالزمان طبق آيات آخر سوره ليل كه بارها ذكر شده است. اين آيات در آن واحد هم ظهور امام زمان است و هم لقاءالله. ظهور الهي انسان و ظهور انساني خدا: جمال اعلاي پروردگار!

۲۳۵- پس اگر كسي گفت كه امام زمان را ديده تكذيبش كن ولي اگر كسي ادعا كرد كه خداي را ديدار كرده تصديقش كن. اين همان ظهور امام است. حال بهتر دهها آيه قرآن را دال بر حجيّت لقاءالله درمي يابيم از جمله اينكه: زيانكارترين مردم كساني هستند كه ديدار با خدا را انكار كردند. كه اين عين انكار امامت امام است زيرا امام عرش اعلاي خداست. پس ظهور امام و نجات و لقاءالله و قيامت امور واحدي هستند و وجوه يك حق محسوب مي شوند: نزول حق از آسمان بر زمين! «حق آمد و باطل رفت.» قرآن-

۲۳۶- يعني اگر كسي در امام زمان، خداي را درك و ديدار نكرده در واقع اصلاً امامي نديده است هر چند كه ديده باشد! در اين امر بسيار تفكر كن كه قلب همه معارف شيعي در عصر ماست. و اينست راز انكار ديدار امام زمان از زبان خود حضرت! يعني به جستجوي ديدار خدا باش تا به امام برسي. «هر كسي كه در جستجوي ديدار خدا نيست قابل هدايت نيست.» قرآن- زيرا امام براي هدايت مؤمنان بسوي خدا مي آيد پس هدف بايستي ديدار خدا باشد نه نجات دنيوي براي احياي دنياپرستي كه همان انگيزه عمده شيعيان در دعاي فرج است.

۲۳۷- پس بدان كه اين امام زماني كه عمده شيعيان در انتظار ظهورش هستند با اين آدرس هاي ماليخوليائي، هرگز ظهور نخواهد كرد زيرا وجود خارجي ندارد و محصول نفاقشان است همچون خداي ظن كه هواي نفس است. اين خدا و آن امام دو روي سكه مذهب شرك و نفاق است. نه آن خداوند و نه اين امام وجود ندارد مگر اينكه همان ابليس نفس مشركان است. و اينست راز اين كلام امام زمان عج كه «در دوره غيبت كبرا هر كه دعوي ديدار مرا كرد انكارش كنيد.» زيرا اگر براستي كسي امام زمان را ديدار كند خودش تجلي وجود امامش مي شود و نوري بر نور (نور علي نور) است و خود منشأ شفاعت و هدايت است و ديگران را به امام غايبي كه ديده حواله نمي كند يعني خودش محل ظهور امام مي شود. در اين معنا بمان!

۲۳۸- «علم السّاعه در نزد پروردگار است.» قرآن- يعني هنگامه قيامت در نزد خداست. پس هر كه به خدا رسد و ديدارش كند وقت قيامتش رسيده است و قيامت از پرده غيب رخ مي نمايد «قيامت برپاست ولي آنرا براي مدتي پنهان داشته ام.» قرآن-

۲۳۹- اينجانب نيز نخست در ديدار با مولايم علي ع و سپس ديدار با امام زمان عج بود كه قيامتم برپا شد و قيامت جهان را به عينه ديدم و شرايط و نشانه هايش را دريافتم و لقاي الهي رخ نمود. يعني لقاءالله و ظهور امام و قيامت جمله واقعه اي واحد است و آن روبرو شدن با واقعيت جهان هستي است و لذا نام ديگر قيامت همان «واقعه» است و السّاعه كه بمعناي اكنونيت و حضور در جهان است و درك حضور خدا.

۲۴۰- در دعاي فرج امام زمان عج و دعاي عهد نيز تقاضاي ظهور عاجل با لفظ السّاعه است آنهم با تكرار بي پايان. اين ظهوري از قلب دعا كننده و منتظر عاجل است و مصداق اجابت دعاي «امن يجيب...» در قرآن است. يعني اين نجات باطني و فرج و گشايشي روحاني است كه فرد را هدايت نموده و مصداق واقعي كلمه مهدي (هدايت شده) مي گردد و خودش مهدي عصر و جامعه خويش است از براي طالبان نجات. «آنرا كه خدا هدايت كرد پس شما اي مؤمنان به او اقتدا كنيد.» قرآن- اين همان پاسخ به سئوال خداوند است در سوره يونس كه «آيا پيروي از خدا به هدايت نزديكتر است يا پيروي از كسي كه هدايت شده است...» يعني پيروي از فرد مهدي كه به نور باطني امام هدايت شده است بسوي خدايش و خدايش را ديدار كرده است و اين ديدار او را حامل وجه الله اعلاي خدا نموده است و يك مهدي عرصه غيبت است و از جمله دوازده مهدي كه پس از دوازده امام در هر قرني رخ مي نمايند بقول حضرت رسول اكرم ص تا به آخرينش كه ظهور خود امام دوازدهم كه ظهور جبري و قهري و جهاني است كه مقدمه قيامت كبراست.

۲۴۱- و قيامت كبرا هم مپندار كه لزوماً پايان جهان است بلكه قيامت كبراي تاريخ تمدن چند هزاره اخير است كه قبل از اين هم بارها پديد آمده و نابود شده و يك آدم دگر و تمدني دگربوجود آمده. مثل واقعه طوفان نوح كه يك قيامت كبراي تمدن بشر بر روي زمين محسوب مي شود. و به ياد اين كلام علي ع كه «تا بوده آدم و فرزند آدم بوده است و خاك زمين سراسر قبرستان بني آدم است.»

۲۴۲- بدان كه عملي اساسي تر و حياتي تر و با ارزش تر از علم الساعه (قيامت) نيست. و خاصه امروزه كسي كه قيامت را نفهمد هيچ فهم درستي از هيچ چيزي ندارد.

۲۴۳- در روايتي از امام علي ع آمده كه دوراني فرا رسد كه همه خانه ها حامل شيطاني بنام «آريل» است. و امروزه اعراب بطور كلي شبكه هاي ماهواره اي و تلفني را «آريل» مي نامند كه كلمه لاتين است و بمعناي كل تكنولوژي ارتباطات مدرن و ماهواره اي است. كه دال بر حقانيت ادعاي ما در ابليسي بودن تكنولوژي مدرن و خاصه ارتباطات مدرن است مخصوصاً اينترنت. و اين يكي از علائم و شرايط ظهور و قيامت است درست مثل سيطره نفت بر انسان مدرن كه رسول اكرم آنرا غذاي اصلي اهل دوزخ ناميده است كه امروزه اين دوزخ آشكار شده است «هشدار كه دوزخ آشكار شد.» قرآن-

۲۴۴- در حقيقت تكنولوژي ارتباطات ماهواره اي و اينترنتي محصول القاء و آموزه هاي شيطاني به نام آريل در نفس دانشمندان مدرن است. يعني علوم مدرن و تكنولوژي مدرن قلمرو حكومت ابليس مي باشد و لذا همه تكنولوژي پرستان پيرو شياطين و خاصه شيطان آريل هستند و آريل امروزه در همه خانه ها حضور دارد و بلكه در هر جيبي هست و شيطان همراه

است. و اين تصديقي بود كه مولايم علي بر نظريه ام نمود زيرا همين شب گذشته بود كه اين روايت را از دوستي شنيدم كه خود اهل تحقيق در حديث بود.

۲۴۵- هر كه در هر مكان و زماني قيامت را درك و باور كند قيامت عصر خود را بر پا كرده است و پرچم دار آنست يعني از عليين است.

۲۴۶- و بدان كه اين دوازده مهدي عرصه غيبت همان رجعت دوازده امام است در تجلي از وجود شيعيان مخلص خويش از هر ملت و مذهب و سنتي. و اين مصداق دهها روايت درباره رجعت ائمه اطهار در آخرالزمان است مثل رجعت حسيني و حسني و امثالهم. يعني اين دوازده مهدي نوري از ولايت ائمه معصومين هستند در قوس صعود. و فقط ظهور مهدي دوازدهم به مثابه ظهور جهاني امام زمان است كه ظهوري قهري است و يازده ظهور ديگر قبل از آن ظهوري رحماني است يعني عيسوي است. و از اين منظر اين حديث مفهوم است كه: مهدي همان مسيح است! و مصداق اين آيه كه «اي مؤمنان هرگز از روح الله مأيوس مباشيد.»

۲۴۷- نشانه هاي حيرت آور ديگري از قيامت، ظهور جمال انساني قرآن است كه از حضرت رسول اكرم منقول است و ما قبلاً تحت عنوان عروس قرآن از آن بحث كرده ايم كه بر اينجانب در دو مرحله رخ نمود كه ذكرش رفته است.

۲۴۸- «و اين كتاب اگر به عربي امّي نبود كسي ايمان نمي آورد.» قرآن- يعني هر فرد و قومي كلام خدا و دينش را فقط از طريق زبان مادري خود دريافت مي كند همانطور كه اعراب هم بواسطه عربي. ولي اكثر مفسرين معنائي درست معكوس دريافت كرده اند و اين آيه را دال بر اصالت ذاتي زبان عربي دانسته و اصلاً خود خدا را هم عرب پنداشته اند. و لذا عبادت به زبان مادري را حرام و باطل مي دانند. اين تفكر در شرك همه مذاهب حضور دارد همانطور كه بني اسرائيل هم خداوند را عبري و اسرائيلي مي دانند. اين همان نژادپرستي در لباس دين و زبان است.

۲۴۹- آري قرآن نخست به زبان عربي نازل شده است ولي محدود به اين زبان باقي نمانده و در قرون و اعصار بر قلوب مؤمنان ديگري از اقوام گوناگون هم نازل شده و مي شود كه اين نزولي باطني و عرفاني است بواسطه همان روحي كه خداوند بر هر يك از بندگانش كه بخواهد نازل مي كند. و هر قومي قرآن زبان قوم خود را بدينگونه مي يابد كه البته ربطي به ترجمه عربي قرآن به زبانهاي ديگر ندارد. يعني نزول قرآن در سراسر جهان در طول تاريخ ادامه دارد و اين همان وحي اي است كه دوباره و سه باره و... وحي مي شود. قرآن- و اينان مهدي هاي قوم خويشند.

۲۵۰- دين راه تفكر و تعقل است و هدايت حاصل نور عقل است در سراسر قرآن خداوند امر به تفكر و نظر و تعقل نموده است و سرپيچي از امر خدا عين معصيت و گناه است و خداوند آشكارا كافران را متهم به عدم تفكر و تعقل مي كند و بدين واسطه عذابشان مي كند پس همه مفاسد و مظالم و كفرانها حاصل عدم تفكر و تعقل در كار جهان و جهانيان است و دوزخ عذاب تفكر نكردن است. و آدمي بواسطه كلمات و زبان تفكر مي كند و تفكر فطري و عميق جز بواسطه زبان مادري ممكن نيست و در غير اينصورت انديشه گري ترجمه اي است كه امري سطحي و مصنوعي و بي ريشه است. و لذا دين و عبادت و كتاب آسماني هر قومي بايستي به زبان مادرش باشد تا قابل تفكر و تعقل فطري گردد و بدينگونه هدايت بخش شود.

۲۵۱- پس بدان كه گناه و عذاب و جهنم، جزاي عدم نظر كردن و تفكر و تعقل نمودن است و امري واجب تر از اين در كتاب خدا نيست. پس گناهي برتر و اساسي تر از جهل و حماقت و بي عقلي نيست. پس جهل، جرم است و جزايش جهنم است.

۲۵۲- و اينست كه طبق صدها حديث و آيات الهي برترين نيكي و عبادت همان تفكر و معرفت و حق جوئي است و عبادتي كه بر محور تفكر و معرفت نباشد ابتلاي به شيطان مي آورد. پس هدف از عبادت هم معرفت است و كمال معرفت لقاءالله است زيرا تقرب الي الله نيت همه عبادات و اعمال مؤمنان است و هدف از تقرب جز ديدار چه مي تواند باشد. ولي چه كسي بر نمازش قصد ديدار با خدا مي كند؟ چه كسي در دينش ديدار با خدا را جستجو مي كند؟ نه در آخرت كه در دنيا!

۲۵۳- «آنانكه در جستجوي ديدار با خدا نيستند دل به دنيا داده و گمراه مي شوند.» قرآن- پس ديدار با خدا در قيامت كبرا نمي تواند دل آدمي در حيات دنيا را از ابتلاي به غير خدا مصون دارد. يعني كسي كه در جستجوي ديدار با خدا نيست مذهبش به شرك و نفاق مي انجامد زيرا دلش لانه دنيا مي شود. ديدار خدا در دنيا موجب مصونيت دل و جان آدمي از ابتلاي به آن مي شود و دل نمي ميرد. زيرا حيات دل از عشق به لقاءالله است در حيات دنيا. لقاءالله در آخرت مشمول همه خلايق است به جبر! درست مثل ظهور جهاني امام زمان كه ظهوري قهري است ولي ظهور در دوره غيبت براي مؤمنان سراسر رحمت و شفاعت و كرامت است و هدايت. و بدان كه اين دو ظهور توأمان است. بنده نيز متعاقب ديدار با امام بود

که پروردگارم را دیدار نمودم یعني به نور او بود که چشم بینا یافتم. در همه دیدارها نخست او را دیدم و سپس خداوند را در تجلیات متفاوت شهود کردم.

۲۵۴- همانطور که به قول قرآن کریم دو تا زندگیست، دو تا مردن است و دو تا ظهور امام است و دو قیامت است و دو لقاءالله. و دو تا خلقت و دو تا دین در دو قوس و دو جهان و دو تجلي آدم – حوائي از پروردگار... .

۲۵۵- لا اله الا الله یعني هیچ چیزي قابل پرستش نیست الا اینکه قابل پرستش باشد زیرا الله به لحاظ لغت عرب مخفف ال اله است: لا اله الّا ال اله!

۲۵۶- یعني هیچ چیزي قابل توجه نیست مگر آنکه قابل توجه باشد. زیرا پرستش اشد توجه است. و چیزي قابل توجه است که وجود داشته باشد. پس هیچ چیزي وجود ندارد الا اینکه وجود داشته باشد.

۲۵۷- هیچ چیزي در جهان نیست که وجود داشته باشد الا اینکه قابل پرستش تمام و کمال باشد و آن خداست. پس جز خدا نیست و هر چیزي در صورتي قابل توجه و قابل پرستش است و هستي دارد که خداوند را متجلي سازد و عرش او باشد. و چنین چیزي همان انسان کامل و ولي خداست که جانشین اوست در عالم ارض. یعني اوست(هو). پس لا اله الا هو! یعني هر چیزي خودش نیست بلکه نشانه اي از اوست یعني یك آیه است. پس جهان هستي قلمرو ظهور هویت خداست و نه انانیت خدا. یعني جهان هستي، او است یعني عرصه ظهور غیب است عرصه ظهور «لا اله» است ظهور «نه خدا» است: الا الله!

۲۵۸- و انسان بایستي این هوي هستي را تبدیل به خود هستي کند و رخ گشایدش: لقاءالله! و این به شهود رسانیدن عرصه غیب است.

۲۵۹- غیبت امام زمان در آخرالزمان عینیت زمیني غیب الغیوب آسمان است و عین پنهان بودن خدا از چشم مردمان است و این دو امري واحد است. و اینست که ظهور و قیامت واقعه اي واحد است.

۲۶۰- امام خلیفه خدا و درب خانه اوست یعني باب الله! پس از این درب مي توان بر او وارد شد و دیدارش کرد.

۲۶۱- امام حضور خدا بر روي زمین بود که از چشم عامه مردمان غایب شد تا مدتي معین. که این مدتي معین همان مدتي است که قیامت پنهان داشته شده است تا مردمان باز هم مهلت توبه داشته باشند چون آنگاه که خداوند دیدار شد و قیامت برپا شد امکان توبه نیست و مهلت به پایان رسیده است.

۲۶۲- مرگ بزرگترین معماي زندگي انسان است و آستانه لقاءالله هست. «هر کسي مرگ را مي چشد و سپس پروردگارش را دیدار مي کند.» قرآن- و این باور عامیانه که هر که خداي را دیدار کند و یا حتي به خواب ببیند مي میرد درست است. آدمي بایستي از حیات دنیایش پاك شود تا خداي را دیدار کند پس هر که در حیات دنیا از دنیا پاك شد دیدار مي کند. و پاك شدن از حیات دنیا و علائقش هم بواسطه مرگهاي رواني ممکن مي شود که در مخاطرات و بلایا و مصائب و خسرانها پدید مي آید و دنیا در دل آدمي مي میرد. و بقول علي ع تا آدمي دچار چهار موت نشود دینش پاك نمي شود. یعني دین از دنیا پاك مي شود: موت جان، موت نان، موت عاطفه و موت آبرو! و این موتها موجب تفرید و تجرید و توحید نفس مي شود و این شرایط لقاءالله است. «و آن روز هر کسي تك و تنها به حضور پروردگارش مي رسد.» قرآن-

۲۶۳- آدمي تا در شرایط وجودي امام قرار نگیرد امامش را درك نمي کند حتي اگر دیدار کند. و سمت و سوي این شرایط و کمالش همان تنهائي نفس است که بمعناي پاك شدن نفس از دنیا و اهلش مي باشد. و این تنهائي باطني یا در مسیر تقوا و حق جوئي پدید مي آید و یا در راه دنیاپرستي و کفر و ستمگري. که در حالت نخست است که تقرب الي الله پدید مي آید و درك امام و دیدار با خدا رخ مي دهد. و در حالت دوم آدمي تبدیل به غولي آدمخوار شده و با شیاطین محشور مي گردد. این دو قیامت است که در عصر جدید بسیار سریعتر و عمیق تر از هر عصري رخ مي دهد تا آنجا که به قول قرآن کریم کودکاني که پیر زاده مي شوند. که برجسته ترین ویژگي پیري همان تنهایي باطني است.

۲۶۴- امام، تنهاترین انسان جهان است و غیبتش از تنهائي اوست. و راز این غیبت آنست که هر طالب نجاتي خود در وادي تنهائي به موقعیت وجودي امام برسد و خلیفه امام شود و با خدایش دیدار کند.

۲۶۵- هر که یگانه شد یگانه را دیدار مي کند و یگانه روي زمین امام است و یگانه آسمان هم خداست و این هموست: قل هو الله احد!

۲۶۶- پس بدان كه راز غيبت ناجي، راز لقاءالله است و بس! پس اگر امام جوئي عين خداجوئي و عشق به ديدارش نباشد بطالت و گمراهي است. امام غايب شده تا طالبانش را به ديدار با خدا برساند. نقب در وادي غيب، راز واقعه است. و هر كه خداي را ديدار كرد جانشين امام است و اين جانشيني به معناي نيابت و وساطت و سخنگوئي نيست بلكه وجودي است يعني امام از وجود عارفان واصل است كه فرج شيعيان مي گردد. همانطور كه خود امام هم نسبت به خداوند اينگونه است يعني محل تجلي اوست وگرنه شرك است.

۲۶۷- همانطور كه خداوند مي تواند از وجود هر چيزي متجلي گردد امام هم مي تواند از وجود هر يك از شيعيان مخلصش متجلي گردد و گشايش و شفاعت و رستگاري و هدايت طالبان نمايد. و بدان كه در هر سرزميني و قومي كساني هستند كه محل اين تجليات مي باشند و طالبان را نجات مي دهند و راه مي نمايند.

۲۶۸- همانطور كه خداوند از وجود اولياي خود متجلي مي گردد امام هم از وجود اولياي خودش متجلي و ظاهر مي شود و نجات مي بخشد. و اينست نجات رحماني! و نجات جهاني اش قهري است. همانطور كه قيامت كبرا و لقاءالله اخروي هم قهري است.

۲۶۹- پس همانطور كه كساني كه مي گويند ما خود خدا را اطاعت مي كنيم و مستقيماً مي پرستيم مشرك و ظالم و گمراه هستند كساني هم كه خود امام زمان را انتظار مي كشند مشرك و ظالم و گمراه مي شوند. آن خداي ظن و اين هم امام ظن است. «بدانيد كه ظن به حق نمي رساند.» قرآن-

۲۷۰- اگر در اين دعاهاي فرج ذره اي باور و شوق باشد فرج حاصل مي آيد السّاعه!

۲۷۱- ولي بدان كه انسان فرج يافته اگر فاقد معرفت حق و معرفت رب و امام شناسي و معرفت نفس كافي باشد از اين گشايش تبديل به دجال مي شود.

۲۷۲- آنچه كه آدمي را مستحق درك و ديدار امام و پروردگارش مي سازد نه عافيت طلبي و شفاعت طلبي و رحمت طلبي و بهشت پرستي كه معرفت جوئي و حق پرستي و درد فهميدن و درد آدم نبودن است به باطن! اينست كه امام داران و خداديدگان حقيقي جمله عارفانند و نه حتي عابدان محض! زيرا عباداتي كه فاقد نور معرفت است از آدمي يك شيطان مي پرورد كه راه خداي را سد مي كند و كل هنرش تكفير مردمان است و رد كردن مخلصان!

۲۷۳- بدان كه در بهشت جز عاشقان معرفت حق دوام نمي آورند و بهشت را از جهنم هم غيرقابل تحملتر مي يابند! زيرا كه بهشت قلمرو ظهور حق از طبيعت و اهالي آن است و اين حق موجب ابطال وجودي غيرعارفان مي شود و احساس نابودي مي كنند.

۲۷۴- جهان هستي براي حق آفريده شده است و قلمرو ظهور آنست و انسان رسالت دارد كه درباره اين حق معرفت يابد پس كساني كه طالبان حق هستند را خدمت مي كند و در تسخير آنهاست و اين همان وضع بهشتي است. ولي سائرين را طرد و رد مي كند و بلكه با آنها مي ستيزد و جهان صنعت و دوزخ تكنولوژي قلمرو اين طرد و لعن جهان است نسبت به مردماني كه به حق مسئوليتي ندارند و يا با آن در جدالند.

۲۷۵- اينهمه اعتراض و طغيان طبيعت برعليه بشر مدرن به معناي ستيز و اعتراض جهان برعليه بشر ناحق و ضد حق است مثل سونامي ها و زلزله ها و آتشفشانها و سيل ها و گرماي ناگهاني و سوراخ شدن لايه اوزون و امراض حيرت آوري كه از بطن خاك و آب و هوا و نبات و حيوانات بسوي بشر مدرن آمده است مثل سبزيجات و ميوه هاي مسموم و سرطان زا و آنفولانزاي مرغي و گاوي و جنون نهفته در دام و انواع آلرژيهاي طبيعي و امراض عجيب عصبي و رواني و ايدز و غيره. و از همه بدتر امراض و عذابها و فريبهاي نهفته در بطن تكنولوژيها. اين به يك لحاظ به معناي آنست كه جهان هستي خود را از مفاسد و مظالم آدمي پاك مي سازد همانطور كه اگر غذاي مسمومي خورده شود جهاز هاضمه واكنش نشان مي دهد و استفراغ و اسهال پديد مي آيد تا بدن پاك شود.

۲۷۶- و دوزخ قلمرو پاكسازي نفس آدمي از آفات و امراض و كفرها و جهل ها و ستم ها و ناحقي هاست تا از نابودي نجات يابد زيرا عالم وجود براي حق آفريده شده است و هر كه در سمت اين حق نباشد در معرض نابود شدن است. «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست براي حق آفريده شده است.» قرآن- و حقي جز ظهور خدا و شناخت و لقاي او نيست.

پس هر كه در جستجوي خدا نيست ضد وجود است يعني در راه جهنم است تا از عداوت با وجود دست بكشد. «آنگاه كه عذاب نازل شد ايمان مي آورند...» قرآن-

۲۷۷- «براستي كه در نزد خداوند از براي دوستانش شرابي است كه چون بنوشند مست شوند و چون مست شدند شادماني كنند و چون شاد شدند پاك شوند و چون پاك شدند ذوب شوند و چون ذوب شدند ناب شوند و چون ناب شدند طالب شوند و چون طالب شدند بيابند و چون يافتند وصل شوند و چون وصل شدند متحد شوند و چون متحد شدند ديگر بين آنها و حبيب فرقي باقي نمي ماند.» علي ع -
اين شراب معرفت و باور است، يعني ايمان! ايمان به اينكه خداوند ديدني است. «مسئله اينست كه لقاي الهي را باور ندارند.» قرآن- پس اتحاد با خداوند همان حق است زيرا در اين يگانه شدن با اوست كه خداوند از غير خود رخ مي نمايد. و جهان هستي جز براي اين واقعه پديد نيامده است. پس هر كه لقاي الهي در جهان را باور ندارد اصلاً حق عالم وجود را باور ندارد پس اصلاً باوري به هيچ چيز نمي تواند داشته باشد زيرا همه چيزها براي همين حق آفريده شده اند. پس چگونه تا حق چيزي باور نشود آن چيز مي تواند باور شود. و اين معناي ايمان است و مصداق سوره عصر! ايمان به خدا و صلح با خلقش و رسيدن به حق وجود كه اولياي الهي هستند و صبور ماندن بر اين حق!

۲۷۸- اصلاً باور به اين حق كه خداوند در عالم ارض ديدني است و جز ديدن او حقي در جهان و انسان نيست همان شراب و مستي وصال است تا يگانگي و ظهور!

۲۷۹- قرار نيست كه فقط امامان ما خداوند را ديدار كنند. كمال نعمت خدا در اسلام درست به همين معناست كه در مذهب امامت همه انسانها مي توانند خداي را ديدار كنند. آيا چه نعمتي برتر و كاملتر از اين است. «و نعمت را بر شما كامل كرديم و راضي شديم تا اسلام دين شما باشد.» قرآن- «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد.» علي ع- «مرا دوست بداريد تا چون من شويد.» خداوند در حديث قدسي- «خودتان را به اخلاق خدا خلق كنيد.» رسول اكرم ص- و اين آفرينش عرفاني و خلق جديد در عالم خاك است. و آدمي بايد چون خدا شود تا او را ديدار كند. «خداوند را با خداوند ديدم.» رسول اكرم ص. پس اي مسلمان باور كن كه فرق تو با مسيحي و يهودي و بودائي همين است كه در طلب ديدار خدا باشي و بس. وگرنه مسلمان نيستي!

۲۸۰- «بدانيد كه در ديدار پروردگارشان در شك و ترديدند در حاليكه خداوند بر هر چيزي محيط است.» فصلت ۵۴- پس اگر خدا بر هر چيزي محيط است هر چيزي نمايانگر خداست و اين عين كلام علي ع است كه «در هر چيزي اول خدا و سپس آن چيز را مي بينم.» پس اگر او را در هر چيزي نمي بينيم بايد اعتراف كنيم كه كوريم و اين سرآغاز بينائي است.

۲۸۱- «خدا همان كسي است كه آسمانها را بي هيچ ستوني برافراشت و بر عرش يكسان شد (با جهان)... تا شايد به ديدار پروردگارتان يقين كنيد.» رعد۲- يعني جهان هستي براي ديدارش آفريده شده است. «زمين و آسمانها همه براي اوست.» قرآن- يعني براي ديدار اوست نه اينكه مال اوست «زيرا او از مخلوقش بي نياز است.» قرآن-

۲۸۲- «اگر پرده ها برداشته شود بر يقين من افزوده نمي شود.» علي ع- زيرا خداي را مي بيند و حقيقتي برتر از او نيست كه بخواهد بداند.

۲۸۳- «خداوند نور آسمانها و زمين است و مثل نور خدا مانند چراغي است...» نور۳۵- يعني جهان هستي چراغي است كه خدا نور درون شيشه اين چراغ است. آيا از اين واضح تر مي شد كه خداوند خودش را در جهان معرفي كند و نيز ديدارش را در اين جهان بما بفهماند. بخدا همين يك آيه دليل لازم و كافي براي ديدار خدا در جهان است.

۲۸۴- و سپس رسولش مي فرمايد «خدايا مرا نور قرار ده.» - يعني من هم مي خواهم مثل تو باشم چون تو نوري! «خدايا برايم نوري در دل، نوري در گوش، نوري در چشم، نوري در گوشت، نوري در خون، نوري از راستم، نوري از چپم، نوري از بالايم و نوري از پايين من قرار ده و نور مرا بيفزا و بمن نور اعطا فرما و مرا نور كن بحق حق تو اي ارحم الراحمين.» (رسول اكرم ص)-
يعني نخست از خداوند مي خواهد كه براي همه اعضاء و حواس و هوش او نوري قرار دهد و دست آخر مي خواهد كه اصلاً وجودش را نور كند يعني خدا كند و خدائي ترا! و رحمت مطلقه او كمتر از اين نمي تواند بود. و جهان هستي براي همين رحمت مطلقه اش آفريده شده است و خودش از مؤمنانش مي خواهد تا از او كمتر از اين نخواهند. «خدايا نور ما را كامل كن.» تحريم ۸-

۲۸۵- «هر که از رسول خدا اطاعت کند هدایت می شود...» نور۵۴- زیرا هدایت همانا خروج از تاریکی و ورود به نور است و رسول خدا همان نور است یعنی آن چراغی است که نور خدا در آن است. و هر که بسوی نور برود نور می شود زیرا اطاعت از کسی به معنای نزدیك و نزدیکتر شدن به آن کس است تا ورود به نور که باطن رسول است و اینست رستگاری! زیرا این نزدیکی منجر به لقاءالله می شود که لقای جمال نور است بواسطه نور خودش!

۲۸۶- وجه مشترك همه آحاد بشری با خالق همانا صورت بشری است که تجلی اسفلی همان وجه اعلای خداست که چون آنرا دیدار کند به مقام رضا برسد (سوره لیل) و امام صادق ع درباره صورت بشری توصیفی دارد که شرح همین آیه است: «براستی که صورت انسانی بزرگترین حجت خدا بر خلقش می باشد و کتاب خداست که با دست خودش نوشته است و ساختمانی است که با حکمت خود بنا کرده است و مجموع صور دو عالم است و عصاره همه علوم در لوح محفوظ است و صورت انسانی شاهد بر هر غایبی است و حجت بر هر منکری است و راه راست بر هر خیری است براستی که صورت انسانی راه کشیده شده از بهشت تا جهنم است.» این سخن امام صادق حجت کامل و دلیل لازم و کافی بر همه ادعاهای ما در این رساله عشق است و این ادعا که جمال اعلای پروردگار چون دیدار شود جمال خود دیدار کننده است در هیبت و عظمت کبریائی. و آدمی تا این جمال را دیدار نکند به مقام رضا و خوشبختی مطلق نمی رسد و حق یقین نمی یابد و رحمت مطلقه خدای را باور نمی کند. و سپاس خدای را که این فضل کبیر را نصیب این حقیر فرمود و از این یقین است که آثار ما نقش می بندد و قلوب را منقلب و خداباور می سازد. و با باوری کمتر از این بشر مدرن قابل بیداری و نجات نیست. همین سخن امام صادق بر حقانیت امامت آن حضرت و همه ائمه معصومین کافی است و باور به این ادعا که براستی امامان ما همان عارفان مطلق خدایند و هیچ عرفانی به حق نمی رسد الا از راه نظر این فانیان ذات حق. و براستی که در کل تاریخ بشری مقام انسان هرگز به این حد تعالی نیافته بوده است. براستی که مذهب امامیه مذهب تربیت و پیدایش انسان کامل است. و وای بر ما که با چنین مکتبی روی به شرق و غرب عالم داریم و سرگردانیم.

۲۸۷- پس با نظر به این سخن امام معنای عشق را دریاب و راز جمال امام را که واضح و شارح و آئینه همه اسرار و مخلوقات دو جهان است و همه اسرار نهان در جمالش عیان است و صراط المستقیم هدایت تا لقای خداست و بهشت و دوزخ دو وجه جمال اوست و قرآن جز در جمالش خوانده شدنی نیست. همه این دعویها برای اینجانب رخ نموده است و هر چه دارم و می گویم و هستم از لقای جمال امام است از جمله لقاء الهی که از نور جمال اوست از علی تا مهدی!

۲۸۸- «تقوای خدا را رعایت کنید به اندازه تقوایش.» آل عمران۱۰۲- تقوا یعنی پرهیز از خود و خویشتن داری و از خود گذشتن تا چه اندازه؟ به همان اندازه ای که خدا از خودش گذشته است؟ خدا چقدر از خودش گذشته است؟ آنقدر که تو هستی و او نیست. پس تو هم بکلی از خود فنا شو تا او را ببینی! این آیه درس لقاءالله است که عین درس عشق آموزی از خداست. این آیه هم اینك بر قلبم فرود آمد و در قرآن عربی بازش یافتم! این آیه نیز به تنهایی حجت کاملی بر ادعای اینجانب در عشق خدا به انسان است و عشق انسان به خدا. و اینکه تقوا بستر عشق است و «اتقوا الله حق تقاته» امر به عشق و فناست.

۲۸۹- پس اگر بقول امام صادق ع، صورت بشری کتابی است که خدا بدست خودش نوشته و همه علم لوح محفوظ در آن است پس عجب نیست که قرآن هم چون طلوع کند و ذاتش رخ گشاید در صورت بشری باشد همانطور که رسول خدا می فرماید که قرآن در صورت بشری بر شب زنده داران عارف رخ می نماید.

۲۹۰- و اما رعایت حق تقوای الهی در سوره آل عمران آیه ۱۰۲ چون به کمال رسد و جمال یابد اینست که انسان چون در مقابل آئینه خود را نظاره کند آنچه را که بیند جمال خدا داند چون از صورت خودش به انسان صورت بخشید. حدیث قدسی- و این تقوای جمالی در کمال اندیشه است و کمال تقوای چشم است. و اینست حق تقوای الهی برای انسان!

۲۹۱- چون جمال خود را جمال او دانی پس کتاب او را در صورت خود خوانی و چون بقول علی ع آنچه در دل است در صورت آشکارست پس اینست علم قلب که کمال علوم است. در این معنا بمان!

۲۹۲- پس انسان، خدائی است که بر خدا بودن خودش غافل است و لذا تظاهر و تلاشی مذبوحانه در اثبات خدائی خود می کند چون این نیازی فطری و عین حقیقت است که او به دلیل بی تقوائی از آن جاهل و غافل و کور شده است. و آنکسی هم که حق تقوایش را رعایت می کند و خدائیت خود را در جمال و کمال و صفات می یابد باز هم آنرا انکار می کند که این انکار آخرین حق این تقواست و لذا خودش را خدا نمی نامد مگر به امر خودش. و به دلیل همین حق تقواست که الله در انسان، اکبر می شود فتبارك الله احسن الخالقین! و اینست که بایزید بسطامی می گوید: من از خدا برترم یعنی الله اکبر! که این هم تقوائی برتر است که کمال مطلق تقواست یعنی تقوائی بر تقواست چون نور علی نور! پس در رندی عارفان بنگر و عشق

الهي در جانشان و جادوي تقوايشان كه به عقل عابدان جاهل درنيايد و لذا فتواي ارتداد و الحادشان صادر كنند كه فتواي جهل خودشان است در سند تاريخ عناد با رحمت مطلقه خدا!

۲۹۳- پس حقيقتي از تقوا به تو نمودم كه قبل از اين هرگز بر كسي معلوم و معيّن و مبيّن نشده بود. در اين معنا نيز تا ابد بمان!

۲۹۴- پس بدان آنكس كه عشق خدا به انسان و عشق انسان به خدا را نشناسد هيچ نشناخته است خاصه دين را و شريعت را و عبادت را و تقوا را و از همه مهمتر شناختن را نشناخته است زيرا باور ندارد كه خداي در عالم خاك ديدني است و اصلاً عالم خاك جز براي همين ديدار آفريده نشده است. پس او چه مي داند كه از براي چه بر خاك سجده مي كند پس او خاك پرست است نه خداپرست! بمان!

۲۹۵- علي ع مي گويد انسان به مقامي مي رسد كه از او جز خدا باقي نمي ماند يعني بقية الله مي شود كه خيري جز در او نيست.

۲۹۶- «من و قيامت با هم برانگيخته شديم» رسول اكرم ص- يعني ظهور محمدي و لقاي الهي توأمان است زيرا اصل قيامت همان لقاءالله است.

۲۹۷- «قيامت بر پا نمي شود تا زمانيكه مردي از اهل بيت من ظهور كند و جهان را پر از عدل نمايد در حاليكه پر از ستم شده است.» رسول اكرم ص- يعني ظهور امام مقدمه قيامت است.

۲۹۸- «پس منتظر باش كه ما هم در انتظاريم.» قرآن- اين كلام امام است زيرا خداوند به ضمير «ما» سخن گفته است و ماي الهي امام و ولي و خليفه اوست كه مؤمنانش را به انتظار فرامي خواند كه او هم بهمان شدت در انتظار ديدار مؤمنان است و اين ديدار همان لقاي الهي است كه با لقاي امام توأم است و اين «ما» ي الهي در قرآن است كه قيامشان با هم است و ظهورشان! و اينست كه مي فرمايد «اهل قرآن اهل قيامت است.» يعني هر كه معارف قرآني را دريابد قيامتش بر پا مي شود زيرا قيامت را درمي يابد و قيامت از خفا بيرون مي آيد و خداي را ديدار مي كند. همانطور كه امام رضا ع از ديدار با خدا در قرآن سخن نموده است. پس همه اينها محصول معرفت است زيرا فقط اهل معرفت نفس به قرآن راه مي يابد همانطور كه رسول اكرم نيز اهالي معرفت نفس را يابندگان حقايق دينش معرفي كرده است.

۲۹۹-انسان تا باور نكند كه در غير خدا و اوليايش هيچ محبتي نيست به قلمرو ايمان وارد نشده است و خودفريبي هايش پاياني ندارد. زيرا محبت بمعناي دوست داشتن ديگران براي وجود خودشان است و اين وجود ذاتاً دوست داشتني است زيرا از خداست و براي خداست و محل ظهور خداست. پس اين مستلزم معرفتي يقيني و شهودي است كه جز در اولياي عارف حق نيست. پس محبت مولود چنين معرفتي است. پس بايستي از غير خدا و اولياي او توقع محبت نداشت چون ندارند. و اين باور سرآغاز رهائي از فريب و شيطان عشق است. زيرا در جائي كه محبت نيست يا شقاوت آشكار است و يا تظاهر به عشقي دروغين جهت به دام انداختن ديگران. و فقط اهل تقواست كه از اين كفر و نفاق مبراست و روابطش را بر وظيفه شناسي استوار مي كند و براي رسيدن به سرچشمه محبت اولياي الهي صبر پيشه مي كند. «آنانكه تقوا پيشه كرده و صبر نمودند و به لقاي الهي اميدوار بودند خداوند از نزد خودش رسولي را براي هدايت آنان مي فرستد...» قرآن- و اين هدايت جز بواسطه نور محبت نيست كه دل آدمي را از دنيا و اهلش منزه و بي نياز مي كند و بسوي خداوند رهسپار مي سازد.

۳۰۰- كسي را مي توان براي خودش دوست داشت كه براستي دوست داشتني باشد وگرنه يا ترحم و رقت است و يا نياز و تجارت و يا تعشيق و مكر و بازي. ولي آيا براستي چه كسي دوست داشتني است؟ آيا يك آدم حقير و احمق و مفلس و چاپلوس و زشت و ناپاك و بخيل و متكبر موجودي دوست داشتني مي تواند بود؟ فقط خداست كه دوست داشتني است زيرا خالق و مقتدر و پاك و سخي و عاشق و بخشنده و بي نياز و بزرگ و مقدس و زيبا و جاودانه و لطيف است و كسي كه به درجه اي بازتاب دهنده اين صفات باشد يعني اولياي الهي. اينست كه مي فرمايد «اگر كسي را براستي عاشق باشي البته خداي را شديدتر عاشقي.» قرآن- پس آدمي بايد در ديگران لااقل يكي از علائم خدا را ببيند تا دوستش بدارد يعني خداي را در خلقش دريابد و اين مقام عارفان است كه همه را دوست مي دارند. پس عشق نور وحدت وجود است. و اگر جمال آدمي كانون اصلي عشق است بقول امام صادق برترين حجت خدا بر كائنات است و مظهر تماميت علم و رحمت و حكمت و لطافت و هنر و كرامت الهي است و جمال لوح محفوظ است يعني آئينه همه اسرار عالم وجود است. و انسان بميزاني كه اهل وجود و صاحب وجود است عاشق بر جمال همه آدمهاست.

۳۰۱- شرابهاي پروردگار براي مؤمنان كه در قرآن آمده است كه مؤمن را طالب و شيداي لقاي الهي مي سازد انواع و درجات دارند كه عبارتند از شراب معرفت، شراب نظر، شراب ذكر، شراب محبت، شراب شهادت (شهود)، شراب سماع، شراب شفاعت، شراب دم و... و از همه مهمتر و كاملتر شراب جمال است يعني لقاءالله!

۳۰۲- «بي ترديد خداي را ديدار مي كند همانطور كه ماه را در شب چهاردهم.» رسول اكرم ص. بي ترديد اين ديدار با خدا مربوط به قيامت كبرا نيست زيرا در قيامت كبرا ماه و خورشيدي در ميان نيست و درنورديده شده است. و اين پاسخ پيامبر به كسي است كه درباره لقاءالله پرسيده است ولي بسياري از علماي بني اسرائيلي ما ديدار خدا را جرمي نابخشودني و ارتداد و الحاد مي دانند و براستي از مصاديق سد كنندگان راه خدايند. حال آنكه دين محمد به اين دليل دين جاويد آخرالزمان شد و نبوت را به كمال و نعمت را تمام كرد كه راه لقاءالله را براي همگان هموار نمود و علي نخستين مسلمان خداديده است. و لذا هر مسلماني بايد علوي باشد وگرنه محمدي نيست.

۳۰۳- «اي رسولان از پاكيزه ها بخوريد و اعمال صالحانه كنيد كه من بر اعمالتان آگاهم.» مؤمنون۵۱- اين آيه نيز حجتي ديگر بر اين ادعا كه رسالت با محمد ص پايان نيافته است و رسولان ديگري هم مي آيند كه جمله حامل رسالت محمدي هستند در درجات. وگرنه خداوند با رسولان مرده گذشته كه سخن نمي گويد زيرا آنان در بهشت خدايند كه همه غذاهايشان پاك است و نيازي به اصلاح عمل هم ندارند زيرا بهشت جاي عمل و اصلاح نيست و جايگاه پاكان است. و اين رسولاني كه مخاطب خداوند هستند رسولان محمدي مي باشند و وارثان كتاب خدا در آخرالزمان هستند و دريافت كنندگان روح و مهدي هاي دورانند كه احياگران و تأويل كنندگان و شارحان دين محمد هستند به زبان زمان. و اين استمرار نزول روح و وحي و قرآن است در دورانها و سرزمين هاي گوناگون به زبان اقوام و زمانهاي گوناگون. زيرا هر قومي به زبان مادري خودش كلام الله را درمي يابد و ايمان مي آورد و هدايت مي شود. پس نه نبوت پايان يافته نه رسالت نه وحي نه روح و نه نزول قرآن. و اينست راز جاودانگي دين اسلام. منتهي اين امر در آخرالزمان باطني است يعني از درون است يعني قلبي است بواسطه معرفت نفس. «زين پس فقط رهروان معرفت نفس بر حقايق دين من دست مي يابند.» رسول اكرم ص- يعني مؤمنان اهل معرفت در باطن خويش بر شهر محمدي وارد مي شوند بواسطه ولايت علي ع كه درب اين شهر است.

۳۰۴- «اگر خدا مي خواست همه منكران را بر هدايتش جمع مي نمود پس از جاهلان مباش.» انعام۳۵- اين بدان معنا نيست كه خدا نمي خواست كه همه مردم هدايت شوند بلكه «همه را آفريد و هدايتشان را به آنها داد.» قرآن- ولي خداوند آنها را به جبر به راه هدايت نكشاند و اختيارشان داد كه اگر نخواستند كافر باشند و از هدايت روي برگردانند. خداوند نور هدايت را در فطرت همه نهاده است ولي اندكند كه آنرا اختيار مي كنند و مابقي به آن پشت مي كنند همانطور كه «خداوند انسان را آفريد و تقوا و فسق هر دو را در نفس او نهاد.» قرآن- تا ببيند چه كسي نكوكار است و كدام را برمي گزيند. يعني وادي هدايت وادي اختيار است كه از مصدر «خير» است پس خيري جز اختيار و اختياري جز خير نيست. و آدمي شر را به جبر انجام مي دهد و نه به اختيارش. و اينست كه همواره منكر اعمال زشت خويش است زيرا خود را در آن مجبور مي بيند و لذا گناهش را به گردن ديگران مي اندازد ولي بسوي خودش بازمي گردد.

۳۰۵- آدمي يا بواسطه تقوا و پرهيز از هواي نفس داراي احاطه و اختيار بر خود مي شود و يا نفس خود را رها كرده و تحويل ديگران مي دهد و مجبور مي شود.

۳۰۶- آدمي يا بواسطه تقوا بر نفس خود فرمان مي راند و صاحب اراده و هويت خودي مي شود و يا اراده اش تحت سلطه نيروهاي بيگانه قرار مي گيرد و بي خود و بازيچه و مجبور مي گردد. پس تقوا برخلاف ادعاي كافران نه تنها راه اجبار و ريا نيست كه تنها راه اختيار و اراده و صداقت است. آنكه نفس خود را مجبور مي سازد بر خود اختيار مي يابد. آنكه نفس خود را آزاد مي گذارد تحت سلطه بيگانه قرار مي گيرد. پس آزاديخواهي بولهوسانه شاهراه مجبوريت و جباريت و ستم و سلطه است.

۳۰۷- نفس آدمي جولانگاه غرايز است: شكمبارگي، شهوتراني، بازيگري، تنوع طلبي، رياست پرستي و خودكامگي. اين نفس يا تحت فرمان عقل قرار مي گيرد و يا بخود وانهاده مي شود تا جولان دهد كه در اين جولان به اسارت غير درمي آيد.

۳۰۸- و عقل قدرت احاطه و كنترل بر نفس است و رهبري خويشتن! و اما احكامش چيست؟ سراسر فضايل اخلاقي است مثل: صدق، سخاوت، ادب، محبت، صلح، رحمت، گذشت، پاكدامني، وفا، عدل، عزت، اتكاء به نفس، شجاعت، صبر و اختيار و... . پس عقل حكم به دين خدا مي كند و اينست كه عقل و دين امر واحديست و فطري است بشرط اينكه تعقل شود. و اين اخلاق الهي است و فطرت اوست. «خدا مردمان را بر فطرت خويش آفريد...» قرآن- و اينست كه نخستين مخلوق خدا، عقل است كه نور فطرت خداست كه در جهان متجلي شده است تا در انسان جمالي شود و لذا بقول امام صادق ع جمال انسان جامع همه علوم و حكمتها و كتاب خداست و برترين حجت خدا در عالم هستي است.

۳۰۹- پس انسان فاقد عقل و تعقل، انسان بي خدا و بي فطرت و جامع همه رذايل است و بسوي نابودي مي رود. چون وجود جز خدا نيست و خدا بواسطه نور عقل به عرصه ظهور رسيده است و بقدرت همين نور بر عدم فرمان رانده و بر آن مسلط گشته است و وجودش را بر عدم غالب كرده است. و لذا انسان بولهوس و بي عقل بسوي اسارت و انحطاط و نابودي حركت مي كند كه به دوزخ مي افتد كه دوزخ آخرين مانع او از نابود شدن است. همانطور كه آدمي بواسطه عذابها بخود مي آيد همانطور كه انسان بي عقل در رحمت، از خود بي خود مي شود و اين عرصه نابودي است. «و ستمكاران بي هيچ علمي از هواي نفس خود پيروي مي كنند...» روم۲۹-

۳۱۰- نفس آدمي كه همان نقطه منيت اوست همان نقطه عدميت اوست كه اگر تحت فرمان نور عقل درنيايد وجودش را به عدم مي كشاند. پس نور عقل، هستي بخش عدم است.

۳۱۱- عقل، وجودپرست و نفس هم عدم پرست است. احاطه و سلطه عقل بر نفس همان احاطه و سلطه وجود بر عدم است.

۳۱۲- تفكر، نقب زدن و جستجو كردن است. تعلّم، نشانه گذاري كردن در مسير تفكر است. و تعريف (عرفان) هم شناخت يافته هائي مي باشد كه علم پيدا كرده است. و اما عقل و تعقل، احاطه و كنترل نمودن و رهبري كردن اين شناخت در خدمت فطرت و حكم خداست كه همان واقعه تقواست و فضيلت! و اين راه و روش رسيدن به خداست و لقاي الهي!

۳۱۳- «و گفتند اگر مي شنيديم و تعقل مي كرديم اهل دوزخ نمي شديم.» ملك۱۰- زيرا بي عقلي آدمي را نابود مي كند ولي لطف خدا بواسطه دوزخ از نابودي نجات مي بخشد. زيرا عقل نور وجودبابي است.

۳۱۴- «و اوست كه خلق را ابداع مي كند و سپس بازش مي گرداند كه اين آسانتر است. و او را در آسمانها و زمين مثلي برتر است و اوست عزيز و حكيم.» روم۲۷- و باز مي فرمايد «او را هيچ مثلي نيست.» قرآن- پس او را مثلي در جهان هستي هست كه البته برتر است يعني برتر از همه امثال ديگرست. و آن مثل همانا امام است كه وجه اعلاي پروردگارست كه از انسان در نزد خداست كه باز پس داده اش مي شود. «هيچكس را در نزد پروردگارش چيزي نيست كه باز پس داده شود الا جمال اعلاي پروردگارش كه بزودي خوشبختش مي سازد.» ليل۲۱-۱۹- اين «وجه اعلي» همان «مثل اعلي» است كه همان عليين (علي واران) هستند كه جمال اعلاي خود در نزد خداوند را يافته اند در جريان باز پس گرداندن انسان پس از خلقت اوليه. خلقت اوليه همان سير نزول (قوس نزول) است و بازگردانيدن خلق بسوي خودش همان قوس صعود و رجعت است كه سير الي الله مي باشد در معرفت نفس و آفرينش عرفاني. همانطور كه عليين هم بشري مثل همه مردمانند ولي مثلي برترند يعني مثل اعلي هستند. مثل اعلاي خدا در ميان مردمان! «و مي گويند او هم بشري مثل ماست و بدينگونه كافر مي شوند.» قرآن- در اين آيات بمان و بسيار تأمل كن!

۳۱۵- عليين، مثل اعلاي پروردگار در ميان مردمند و مثل اعلاي مردمان در نزد خدا. «و او را در آسمانها و زمين مثل اعلي است.» - «مرا دوست بداريد تا مثل من شويد.» حديث قدسي- و عليين مثل خدا هستند!

۳۱۶- «در نزد خداوند شرابي است كه چون به انسان بياشامد ديگر فرقي بين انسان و خدا نماند.» علي ع- و اين مقامي برتر از «مثل» است زيرا وقتي از مثل سخن مي رود هنوز فرق در ميان است ولي حداقل فرق كه همانا فرق جايگاه وجودي است مثل فرق بين دو سيب كه كاملاً مثل هم هستند ولي يكي نيستند زيرا در دو جايگاه متفاوت قرار دارند. ولي عاشقانش او مي شوند و اينجاست كه مي فرمايد: »خداوند شهادت داده كه جز او قابل پرستش نيست». پس «بگو او خداي يگانه است». يعني ديگر خدا و مثلش در ميان نيست بلكه او خود خداست.

۳۱۷- آيا خداوند قادر نيست كه در چيزي به تمام و كمال تجلي و رخ نمايد؟ كافران مي گويند نه! همانطور كه نخستين كافر يعني ابليس گفت نه و لذا آدم را سجده نكرد زيرا خليفه خدا بود و خدا از او ظاهر شده بود. يعني كافران اين انكار و ناتواني خدا را دال بر عظمت و كبريائي اش مي دانند در حاليكه بيان كفر و انكار و بخل آنهاست نسبت به انسان يعني نسبت بخود. اينست كه «آيا مي دانيد كه چرا نسل هاي پياپي از مردمان رسولان الهي را كه براي هدايتشان آمده بود انكار كردند و كافر شدند؟ زيرا گفتند او هم بشري مثل ماست.» قرآن- و اين كفر و ناسپاسي انسان نسبت بخويشتن است كه عين عداوت او با خويشتن است بواسطه القاي شيطان كه خصم انسان است تا انسان را از مقام خلافت اللهي ساقط كند. او خصم انسان و خصم ظهور خداست. او چشم ديدن خدا را ندارد. «كافران كساني هستند كه ميلي به ديدار با خدا ندارند.» قرآن- «آيا مي دانيد چرا نشانه هاي خدا را انكار مي كنند؟ زيرا منكر ديدار با خدايند.» قرآن-

۳۱۸- كافران مي گويند خداوند نبايد در زمين و آسمانها باشد و اين در شأن او نيست كه در مكان جاي گيرد. زيرا مكان مال ماست. «زمين و آسمانها براي خداست.» قرآن-

۳۱۹- يكي مي گفت هر كه دعوي ديدار با خداي كند كذاب است زيرا خدا در مكان جاي نمي گيرد. او خدا را عين مكان مي دانست منتهي مكاني وسيع تر از هر مكاني. او كبريائي و عظمت خدا را به طول و عرض و ضخامت و حجم و ارتفاع مي دانست پس او خداپرستي ماترياليست بود كه موجودي گنده تر از خدا سراغ نداشت. خداي او درست به اندازه شكمش گنده بود كه دو عالم هم آنرا پر نمي كرد.

۳۲۰- يك سئوال فيزيولوژيكي از اين خداپرستان متعصّب كه خدا را اينقدر گنده مي دانند كه در كل كائنات نمي گنجد: پس در قيامت كبرا كه ديدار با او اجباري است چگونه اين خدائي كه از كل كائنات گنده تر است بواسطه چشم اين آدمي كه مثل يك ميكروب زير پاهاي اوست ديده خواهد شد؟ براستي كه شيطان چه تعليماتي به اين خداپرستان مقدس تر از خدا داده است. خدا مي خواهد خود را آشكار كند و اين خرمقدسين متعصب مي گويند كه نامحرمي برو قايم شو! تا تو را چشم نزنند!

۳۲۱- «خدا در زمين هست و در آسمانها هم هست...» قرآن- تا چشم حسود كور شود. «آنانكه نشانه هاي خدا را ديدند و انكار كردند خداوند بر چشم و گوش و دلهايشان مهر مي زند و اينست عذابي عظيم.» قرآن-

۳۲۲- «آيا كسي را كه در قبر است مي تواني بشنواني...» قرآن- يعني كافران و منكران ديدار با خدا در قبر زندگي مي كنند. كدام قبر؟ قبر تن خود! و مرگ در خويشتن حاصل شقاوت آدمي نسبت به جهان بيرون و سائر انسانهاست كه هيچكس را دوست نمي دارند و درب وجودشان بر عالم و آدم بسته است و محبت را در شأن خود نمي يابند و حقارت مي دانند. دل اين آدمها بتدريج سنگ مي شود و گوش آنها كر و چشمشان كور مي گردد.

۳۲۳- آنانكه نه مي خواهند دوست بدارند و نه دوست داشته شوند و بلكه فقط مي خواهند پرستيده شوند آنهم به چاپلوسي و ريا. اينانند كه در ظلمات نفس خود مدفون و گم مي شوند و دلشان مي ميرد. و اينان بدترين جانوران هستند بقول قرآن.

۳۲۴- همه انبياي الهي فقط براي تعليم و تربيت نفس بشر جهت محبت به يكديگر آمده اند و بس. و كل شريعت الهي جز اين مقصودي ندارد. و اگر شريعت منجر به محبت نشود به شقاوت مي انجامد همانطور كه اگر نماز به تقرب الي الله نرسد به حشر با شيطان مي رسد بقول رسول اكرم ص.

۳۲۵- تظاهر به دوست داشتن مردم حداقل دوست داشتن است و مپندار كه بروز دادن شقاوت نفس، صداقت است.

۳۲۶- خداوند در آدمي تقوا و ناپاكي نهاده است. قرآن- و بدان كه جنبه عاطفي تقوا همانا تظاهر و تلاش براي دوست داشتن ديگران است كه بصورت هديه و خدمت و رحمت و لبخند و ملاطفت بروز مي كند تا خدا دل را به نور محبت منور كند كه اجر اين تلاش است. انسان بايد ثابت كند كه دوست داشتن را دوست مي دارد. و اين هسته مركزي تقوا و تلاش معنوي بشر است و آنكه اين تلاش را ندارد تبديل مي شود به بدترين جانوران بقول قرآن!

۳۲۷- كسي كه دوست داشتن را دوست نمي دارد پس چه چيزي را مي تواند دوست بدارد! آيا عذابي برتر از اين ممكن است؟ اين عذاب عقيم است كه عذاب كفران برترين نعمات خدا يعني محبت است كه جز در اولياي الهي نيست و مؤمنان.

۳۲۸- كافر كسي است كه دوست داشتن را دوست نمي دارد. و لذا هيچ چيزي و هيچ نعمتي را شاكر نيست. زيرا شكر از دوست داشتن نعمات خداست. و هر چيزي در جهان نعمتي از خدا براي انسان است و خيري در آن است. پس كسي كه دوست داشتن را دوست نمي دارد اصلاً زندگي و هستي خود را دوست نمي دارد. و اين كافري كامل و مطلق است كه پس از كفران برترين نعمت خدا يعني محبت اولياي الهي است كه كور و كر و احمق و بي حس مي شود و رابطه اش با عالم و آدم و بلكه با خودش قطع مي شود و اينست عذاب عظيم. «آنانكه پس از ديدن آيات الهي بسراغ شيطان رفتند...» قرآن-

۳۲۹- بدان كه گناه و معصيت و ستم و خيانتي برتر از ناشكري و خيانت به محبت الهي در وجود اولياء و مؤمنانش نيست كه اگر به توبه اي نصوح نرسد به عذابي عظيم مي رسد كه نفس را عقيم كرده و مي ميراند و مصداق اين آيه كه «مردگانند مپندار كه زندگانند».

۳۳۰- و كلاً زنا، عذاب خيانت نسبت به محبت است از محبت غريزي زناشوئي تا محبت خالصانه مؤمنان و اولياي الهي.

۳۳۱- زيرا مقصود دين خدا، محبت است پس ناشكري و خيانت در حق محبت به مثابه اشد معصيت است و اشد عذابها را بهمراه دارد زيرا بمعناي خيانت و ستم به كل دين و نعمات الهي است.

۳۳۲- پس باز هم بدان و بدان كه هر عذابي كه مي كشي عذاب ادا نكردن حق محبت است از هر نوع و درجه اي. از محبت والدين تا زناشوئي و تا دوستان و تا مؤمنان و امام.

۳۳۳- اگر ديدي كه در قومي انواع مفاسد و معاصي غوغا مي كند بدان كه در حق محبت ستم شده است از كفران محبت در روابط بين والدين و فرزندان و زناشوئي و دوستان و نهايتاً كفران محبت مردان خدا.

۳۳۴- بدان كه محبت نگاه خداست به بندگانش كه از قلوب انسانها نسبت به همديگر جاري مي شود كه محبت اولياي الهي به مردم اكمل و اشد آن است و مستقيم ترين محبت است و نابترينش. و لذا خداوند امامت را غايت دينش قرار داده و آنرا كمال نعمت خود بر بشر خوانده است. قرآن-

۳۳۵- محبت، حضور خدا در جهان است در تجلي نورالنور! زيرا خداوند انسان را براي محبت خود آفريده است پس هستي آدمي جز محبت، گوهره اي ندارد و محبت همان نور ذات است كه در برون از انسان وي را مخاطب قرار مي دهد و امر به وجود است. وجود الهي! پيام محبت در هر درجه اي كه باشد كمالش اينست: خدائي باش، جاودانه باش، احد و صمد باش! و لذا انكار و كفران محبت عين انكار و كفران وجود جاودانه خويش است و اينست كه منكران اولياي الهي دچار قحطي وجود شده و به خودبراندازي مبتلا مي شوند.

۳۳۶- پس كسي كه محبت را دوست ندارد وجودش را نمي خواهد و به خودش كافر است و هستي ستيز است.

۳۳۷- پس دوست داشتن كسي يعني اينكه كسي را بخاطر وجود محض او دوست بداري و وجود محض جز خدا نيست. و لذا دوست داشتن حقيقي يعني اينكه كسي را براي خدا بخواهي. يعني اينكه كسي را مؤمن و پاك و عارف و شاكر و الهي بخواهي. و اينست دوست داشتن و لاغير!

۳۳۸- آري محبت امري فراسوي خير و شر است. همانطور كه وجود چنين است و خدا! و لذا محبت راه رسيدن به وجود و ديدار با خداست.

۳۳۹- محبت همچون وجود، امري فوق چون و چراست و لذا محبت شناسي مستلزم راه يابي به وادي بي چون و چراست كه حاصل اطاعت بي چون و چرا مي باشد و صبر در آن. و موسي در رابطه با خضر بي صبري كرد و نتوانست اطاعت بي چون و چرا كند و لذا توان ديدار با خدا را هم نيافت زيرا گوهره بي چون و چرائي وجود را درنيافت تا جمالش را ببيند.

۳۴۰- پس راه رسيدن به خدا و لقاي الهي هم اطاعت بي چون و چرا در قبال منشأ محبت يعني اولياي الهي است. در اين معنا بمان!

۳۴۱- و اتفاقاً بي صبري و اعتراض موسي در قبال اعمال خضر مربوط به خوانا نبودن اعمال خضر با شريعت موسي بود و اين تلاقي و تناقض نبوت و ولايت است كه محور همه مسائل مربوط به اولياي الهي و عارفان بزرگ در روياروئي با علماي رسمي شريعت است و عدم تعامل و درك علماي شرع از اعمال و معارف اولياء و عرفاست. و اين همان راز تقابل علماي شرع در قبال ظهور امام زمان است حال آنكه امام زمان مغز شريعت را آشكار مي كند و علماي شرع در پوسته سنتي شرع متوقف شده اند. «هر گاه كه هدايت بسوي مردم آمد به انكار نپرداختند الا اينكه به سنت قدما رجوع كردند و كافر شدند.» كهف۵۵- به همين دليل رسول اكرم مي فرمايد كه در ظهور مهدي موعود اكثر مردمان مي گويند كه اين بدعت و امر جديدي است و لذا انكار مي كنند در حاليكه عين اسلام است. و اين دهريت علوم ديني و سنتي است كه مانع هدايت است.

۳۴۲- «اي رسول تو را به رسالت برنگزيديم الا اينكه رحمتي براي جهانيان باشي.» قرآن- يعني مقصد كمال دين و دين كامل و جهاني يعني اسلام، جز رحمت نيست كه از درب محبت فرا مي رسد. يعني جهاني شدن اسلام فقط از وجه رحمت آنست و اينست حق اين رساله كه تبيين عشق قرآني و قرآن عشق است.

۳۴۳- «پروردگارا ما را امام متقين قرار ده.» فرقان۷۴- اين تلقين دعاست كه خود خداوند به مؤمنانش القاء كرده است كه مقام امامت را طلب كنند و مي دانيم كه امام متقين از القاب علي ع و معصومين است پس امامت امري منحصر به فرد معصومين صدر اسلام نيست ولي آنان خورشيد اين امامت هستند و جز در اتصال با آنان اين حق حاصل نمي شود.

۳۴۴- قرار گرفتن در جايگاه امامت متقين همان جانشيني امامان معصومين در دوره غيبت است. و امام تقوا بودن بمعناي مظهر فقر با فخر بودن است در همه عرصه هاي حيات دنيا.

۳۴۵- ولايت و محبت انبياء و اولياي الهي در جان مؤمنان همچون روغن زيتون مباركي است كه نه شرقي و نه غربي است كه بناگاه بخودي خود مشتعل مي شود و اين ظهور ولايت علي ع از دل شيعيان است كه نوري از نور ولايت حق است كه بواسطه اش سائر مؤمنان هدايت مي شوند و اين آن نوري است كه در آخرالزمان به نور مطلقه حق در ظهور امام زمان ملحق مي گردد.

۳۴۶- خداوند همواره شقي ترين مردمان را بر اطراف محبان الهي جمع مي آورد و احمق ترين آنها را بر دور عارفان و ناپاكترينشان را بر محور وجود متقيان و متكبرترينشان را بر مدار خاشعان گرد مي آورد تا حجت را بر خلق تمام كند و خودشان را در آئينه وجود اولياي الهي نشانشان دهد كه آيا مي خواهيد همين كه هستيد باشيد و يا از اهالي محبت و معرفت و تقوا باشيد. اگر ميل به توبه و تغيير داريد پس از اولياي حق اطاعت كنيد تا شقي و احمق و پليد نباشيد.

۳۴۷- طبق قول قرآن كريم خداوند رسولي را به نزد قومي نفرستاد مگر اينكه حق آنچه را كه در نزدشان است و سرنوشتي را كه به آن مبتلايند دريابند و تصديق كنند كه هر آنچه كه دارند و ندارند و هستند و نيستند تماماً حق و عدل و بلكه رحمت خداست و اگر ميلي به تغيير سرنوشت خود دارند بايستي از رسولان پيروي كنند و از پيروي سنت پدران بپرهيزند. يعني خودمحور نباشند.

۳۴۸- يعني غل و زنجير هاي عذابي كه به دست و پاي افراد و جوامع بشري بسته است راز بقاي آنهاست و اگر بي هيچ تغيير و توبه اي در ماهيت افكار و اميال آن غل و زنجيرها و عذابها برداشته شود از هستي ساقط مي شوند. زيرا آن غل و زنجيرهاي باورها و آرزوها و اعمالشان است كه آنها را از نابودي بازداشته است. چون آن اميال و اعمال سراسر ظالمانه است پس اين غل و زنجيرها به مثابه عدالت خودجوش وجود است كه تعادل آنها را حفظ مي كند.

۳۴۹- بهشت موعود قلمرو رهائي از غل و زنجيرها و جبرها و عذابها و مهارهاست و عرصه اراده به قدرت و كن فيكون است. «در آنجا هر چه بخواهند هست.» قرآن- زيرا اهل بهشت از ستم و ناپاكي منزه شده اند و در آنجا جز كسب و اعتلاي معرفت حق فكر و ذكري ندارند كه وظيفه ذاتي انسان است.

۳۵۰- يعني همه جبرها و زجرها و عذابها و زنجيرهائي كه بر وجود آدمي پديد مي آيد حاصل بي معرفتي او در حق وجود خودش مي باشد كه نمي داند براي چه آفريده شده و در اين جهان چه كاره است. و لذا بهشت كه قلمرو آزادي است جايگاه عارفان حق است كه رسالت وجودي خود را يافته اند. پس مپندار كه بهشت جايگاه عياشان و بولهوسان است بلكه منزل عاشقان معرفت و حقيقت است. يعني آنانكه در همه چيزها تفكر مي كنند كه از براي چيست و چه رابطه اي با خودشان دارد. «خداوند زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست را به عبث و بازي نيافريده است بلكه بر حق آفريده و مسخر وجود انسان نموده است باشد كه دريابيد و هدايت شويد.» قرآن-

۳۵۱- يعني هدايت حاصل رابطه بر حق انسان با جهان و جهانيان است از زمين تا آسمان. سير الي الله يعني سير انسان در جان جهان. زيرا هر چيزي آيت الهي است و بسوي خدا راه مي نمايد. پس ارتباط با جهان عين رابطه با خداست و عدم ارتباط انسان با جهان و جهانيان و زمين و آسمانها، بمعناي عبث و بازيچه بودن جهان در نظر انسان است و اين بمعناي عبث و بازيچه بودن انسان در نزد خودش مي باشد.

۳۵۲- «آنانكه ايمان آورده و اعمال خود را به صلح رسانيدند بهشتي را به ارث مي برند كه به وسعت زمين و آسمانهاست.» قرآن-
آنكه به صلح با جهان رسيد آن جهان بهشت است يعني محضر خدا و آستانه لقاءالله است. و صلح با جهان جز از طريق صلح با مردمان نيست زيرا جهان هستي در تسخير انسان است. چون به اتحاد با مردم رسيدي جهان تسليم توست و اين مقام «سلام» است. «در بهشت همه به يكديگر سلام مي كنند.» قرآن- پس نخستين ديدار با خدا ديدار تجلي اسم «سلام» است و اين اساس قيامت است. و اينست كه اسلام دين قيامت و آخرالزمان و لقاءالله است.

۳۵۳- درك و ديدار «وجه اعلاي رب» همان درك امام است كه علي واران دورانهايند. و اين ديدار جمال علوي حق است همانطور كه رسول خدا هم در معراجش، خداوند را به همين جمال ديدار نمود.

۳۵۴- بدان كه علي ع مظهر ظهور جمال اعلاي خداوند است و همه علي واران و عليين و عشاق علي هم در درجات تجلي اين علويت جمال قرار دارند.

۳۵۵- وصف حيرت آور امام صادق از اسرار و مقامات و علويت و كبريائي جمال انسان كه ذكرش رفت، دقيقاً نشان مي دهد كه خداوند به جمال انسان در قيامت صغرا و كبرا رخ مي نمايد و آنهمه عظمت و مقامات و صفاتي كه امام درباره صورت انسان بيان فرموده اند تماماً متعلق به كبريايي وجود حضرت حق است كه از انسان رخ نموده است كه از وجود اولياي الهي عيان مي شود كه كمالش از امام زمان در ظهور جهاني آشكار مي شود و لذا زمينه قيامت كبراست.

۳۵۶- وقتي امام صادق ع، جمال انسان را تجلي لوح محفوظ و همه علوم الهي مي نامد بدان معناست كه اين جمال همان كسي است كه كتاب آفرينش را نوشته و علم همه عالم را بيان كرده است و او جز خدا نيست. و اين تصديق آن حديث قدسي است كه خداوند از صورت خودش به آدم صورت بخشيده است.

۳۵۷- و اينكه كل زمين و آسمانها و هر آنچه كه بين آنهاست مسخر وجود انسان است مسخر جمال انسان است زيرا امام صادق ع، جمال انسان را برترين حجت خدا بر جهان هستي ناميده است. و اينكه «هر چه در جهان است متحصن در وجود امام آشكار است.» قرآن- متحصن بر جمال انسان است. و سجده عالميان بر پروردگارشان در عالم ارض جز سجده بر جمال انسان كامل نيست كه بقول حافظ «ماه و خورشيد همين آئينه مي گردانند.»

۳۵۸- و آنچه كه نور حق را از جمال اعلايش در درك اسفل السافلين متجلي مي سازد و انساني را محل ظهور اين جمال قرار مي دهد امري بس ساده و روشن است كه مكررترين ترجيع بند قرآن است كه بيش از پنجاه بار آمده است يعني ايمان و عمل صالح: «آنانكه ايمان آورده و اعمال خود را به صلح رسانيدند جانشينان او در جهانند.» نور ۵۵- زيرا آنكه به صلح با عالم و آدم رسيد مسجود جهانيان قرار مي گيرد و همين سجده است كه نور الهي را از جمال خاكي انسان متجلي مي كند «و در آنروز خاك به نور پروردگارش منور مي شود.» قرآن- كه مركزيت اين تجلي همانا تجلي جمال خدا از امام است.

۳۵۹- «آيا در خود تفكر نمي كنند كه خداوند آسمانها و زمين و هر آنچه بين آنهاست را جز براي حق نيافريده است و مدتي معين. ولي مسئله اينست كه ديدار پروردگارشان را منكرند.» روم ۸-
پس واضح است كه اين حقي كه جهان هستي برايش آفريده شده همانا ظهور جمال خداست در خليفه اش يعني آدم. و چون اين حقيقت را باور ندارند كه خدا در عالم ارض ديدني باشد پس اصلاً حق هستي را درنمي يابند و با جهان بازي مي كنند. پس هستي شناسي ديني و قرآني بر لقاءالله استوار است. و آن فلسفه و حكمت و عرفاني كه بر اين اصل بنا نشده باشد ديني و اسلامي نيست و اين همان اصل امامت است. يعني هستي شناسي و امام شناسي امري واحد است. آيا براستي كداميك از فلسفه هاي اسلامي داراي اين حق هستند.

۳۶۰- «و چون ايشان را حق آمد مي گويند اين طلسم است و ما باورش نداريم.» زخرف۳۰- و بدينگونه همه امامان و اولياي حق در تاريخ متهم به جادوگري بوده اند.

۳۶۱- پس بدان كه شفاعت و كرامات مردان خدا تماماً از جمالشان است و اگر رسول خدا اصل «احسان» را بر عبادت جمالي قرار داده است كه: «خداي را چنان عبادت كن كه گوئي مي بيني اش...» بدين معناست كه جمال امام حيّ طبق قول امام صادق، عصاره همه علوم و اسرار قرآن است پس اهل صلوة جمال امامش را به مثابه جمال قرآن و جمال صلوة در مقابل روي خود قرار ميدهد. چرا كه بقول رسول اكرم، قرآن نيز بر شب زنده داران ذاكر بصورت جمال انساني آشكار ميشود كه اين جمال نويسنده آن يعني حضرت حق است در مراتب تجلي.

۳۶۲- پس بدان كه هر چيزي در دو عالم و هر معنا و حقيقتي نيز در حد كمال ادراكش بصورت انساني بر اهلش رخ مينمايد و اين كمال معرفت درباره آن امر است.

۳۶۳- و اينكه كمال هر صورتي در جهان هستي همانا صورت انسان است و كمال همه صور بشري هم صورت انسان كامل است و در سيماي انسان كامل است كه هر مؤمني جمال اعلاي پروردگارش را مي يابد و خوشبخت مي شود. «هر كه مرا ديد خداي را ديده است.» رسول اكرم ص و علي ع-

۳۶۴- پس اگر کل عالم هستي براي صورت انسان آفريده شده و خدمتگزار آنست آدمي حق ندارد خود و جمالش را صرف غير خدا کند و بايستي جمالش را روي در روي حق قرار دهد تا مظهر ظهور او شود و اين همان اصل و اساس عفت و عصمت است که درباره زن دو صد چندان مهمتر است. «روي خود را تسليم روي خدا کنيد که اينست مذهب ابراهيم حنيف که از مشرکان نبود.» قرآن- يعني اساس شرك اينست که جمال و هويت جمالي خود را به غير خدا اختصاص دهد و براي غير او جلوه گري کند و به غير خدا بفروشد. کل جهان هستي، جمال انسان را سجده مي کند و انسان بايستي جمالش را در آئينه خاك تسليم حق کند و لاغير!

۳۶۵- انسان اگر با جهان در صلح و دوستي باشد همه چيزها او را بسوي خدايش رهنمون مي سازد تا لقاءالله. و اين صراط المستقيم سير الي الله و سعادت در دو عالم است. «خداي را بپرستيد و برايش شريکي قرار ندهيد و اينست راه راست.» قرآن-

۳۶۶- درست است که آدمي هر کس يا چيزي را شريك خداوند قرار مي دهد تا اوامر الهي را تحريف و مخدوش سازد ولي همه شرکاء را براي نفس خودش مي خواهد و نه آنها. پس در واقع تنها شريك دائمي و ثابت براي خداوند کسي جز منيت و بولهوسي فرد نيست. يعني دخالت خود در امر خدا يا امام! پس اگر آدمي تسليم هر شرايط و وضعيتي باشد و با هيچکس و چيزي جدال نکند تا خودش را تحميل کند اين همان عمل صالح و مسلماني است يعني همواره بر خلاف اراده شخصي و ميل نفساني خود عمل کند آنجا که مخيّر است و آنجا هم که امري بر خلاف نفس اوست جدال نکند و تسليم باشد حتي اگر بر خلاف باورهاي ديني شخص او باشد. يعني همواره ديگري را بر خود ترجيح دهد. و غايت اين از خودگذشتگي و تسليم و رضا حتي بر خلاف باورهاي ديني شخص خود را در داستان خضر و موسي در قرآن شاهديم که خضر او را امر به اعمالي نمود که آشکارا خلاف شريعت او بود شريعتي که عين هويت نبوي او بود.

۳۶۷- هر چيزي که در آدمي منجر به منيّت و خودبيني و خود برتربيني شود شيطنت و گمراهي است حتي اگر عبادت و شريعت باشد همانطور که در موسي کليم الله نسبت به خضر رخ نمود و اين خودبيني مانع خدابيني او شد و نيز مانع کسب علم لدنّي گرديد. زيرا خداوند مظهر ايثار مطلق است در عالم خلقتش. پس کسي توان ديدارش را دارد که از خود گذشته باشد به تمام و کمال. تا بتواند او را در جهان ديدار کند زيرا جهان مظهر از خودگذشتگي اوست. پس کسي که خودپرست است نه تنها او را نمي تواند ديد که خلقش را هم نمي تواند درك نمود و از جهان بيگانه است يعني کور است. و اين يك حقيقت کاملاً منطقي و عقلاني است. همانطور که انسان بميزان تقوا و از خود گذشتگي مي تواند امامش را دريابد و تصديق کند.

۳۶۸- زيانکارترين کافران کساني هستند که بدليل ناتواني اقتصادي يا اجتماعي و عاطفي، نسبت به دارندگان آن کينه و عداوت نموده و نداري و ناتواني خود را در حين اشد بخل و حرص، به حساب دين و عرفان و برتري خود مي گذارند و به ديگران تهمت مي زنند و شبانه روز از ديگران رهائي ندارند. و اينان منافقاني که اکثر عامه مستضعفين بي ايمان را تشکيل مي دهند هستند که رنجورترين و معذبترين مردمانند که فقر خود را در حين حرص و حسد دال بر ايمان مي دانند و بي عاطفگي خود را در حين عداوت و شقاوت و نفرت از همگان به حساب تقوا و جديّت و بلکه مبرا بودن از نژادپرستي مي گذارند و محبت را قرتي بازي و لوس بازي قلمداد مي کنند در حاليکه برايش التماس مي کنند. اينان در چنان نفاقي غرقند که چون محبتي ببينند عداوت مي کنند و تهمت مي زنند و آنرا ريا و دسيسه مي پندارند. اينان بدبخت ترين مردمانند.

۳۶۹- کسي که به کسي هرگز محبتي نکرده چون محبتي خالصانه ببيند کينه مي کند و تهمت مي زند و بلکه انتقام مي ستاند زيرا با اين محبت کل هويت شقي اش رسوا شده و بطالتش عيان مي گردد. مگر اينکه توبه کند و جهاد نمايد تا ظرفيت درك محبت را بيابد. و اينست راز عداوت عامه مردمان با انبياء و اولياي الهي.

۳۷۰- «و در آنروز مردم را مست مي بيني در حاليکه مست نيستند بلکه اين عذاب شديد خداست.» حج۲- و اين وضع حال عامه بشري در سراسر جهان است که از فرط پريشاني و منگي و دغدغه و هراس و حرص و شقاوت و شهوت روزافزون گوئي که مست و مدهوشند در حاليکه دچار نوعي اغماء شده اند که نه مي شنوند و نه مي بينند و نه حرفي مي زنند و نه احساسي دارند. مردگانند مپندار که زندگانند.

۳۷۱- اين مستي آخرالزماني مستي ناشي از شقاوت است و شقاوت به زبان ساده يعني اينکه از بدبختي ديگران احساس خوشبختي کني و از خوشبختي آنان احساس بدبختي نمائي! براستي چند نفر را مي شناسيد که اينگونه نيستند از جمله خود شما!

۳۷۲- «و ما ادريك ماهيه؟ نار حاميه!» القارعه۱۱-۱۰ آيا مي داني ماهيت چيست؟ آتشي سخت سوزاننده است! ماهيت يعني چيستي! در اينجا دقيقاً ماهيتِ فلسفهٔ اصالت ماهيت مورد بحث است كه براستي فلسفه اي دوزخي است همانطور كه كل تمدن مدرن و فني جهان حاصل فلسفه ماهيت ارسطوئي است كه به صنعت انجاميد كه ظهور دوزخ است و سراسر آتش است و سوزاننده تن و دل و جان و روح بشر است. فلسفه اصالت ماهيت در نقطه مقابل اصالت وجود است كه حكمت توحيدي اهل معرفت و وحدت وجود مي باشد.

۳۷۳- چيستي گرائي و هستي گرائي دو نوع نگاه و تفكر به جهان و انسان است كه اولي به علوم فني و مدرنيزم و ظهور ناري جهان انجاميده است و دومي هم به ظهور نوري هستي كه همان تجلي حق و لقاءالله است.

۳۷۴- جهان هستي و هر آنچه كه در آنست چيست؟ عرصه حضور و ظهور خداست. و به غير از اين به جستجوي هر چه در جهان و پديده هايش باشي به آتش آن مبتلا مي شوي. پس ماهيت جهان عين وجود آن است و وجودي جز خدا نيست. و لذا هر چيزي نشانه اي از حضور خداست و اينست غايت چيستي هر هستي اي!

۳۷۵- درست به همين دليل است كه پديده شناسي غير الهي به آتش انجاميده است يعني علوم و فنون حاكم بر جهان مدرن كه سراسر آتش و دوزخ است.

۳۷۶- و لذا هر چيزي همانست كه هست. ولي هستي چيست؟ خداست! پس چرا او را نمي بينيم؟ زيرا كوريم! پس بايستي علاجي بر اين كوري نمود نه اينكه پديده هاي الهي را تغيير و تبديل نمود. «و شيطان گفت آنان را گمراه مي كنم و به آرزوهاي دور و دراز مي اندازم... و امرشان مي كنم تا آفريده هاي خداي را تغيير دهند. و هر كه شيطان را پيروي كند به خسراني آشكار مي رسد.» نساء۱۱۹- و چه خسراني آشكارتر از زندگي صنعتي كه حاصل تغيير و تبديل جهان است اين همان پيروي از فلسفه اصالت ماهيت است كه به «نار حاميه» انجاميده است. فلسفه اي كه به غير خدا براي مخلوقاتش معنا و ماهيتي جستجو مي كند و به آتش مي رسد. «كه سرانجامشان دوزخ است كه از آن رهائي ندارند.» نساء۱۲۱- «و اما آنانكه ايمان آورده و با جهان به صلح رسيدند (يعني دست از تغيير و تبديل و تباه سازي جهان كشيدند) بزودي در بهشتي وارد مي شوند كه جويباران در آن جاريست و در آن جاودانگي مي يابند.» نساء۱۲۲- «ولي اين وعده الهي بر وفق آرزوهاي شما و اهل كتاب نيست.» نساء۱۲۳- يعني كتاب پرستان و علم و فن پرستان مخالف اين كلام خدا هستند زيرا پرستنده صنعت و عاشق تبديل جهان هستند و اين تبديل را رشد و علم مي پندارند. «در حاليكه آنچه در نزد كافران است علم نيست بلكه بازيچه اي است كه بواسطه آن رسوا و هلاك مي شوند.» قرآن- آيا بازيچه اي رسوا كننده تر و مهلكتر از صنعت هست اين همان نار حاميه است در جلوه دنيوي. و اما در جلوه اخروي بمراتب عذاب آورتر است.

۳۷۷- «آيا نديده اي آنكسي را كه هواي نفس خودش را خدايش قرار داده است.» قرآن- «به جاي خداوند چيزي را به دعا مي خواند كه نه زياني به او رساند و نه سودي و اين گمراهي دور و دراز است و آنكه كسي را به دعا مي خواند كه زيانش محتملتر است كه بد ياور و دمسازي است.» حج۱۳-۱۲- پس درمي يابيم كه اينان اهل دعا و نماز و شريعت هستند ولي بي هيچ امام و هدايت و اطاعتي. و خدايشان ايده خدا در ذهنشان است و بر اين پندارند كه با خدا رابطه مستقيم دارند. اينان متشرعين بي امام زنده و عارف مآبان بي پير و اطاعتند. و مي گويند خداي ما در دل ماست بي آنكه هيچ حجتي بر اين ادعا داشته باشند.

۳۷۸- اين بدان كه آنكس كه با خداست و خدا با اوست كل زندگيش وقف دين و خدمت بي مزد و منت به خلق است و وجودش شفاعت و رحمت و كرامتي براي كافر و مؤمن است و مؤمنان به نور او هدايت مي شوند و اسيران به لطف او آزاد مي گردند و بيماران به كرم او شفا مي يابند و بيكسان به محبت او از تنهائي نجات مي يابند و دوزخيان بدست او از آتش بيرون مي آيند. از نژاد پاك است و جز خدا ياري ندارد. و غير از اين فريب و جنون و شيطنت و دجاليت است.

۳۷۹- «و از مردم كسي هست كه خداي را با حرفي مي پرستد پس اگر به او خيري رسد آرام مي شود و چون رنجي يابد رويگردان است. در دنيا و آخرت زيان كرده است.» حج۱۱- و اين خداپرستي عامه مردمان است كه خدايشان جز كلمه خدا و خدايا خدايا گفتن نيست و پيرويشان از نفس خودشان است در اعمال زندگي!

۳۸۰- خداوند را بايستي با آيات و بينات آشكار دروني و بروني شناخت و پرستيد كه برترين و آشكارترينش وجود اولياي اوست كه وجه الله هستند يعني روي او و سوي او و منشأ رحمت و بركات او.

۳۸۱- «آيا در زمين سير نكرده اند تا دلهايشان فهيم و گوشهايشان شنوا گردد. آري ديدن از دل است نه چشم.» حج۴۶- اكثر مردمان از هوش و حواس پنجگانه خود در جهان بهره نمي گيرند. يعني نه نگاه مي كنند نه گوش مي دهند نه مي

بويند نه مي چشند و نه لمس مي كنند تا دلشان دريابد و فهم كند كه چه خبر است در اين جهان. و اين جهان از براي چه و كيست و خودشان چيستند. زيرا «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست در تسخير وجود انسان است و خداوند نعمات ظاهري و باطني را بر انسان كامل كرده است.» اين تسليم و تسخير جهان است در خدمت هوش و حواس و ادراك بشري تا بشر را بسوي پروردگار راه نمايد كه علت و خالق و ظاهر و باطن عالم هستي است و جوهره و اول و آخر وجود است. كل قرآن كريم چيزي جز توجه دادن جهان به انسان نيست كه جهان و جهانيان را با هوش و حواس خود دريابند و در يافته هاي خود تفكر كنند تا بسوي خدا هدايت شوند و اين هدايتي از قلمرو ظاهر به باطن جهان است. و اين كامل كردن نعمت ظاهري و باطني درباره انسان خود قرآن است. يعني قرآن مظهر كمال نعمات ظاهري و باطني خدا به انسان است كه خود انسان تجسم اين كمال مي باشد كه عصاره كامل همه اين نعمات ظاهري و باطني مي باشد همانطور كه صورت انساني عصاره همه صور عالم هستي است و دل انسان هم كانون درك و دريافت نور باطن عالم است. و انسان كامل هم كسي است كه اين نعمات كامل را دريابد و از آن برخوردار شود و آن به نور معرفت و حكمت و عرفان و اشراق و تجلي است كه كلش همان قرآن است. و لذا انسان كامل قرآن زنده است و زندگي قرآن است و قرآن ناطق است و بلكه قرآن مصوّر و مشهود است همانطور كه خداوند در كتاب قرآن درك و تصديق مي شود در وجود انسان كامل هم شهود مي گردد و لذا خداوند آيات و بينات خود را بر مردمان آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است يعني انسان كامل حق است اگر باور به ديدار خدا در جهان داشته باشند. قرآن-

۳۸۲- آيا براستي چقدر درباره آنچه كه مي بينيم و مي شنويم و مي بوئيم و مي چشيم و لمس مي كنيم و احساس مي كنيم، تفكر مي كنيم و به يادشان مي آوريم و در حكمت و رازشان مي انديشيم به لطافت و عطر گلها و عظمت كوهها و افسون دريا و جنگل و كبريائي آسمان و مزه ميوه ها و از همه مهمتر درباره جمال انسانها و كردارشان تأمل مي كنيم! مگر اينكه به اين حقيقت باور داشته باشيم كه خداوند در جهاني كه آفريده حضور و ظهور دارد و ديدني است و جز به اين منظور نيافريده است. فقط چنين باوري است كه قدرت و عمق حواس و هوش و ادراك و احساسات و تفكرات ما را توسعه و تعالي مي بخشد و تمركز و هدف مي بخشد و وجودمان را بر محور واحدي رهبري و هدايت مي كند بسوي ديدار خالق جهان و انسان! «ولي اكثر مردمان به ديدار خدا باور و شوقي ندارند.» قرآن- و لذا كور و كر و گنگ و احمق باقي مانده اند و بسياري به لحاظ فهم از حيوانات هم پست ترند و بسياري سنگ هستند و از سنگ هم بيجانتر. و اين درجات هوش و ادراك در عالم وجود است.

۳۸۳- پس بدان كه انسان كامل، شنواترين و بيناترين و بوياترين و خوش ذوقترين و لطيف ترين و باهوش ترين و گوياترين و بااحساس ترين موجود عالم است و لذا قطب عالم امكان و مسجود جهانيان است زيرا از طريق درك كردن جهان به جهان هستي مي بخشد. و درك جهان يعني تبديل ماده جهان به معناي مطلق آن كه نور محض است. و اين نور خداست كه مسجود و معبود عالميان است.

۳۸۴- اين كوزه گر دهر چنين جامي لطيف مي سازد و باز بر زمين مي زندش و جامي زيباتر مي آفريند و باز هم مي شكند و اين ساختن و شكستن تا ابد ادامه دارد و اين معناي الله اكبر است. و هر كه ذات الله اكبر و تعالي مطلق را دريافت و در اين يافتن و شكسته شدن به فناي خود رسيد در قبال او بقاي ابدي مي يابد و خود مظهر الله اكبر است. انسان كامل، الله نيست بلكه محل ظهور الله اكبر است.

۳۸۵- بدان هر آنچه درباره انبياي الهي گفته شده شامل حال هر مؤمني نيز مي تواند باشد بشرط آنكه جداً طلب كند و بر آن اصرار ورزد و خالصانه بخواهد و نه مشركانه و بهمراه امور دنيوي. اينجانب خود حجت درستي اين ادعا هستم زيرا در حبّ به انبياي الهي مقامات معنوي آنان را در دل خواهان بودم و به بسياري از آنها و بلكه برتر از آنها رسيده ام و اين مستلزم باور به رحمت مطلقه خداست كه هر چه خواهد تواند و هر چه خواهي اجابت كند و اين وعده او در كتابش مي باشد.

۳۸۶- و سليمان گفت »پروردگارا مرا بيامرز و بمن سلطنتي بخش كه هيچكس جز مرا لايق نباشد كه تو بخشنده اي« ص۳۵- ولي از صميم قلب خواستن و با خلوص و يقين و اطمينان طلب كردن اصل مسئله آدمي در رابطه با خداست. يعني بزرگترين مشكل انسانها اينست كه اولاً نمي دانند كه چه بايد بخواهند زيرا شأن خود را نمي شناسند كه مقام جانشيني خداست يعني مي توانند و بايد از خدا كمتر از خدا را نخواهند و كمتر از اين كفر و غفلت و جهل است. يعني علت العلل همه بدبختي هاي بشري اينست كه مقام و قدر خود را نمي داند و باور ندارد. و اين جز بواسطه معرفت نفس حاصل نمي آيد. و در كل تاريخ معرفت بشري هرگز قدر و منزلت آدمي اينگونه كه در آثار اينجانب معلوم و معين شده، نشده است. و اين بدليل غايت كرم و لطف و فضل خدا در حق بنده بوده است. و از او مي خواهم كه همه اكمل اين معارف و مقامات الهي انسان را هم از وجود بنده به عرصه ظهور رساند و مرا بخودي خود حجت مجسم همه معارف و كمال لطف و محبت و رحمت مطلقه اش قرار دهد كه مختص خود اين بنده باشد تا همه انسانها باور كنند كه در نزد خدا چه مقامي فوق تصورشان دارند تا آنرا

طلب كنند و مقام هر كسي در نزد خدا مختص خود اوست زيرا خداوند احد و صمد و بي تاست پس همه انسانها داراي اين كبريائي او هستند و بايد آنرا بخواهند. «هيچكس را در نزد خدا چيزي جز جمال اعلاي خدا نيست كه چون بخواهند خوشبخت مي شوند.» ليل۲۱-۱۹- يعني هر كسي يك خداست در نزد خدا. آنهم خدائي بي همتا كه بايد آنرا طلب كند تا راضي شود و آدمي به كمتر از اين راضي نمي شود. پس مشكلي جز كفر آدمي نسبت بخودش نيست. و اين عين كفرش به خداست.

۳۸۷- يكي از مهمترين درسهائي كه يك مؤمن بايستي از قرآن بياموزد دعاي سليمان بدرگاه خداست. كه اگر اين را بياموزد از بدبختي و حقارت دنيا نجات مي يابد. و اما مهمتر از آن دعاي خدا را نسبت به خود طلب كند يعني جمال اعلاي خداي را براي خودش كه در نزد او به امانت است طبق آيات آخر سوره ليل.

۳۸۸- يك مؤمن قرآني بايستي همه مقامات معنوي و الطاف حق درباره انبياي الهي را براي خودش بخواهد و بلكه برتر از آن را همچون سليمان ع. و قرآن جز اين منظوري ندارد كه توقعات انسانهاي مؤمن را الهي سازد. «اي فرزند آدم پس كي رحمت و بهشت مرا طلب مي كني.» حديث قدسي- بهشت قلمرو كن فيكون است يعني اراده مطلق و مطلق قدرت اراده. زيرا در بهشت هر چه بخواهي محقق مي شود. و اين قدرت خلاق خداست.

۳۸۹- خداوند مي فرمايد كه همه نعمات ظاهري و باطني موجود در عالم را به انسان اعطاء نموده است پس انسان بايد آنرا طلب كند. يعني هر چه نعمت در جهان است در عالم ظاهر و پنهان، از آن انسان است. ولي آدمي چه حقير است كه حتي از نعمات حيواني خويش هم محروم مانده است زيرا آنرا نخواسته است.

۳۹۰- «و ياد كن بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را كه همه صاحبان قدرت و بصيرت بودند و ما آنان را به خصلتي ويژه ساختيم.» ص۴۶-۴۵- كه اين يادآوري جز اين نيست كه مؤمنان را دعوت به اين مقامات مي نمايد. «و اين آن رزقي است كه تمامي ندارد.» ص۵۴- يعني نعمات و ارزاق انسان در نزد خدا بي حد و حساب و بي پايان است. ولي دل آدمي سنگ شده است و لذا نه قدرت درك نعمات را دارد و نه توان اراده كردن آن را. چرا كه از ياد خدا غافل شده اند. «پس واي بر آنان كه دلشان به دليل ترك ياد خدا، سخت و شقي شده است و اينان آن گمراهان آشكارند.» زمر۲۲- و چه بسا آدمي حتي بر سر نماز هم به ياد هر كسي جز خداست و حتي به وقت خدايا خدايا كردن هم به ياد خدا نيست. پس ياد خدا چيست و چگونه است كه دل را زنده و لطيف و هوشمند و حق طلب و خداجو مي كند.

۳۹۱- پس بدان حتي آن دعا و نماز و ذكري كه ديدار با خدا را منظور نداشته باشد ياد خدا محسوب نمي شود و فقط ياد دنيا و اميال دنيوي است. و فقط ياد خداست كه دل را احيا و الهي مي كند. ياد هر چيزي خود آن چيز را در آدمي حاضر مي سازد. و لذا فرموده است كه خداوند همنشين كسي است كه او را ياد مي كند.

۳۹۲- «اكثر مردمان خداي را به حرف مي خوانند.» قرآن- يعني ياد خدا براي اكثر مردمان ياد نيست بلكه باد است يعني حرف!

۳۹۳- «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند دل به دنيا مي دهند...» قرآن- در دلي كه دنياست ياد خدا با روزي هزار ركعت نماز هم پديد نمي آيد. پس فقط نيت ديدار خداست كه نماز را تبديل به ياد خدا (ذكر) مي كند. «نماز را براي ياد خدا بر پا داريد.» قرآن- و ياد خدا جز اراده به ديدار با او نمي تواند بود. همانطور كه ياد هر كسي جز از طريق تصور و تجسم جمالش ممكن نمي شود. پس نيت ديدار خدا با تصور جمالي از يكي از اوليايش تنها راه تبديل نماز به ذكر است كه دل را زنده به حق مي كند در غير اينصورت چه بسا نماز موجب تقرب به شياطين و خناسان مي شود و دل را به تسخيرشان درمي آورد و شقي مي سازد.

۳۹۴- پس آنكه خداي را به ياد داشته باشد مسلماً خدائي مي شود و خداي را مي جويد و از خدا مي خواهد و جز خدا را نمي خواهد. پس آنانكه اهل ياد خدايند جمله خدايگونه زندگي مي كنند. يعني مظهر رحمت و عزت و صمديت و كرامت حق هستند به درجات ذكر.

۳۹۵- «آيا به جاي او كسي را ولي خود ساخته اند پس خود خدا ولي آنهاست.» شوري۹- «و كساني كه به جاي او اوليائي را پرستش مي كنند خداوند خود حاكم بر آنهاست.» شوري۶-
اين آيات آشكارا حق ولايت و امامت مردان خدا را بر مؤمنان نشان مي دهد. و بلكه حتي درباره حقانيت خود آن اولياء سخني در ميان نيست و بلكه اساس كار نيت اين افراد است كه كسي را ولي خود نموده اند.« و آنانكه ديگران را ولي خود

كرده اند خداوند شاهد بر آنهاست و دروغگويان را رسوا مي كند». اگر اين مؤمنان با ولي خود صادق باشند تحت هدايت خود خدايند و بسوي لقاي الهي مي روند از درب وجود اين اولياء.

۳۹۶- «قبل از آنكه عذاب بناگاه و بي خبر بر شما نازل شود از بهترين آنچه كه از سوي خدا به سوي شما نازل شده اطاعت كنيد.» زمر۵۵- بهترين چيزي كه از خدا به سوي بشر مي آيد آن چيزي است كه ياد خداي را زنده كند كه برترين اين يادآوران همانا اولياي الهي و مؤمنين اهل معرفت هستند كه بايد پيروي شوند. «اقتدا كنيد به هدايت كساني كه خداوند هدايتشان كرده است.» قرآن-

۳۹۷- «مانند كساني كه خداوند را فراموش كردند مباشيد كه خداوند هم خودشان را از يادشان برد و اينان فاسقان هستند.» حشر۱۹- اگر فراموش كردن خدا همان فراموش كردن خويش است پس خدا همان ذات خود انسان است و اين قول علي ع است كه: خدا همان خودِ خود انسان است. پس هر كه خدا را فراموش كند خود را فراموش كند و لذا قدر و منزلت و نيازهاي والاي انساني خود را از ياد برد و ذليل و رذل گردد و در ابتدائي ترين نيازهايش درمانده و عليل شود. و بدين معناست كه معرفت نفس برترين عبادت است زيرا به معناي دائم الصلوة شدن و مقيم الصلوة شدن است و در زمره مصلين گشتن. پس اگر نماز و ذكر خدا موجب معرفت نفس نگردد و آدمي سالك سير الي الله و از اهالي عرفان نشود حتماً دچار ابتلاي به شيطان شده و مصداق فويل للمصلين است.

۳۹۸- چرا اكثريت بشري ميلي به ديدار با خدا ندارند؟ زيرا اصلاً باورش ندارند كه وجود داشته باشد. «اكثر مردمان ايمان ندارند.» قرآن- مگر مي شود كه انسان باور كند كه مخلوق است و عاشق ديدار خالقش نباشد. آدمها يك داستان مي خوانند كه واقعي هم نيست ولي شديداً مايلند كه نويسنده اش را ديدار كنند ولي خواننده قرآن مايل به ديدار با نويسنده آن نيست. زيرا اصلاً نه اين كتاب و داستانهاي آنرا باور دارد و نه وجود نويسنده آن را. آيا براستي چرا چنين است در حاليكه عامه مردمان اكثر داستانهاي قرآن و كتابهاي آسماني را مي دانند. پس اكثراً كافرند با اينكه ادعا مي كنند كه خدا و رسولان و كتب آسماني را قبول دارند. وگرنه در عشق ديدار با خدا مي بودند. و جمله رستگار مي شدند.

۳۹۹- چرا آدمي خداي را باور ندارد و مشتاق ديدارش نيست زيرا خودش را باور ندارد و شوقي بخودش ندارد. چرا داستانهاي قرآني را باور ندارد زيرا داستان زندگي خودش را باور ندارد. چرا چشم ديدن خدا را ندارد زيرا چشم ديدن خودش را ندارد.

۴۰۰- «پس هر كس مشتاق ديدار خداست بايد اعمال خود را به صلح برساند و براي خداوند شريكي نگيرد.» كهف ۱۱۰- و اين به صلح رسانيدن اعمال خود با جهان و جهانيان است زيرا «خداوند بر هر چيزي احاطه دارد.» فصلت۵۴- پس عين صلح با خداست در صلح با هر چيزي. زيرا «بهر سو كه روي كنيد روي خداست.» بقره۱۱۵- پس رويكرد صالحانه با هر چيزي عين رويكرد به خداست و روي در روي خدا قرار گرفتن است. «بر بهشت وارد نمي شويد مگر اينكه خداوند صابران و مجاهدان را امتحان كند.» قرآن- و ورود به بهشت همان لقاءالله است كه از آن صابران بر بلايا و مجاهدان راه خداست. زيرا سالكان راه حق در زمين بواسطه كفار و منافقان مورد تهديد و آزار و ستم قرار مي گيرند و به لحاظ اقتصادي و سياسي و اجتماعي محصور و محبوس مي گردند. و اين امتحان ورود به بهشت است كه عرصه لقاءالله مي باشد. و در اين راه كه سراسر بلاست نبايد به غير خدا پناه برد و به ظالمان روي نمود كه اين عين شرك است.

۴۰۱- و بدان كه صلح با جهان و جهانيان به قصد اثبات خود و فراخواندن جهان به خويشتن نيست و چاپلوسي و همرنگ جماعت شدن براي عافيت نفس نيست بلكه براي رضاي خداست و به نيت تقرب الي الله و لقاءالله است. زيرا خداوند در جهان است و همانطور كه قرآن مي فرمايد در زمين و آسمانها حضور دارد و هر چيزي را در برگرفته است و ظاهر و باطن پديده هاست. پس در يك كلام اين صلحي بر اساس تقواست، يعني براي رسيدن به خدا بايد از خود گذشت و اينست راه صلح با جهانيان. و بدان كه در اين راه ظالمان و اشقياء و پيروان شيطان و دشمنان خدا با تو به عداوت مي پردازند تا تو را به اين عداوت مبتلا كنند تا دلت را به ظلمت كينه بميرانند، حال آنكه به قول قرآن كريم براي ورود به بهشت بايستي دلها از كينه پاك باشد. پس اگر لازم شد كه بر عليه ظالمان قتال كني نبايد از روي كينه باشد بلكه از عشق ديدار با خدا باشد.

۴۰۲- در يك كلام كل راه رسيدن به خدا و ديدارش همانست كه در سوره عصر آمده است زيرا آنچه كه بين انسان و خدا حائل است زمان است و از اين ظلمت نمي توان گذشت الا به ايمان و صلح و اتكاء به حق و صبر بر آن.

۴۰۳- تا دل از دنيا بي نياز و پاك نشود مشتاق روي خدا و اهل هدايت الي الله و لايق لقاءالله نمي شود. و پاكي و بي نيازي دل از دنيا ممكن نمي شود الا به نور محبت قلبي بين مؤمنان و اولياي الهي. همانطور كه در قرآن كريم بارها ارتباط قلبي بين مؤمنان را اساس هدايت و رستگاري قرار داده است «و خداوند بر آنان منت نهاد و قلوبشان را بهم مربوط ساخت كه

اگر همه دنيا را صرف اين كار مي نمودند نمي توانستند.» انفال۶۳و۱۱- و نيز درباره اصحاب كهف كه راز هدايت و نجاتشان همان رابطه قلبي بين آنها بود. كهف۱۴-۱۳ و درباره مادر موسي كه بدون اين ارتباط قلبي ايمانش را از دست مي داد. قصص ۱۰-

۴۰۴- آدمي طبعاً هر چه كه به آرزوها و نيازهاي دنيويش برسد نه تنها از آن بي نياز نمي شود كه بسته تر و دريوزه تر و گداتر مي شود. فقط نور محبت و رابطه قلبي با يك مؤمن مخلص مي تواند دل را از دنيا و اهلش منزه سازد تا دل بتواند به رسالت الهي و اخروي خود بپردازد و حق حيات و هستي اش را دريابد و متفكر و بصير و صاحب اراده اي روحاني شود و عمرش را تماماً براي وسوسه هاي مادي تباه نسازد.

۴۰۵- همانطور كه در قرآن مي خوانيم كه آنانكه براي حصول دين خالص مرگ را تمنا مي كنند بالاخره قبل از آنكه بميرند خداي را ديدار مي كنند. و اين تمناي مرگ نوعي موت اراده است كه نفس را از دنيا پاك مي كند و براي لقاءالله مهيا مي سازد. بنده نيز درست در چنين شرايطي از زندگي بود كه هجرت كردم و به محض ورود به منزلگاه جديد مواجه با نزول روح و برپائي قيامت و لقاي پروردگارم شدم. «به ياد آور كه مرگ را تمنا مي كردي قبل از اينكه ديدارش كني پس ديدارش كردي از روبرو.» قرآن- «اي انسان اگر به درستي براي ديدار خدايت بكوشي او را البته ديدار مي كني.» انشقاق۶- و تجربه مرگ براي ديدارش ضروري است «هر كسي مرگ را مي چشد و سپس به ديدار خدا مي رود.» قرآن-

۴۰۶- و اين چشيدن مرگ هم انواع و درجات دارد. رسيدن به پايان انديشه ديني و درك و تصديق اين حقيقت كه انديشه ذهني بشر هرگز به حقي نمي رسد هر چند كه سراسر حكمت و عرفان باشد. و اين موت انديشه است. رسيدن به اين حقيقت كه كسي تو را در اين جهان دوست نمي دارد و تصديق حق اين شكست قلبي. و اين موت عاطفي است. رسيدن به اين حقيقت كه دين خالص در اين دنيا ناممكن است در عين عطش به آن. و اين موت كل دنياست در دين. و رسيدن به اين حقيقت كه بدون ديدار خدا هيچ يقيني ممكن نيست در عين عطش ديدار. و اين موت عرفاني است. و از پس هر موتي يك امر محال، ممكن مي شود و سالك اعتراف مي كند كه «براستي كه خداوند بهر كاري قادر است.» طلاق-

۴۰۷- و علاوه بر موتهاي معنوي موتهاي جسماني هم براي سالك در مراحل متفاوت گذر از دنيا رخ مي دهد همانطور كه در واقعه نزول روح براي اينجانب رخ نمود و نيز در واقعه عروج روح. همچنين در واقعه حشر با مسيح ع و ديدار با امام زمانعج در چند نوبت. اين موتها به واقع رخ نمودند و خداوند دگرباره حياتي نو به اين بنده بخشيد با خلقي نو و هويتي نو!

۴۰۸- و بدان كه نماز صادقانه و صابرانه و خاشعانه هم ممكن نيست الا به شوق ديدار با خدا. «ياري جوئيد بواسطه صلوة و صبر بر آن. و بدانيد كه كاري بس بزرگ است و جز بر خاشعان ممكن نمي آيد يعني آنانكه ديدار پروردگار را باور دارند.» بقره ۴۶-۴۵

۴۰۹- «آنانكه ديدار ما را نمي خواهند مي گويند قرآني غير از اين بياوريد و يا آنرا تبديل كنيد...» يونس۱۵- اينجانب در ترجمه هاي فارسي قرآن به وضوح شاهد بودم كه چگونه همه آيات مربوط به لقاءالله را آشكارا تبديل و تحريف كرده اند. اكثراً لفظ لقاءالله را رضاي خدا ترجمه كرده اند و «وجه الله» را هم به همين گونه ترجمه نموده اند. براستي كه از جمال خدا و ديدارش چه بيزارند. و اكثرشان مفسران قرآن و مبلغين اسلام و تشيع محسوب مي شوند و حجت هاي ديني ناميده شده اند و بلكه مرجع اصول عقايد نام گرفته اند و ميزان اسلام و قرآن تلقي مي شوند و متخصص تشخيص التقاط و حامي اسلام ناب!!

۴۱۰- بدان و آگاه باش كه اسلام ناب و تشيع علوي در اين دوران جز بر درك قيامت و آخرالزمان شناسي جهاني و لقاءالله ممكن نيست و جز اين حرفي براي مردمان جهان ندارد و جز بواسطه چنين معارفي هم امام شناسي پديد نمي آيد الا اينكه مذهب خرافه و تخدير باشد و مردم را تسليم طاغوت و دجاليت و تكنولوژيزم و شيطان آريل نمايد.

۴۱۱- اگر آرزو و آرمان يك انسان مؤمن در حيات دنيا ديدار با خدا نباشد چه چيزي مي تواند او را خاصه در عصر مدرن از ابتلاي به هزاران وسوسه و شياطين نو به نو مصون دارد و نابود نسازد. قرآن كريم نيز مكرراً اين حق را متذكر شده است كه «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند دل به دنيا مي دهند و تباه مي شوند... و قابل هدايت نيستند...» وگرنه باور به لقاءالله در حيات اخروي قادر نيست دل و روح انسان را در آخرالزمان نجات بخشد هر چند كه اين ديدار به جبر بر هر مؤمن و كافري رخ مي نمايد و در آن هنري نيست. و بدان كه لقاءالله محصول درك امام است و متعاقب آن رخ مي دهد. زيرا در درك و ديدار با امام است كه انسان صاحب روح شده و دلش پاك و زنده مي گردد و بصيرت يافته و مهياي لقاي الهي مي شود. براي اينجانب نيز جز اين نبوده است.

۴۱۲- اصرار بنده در اين رساله درباره امكان و ضرورت لقاءالله در حيات دنيا اساس و اصل رسالت ايماني و عرفاني ام بوده است و مابقي آثارم به مثابه حواشي و مقدمه آن است. «خداوند روحش را به هر يك از بندگانش كه بخواهد نازل مي كند تا مردم را براي ديدارش هشدار دهد.» قرآن-

۴۱۳- «آنانكه به نشانه هاي خدا و ديدارش كافر شدند از رحمت من نوميدند و آنان را عذابي دردناك است.» عنكبوت۲۳-
و كمال رحمت خدا همان ديدارش در حيات دنياست. چرا كه خلقت عالم و آدم از رحمت اوست و كمال رحمتش اينست كه از صورت و روح خود به آدمي هستي بخشيده است پس ديدار جمالش عين ديدار و دريافت تمام و كمال و جمال رحمت مطلق است و لذا جز به ديدارش خوشبختي و رضائي حاصل نمي آيد. و مقام رضا كه كمال معنويت انسان است جز از ديدارش حاصل نمي شود. به مصداق آيه۲۱-۱۹ سوره ليل. پس انسان به مقام رضا نرسد مگر اينكه جمال اعلايش را ديدار كند.

۴۱۴- و اگر در مذهب شيعه، بي امام را كافر گويند كه نه خدا دارد و نه نماز و نه ايمان بدين دليل است كه امام مثل اعلاي خدا در عالم ارض است و سمت و سوي اوست و وجه اعلاي اوست. «و او را در زمين و آسمانها مثل اعلي است.» قرآن-
و فقط امام است كه انسانها را قلباً به ياد خدا مي اندازد و خدا را باور مي كنند. پس هر كه تو را به ياد خدا اندازد امام توست بهر درجه از ايمان و عرفان و كرامت كه باشد براي تو امام هدايت است. پس او را اطاعت كن وگرنه از زيانكاران خواهي بود.

۴۱۵- پس بدان مذهب شيعه بدون اصل لقاءالله در حيات دنيا، از حق ذاتي اش تهي است و آنچه مي ماند خرافه و شرك و نفاق است. و اينست كه علامه سيد حيدر آملي به حق مذهب شيعه را عين تصوف حقه مي داند و تصوف حقيقي را هم جز شيعه نمي داند و مابقي دعواي الفاظ و متشابهات است كه شغل اهل نفاق است.

۴۱۶- و اصحاب صفه كه نخستين پايگاه و دانشگاه تصوف اسلامي در كنار خانه رسول ص و علي ع بودند جمله اهل لقاءالله بودند كه در آئينه دو روي شمس و قمر جمال محمد و علي پروردگارشان را ديدار مي كردند همچون سلمان و كميل و ميثم و عمار و مقداد و بلال كه نخستين فارغ التحصيلان اين مكتب هستند.

۴۱۷- «آنانكه منكر ديدار خداوند هستند همه اعمالشان باطل است...» قرآن-
چرا كه «همه بر صورت خود عمل مي كنند.» قرآن- و صورت آدمي مثل اسفلي آن جمال اعلاي پروردگارست و آنكه مشتاق جمال خدا نباشد منكر جمال خويش است پس اعمالش به عبث و نابودي مي رود و بي هدف و بي ريشه است زيرا جهان براي ظهور جمال الهي انسان آفريده شده است و به ديدار با كمال آن مي رود. پس انساني كه ميل و باوري به ديدار خدا ندارد انساني بي ريشه و بي هدف و پوچ است.

۴۱۸- پس بدان كه همه آياتي كه از رضاي خدا نسبت به بنده و رضاي بنده به خداوند سخن مي گويد مربوط به قلمرو لقاءالله است در درجات تجلي. و لذا اكثراً متعاقب جنت است زيرا جنت حاصل لقاءالله و قلمرو آن است مثل سوره بينه آيات ۷-۸- و آيات۳۰-۲۸ از سوره فجر. زيرا رضاي آدمي جز از لقاي الهي حاصل نمي آيد و بهشتي هم جز اين بدست نمي آيد. اين همان واقعه نجات به بركت وجود امام است امام زمان عج و يا اولياي او.

۴۱۹- «افزون آمد آنكه نازل كرد فرقان را بر بنده اش تا عالميان را هشدار دهد.» فرقان۱-
فرقان چيست كه موجب افزون شدن خدا در جهان است. مگر خدا كم است و دچار نقصاني است كه بدينوسيله افزون گردد! قبلاً نشان داده ايم كه خداوند با خلقت جهان هستي در حقيقت خودش را آفريد و به عرصه ظهور آورد و لذا با هر خلقتي بر خويشتن افزود و اين معنا در دهها آيه از قرآن آشكار است كه در خلقت هر چيزي مباركتر مي شود «تبارك الذي...» افزون شد آنكه... ولي فرقان يك بركت و افزوني باطني و معنوي و محتوائي در ماهيت عالم و آدم است كه بمعناي علم فرق و تفكيك و تفاوت است كه البته از تفكيك موجودات مادي آغاز مي شود يعني از «حد» كه اساس حدود و وجود موجودات است. اين نور فرقان است كه بواسطه آن آدمي حدود و مرز و فرق بين موجودات عالم را درك مي كند و سپس اين فرق را در عوالم معاني و صفات و خواص هم درمي يابد و خير و شر پديد مي آيد و عاقبت ظلمت و نور تفكيك مي شود و هدايت و گمراهي حاصل اين فرقان مي باشد.

۴۲۰- ولي افزوني خدا در قلمرو فرقان چگونه است؟ زيرا هر موجودي به تنهايي حامل و داراي كل قدرت و معناي كائنات لامتناهي است و هر ذره اي حامل خورشيدي است و هر خيري داراي شري است و به عكس. بدين ترتيب با نور فرقان است كه هر موجودي و بلكه هر ذره اي به خودي خود عين كل كائنات است و لذا جهان هستي بي نهايت برابر مي شود و اين بي نهايت عين حضور و ظهور وجود پروردگار است در خلقش.

۴۲۱- و اين تكرار و كثرت عالم بواسطه نور فرقان درك مي شود كه در عين حال هر جزئي از عالم مترادف كل آن است و نه بمعناي تكرارش كه بمعناي بدعت و برتري و تعالي است و نو به نو شدن تا بي نهايت. كه اين بي نهايت شدن وجود هم در كميت است و هم در كيفيت. و امروزه اين حقيقت در هندسه «فركتال» و نظريه «برخالي» به اثبات رسيده است كه هر جزئي از عالم نماينده كل آن است حتي به لحاظ صورت و فرم. اين بيان هندسي فرقان است كه واضح ترين بيان علمي- فني فتبارك الله است.

۴۲۲- همانطور كه در مكتب وحدت وجود عرفاني و وحدت موجودات مي گوئيم كه خداوند به اندازه مخلوقاتش در كم و كيف موجودات، حضور و ظهور و تجلي و وجود دارد و اين يعني جهان هستي و همه اشياء عين خدايند بشرط آنكه ما داراي نور عين و قرةالعين باشيم و دريابيم. و اين بياني از فرقان است: افزون آمد آنكه فرقان را نازل كرد... .

۴۲۳- از اين منظر است كه علم حضور در معرفت عرفاني از اهم علوم ذوقي و مكاشفه اي است كه مؤمن اهل معرفت و نظر در همه حال از چشم هوش دلش وجه الله را در باطن خود كشف كند و بيابد. و اين كمال مراقبه است كه علي ع مي فرمايد كه «اي مؤمنان خداوند را مراقب باشيد.» زيرا خداوند «هر آن در مقامي است.» قرآن- يعني براي هر فردي در هر آن از يك جايگاه وجودي و از يك عرش و كرسي خاص متجلي است كه يك جايگاه انفسي دارد و يك جايگاه آفاقي كه ظاهر و باطن آن شأن الهي است براي فرد سالك. «ما نشانه هاي خود را در درون و برونتان آشكار مي كنيم...» قرآن-

۴۲۴- يعني اشياء و انسانهاي محيط يك سالك هر يك در هر آن و هر روز و شبي، به مثابه عرش و كرسي خداست كه خداوند از آن منظر رخ مي نمايد و علم حضور اينست كه سالك اين شأن و مناظر الهي را هر آن دريابد و جستجو كند. «آنانكه ديدار خداي را جستجو مي كنند بايد با جهان به صلح برسند و برايش شريكي قائل نباشند.» كهف۱۱۰-

۴۲۵- در اين آيه منظور از شرك اينست كه براي هيچ چيزي وجودي مستقل از خدا و غيرخدا قائل نباشي يعني براي وجود خدا شريكي نشناسي و جز خدا را موجود نداني و هر چيزي را نشانه حضور و ظهورش بداني. در حاليكه كساني كه اصلاً ديدار خدا را در جهان منكرند اين حكمت وحدت وجودي را شرك و بت پرستي مي دانند در حاليكه خودشان امامان شرك هستند و نمي دانند.

۴۲۶- انسان وقتي با جهان و جهانيان به صلح و دوستي مي رسد كه قبلاً به اين باور ذهني رسيده باشد كه جز خدا وجودي ندارد. و اينست گوهره عمل صالح كه يك حقيقت عرفاني و وحدت وجودي است كه ذات توحيد است.

۴۲۷- جز خدا چيزي وجود ندارد: اينست گوهره بنيادين تفكر توحيدي و عمل صالح و جستجوي ديدار با خدا و تنها باوري كه در آخرالزمان منجر به نجات و ديدار با امام و خداوند مي شود. «همه چيزها نابود هستند الا جمال خدائي كه صاحب تجليات و كرامات است.» رحمن۲۷-۲۶-

۴۲۸- آيه ۱۱۰ سوره كهف دستورالعمل تمام و كمال سير الي الله و راه و رسم لقاءالله است و عصاره مكتب وحدت وجود است كه يك اصل عملي دارد و يك اصل نظري! كه علت و معلول همديگرند. اصل نظري پشتوانه عمل آنست. اصل نظري آنست كه جز خدا وجود ندارد و اصل عملي هم اينست كه پس با عالم و آدميان در صلح و دوستي باشيد زيرا خدا با مؤمنان دوست است پس با دوست خود دشمني و جدال نكنيد. و اين يعني عمل صالح! پس صالحين لايق ديدار با خدايند. و اينست كه نماز را با سلام و صلوة بر بندگان صالح ختم مي كنيم چرا كه اينان بندگان خداديده هستند و نماز هم معراج مؤمن است.

۴۲۹- «هيچ چيزي مثل او نيست.» شوري۱۱- آري هيچ چيزي شبيه و مثل و همتاي او نيست بلكه هر چيزي عين خود اوست و مظهر اوست ولي افسوس كه «كورند و اين دلهاست كه كور است.» قرآن-

۴۳۰- «پس اگر مي خواهيد خداي را ديدار كنيد صالح باشيد و برايش شريكي قرار ندهيد.» كهف۱۱۰-

۴۳۱- كل جدال و جنگ آدمي با عالم و آدميان براي تصاحب اشياء است و اين اساس ناصالح بودن انسان است زيرا كل عالم را جز او مالكي نيست و اين مالكيت حضوري و وجودي است يعني جهان هستي و هر آنچه در آن است حضور و موجوديت اوست در بي نهايت تجلي و ظهور كه دوبارش هم يكسان نيست. پس آيا مي توان خداي را تصاحب كرد؟ اينست راز همه فلاكتها و ستمهاي بشري يعني اراده به مالكيت! «افزون آمد آنكه فرقان را نازل كرد بر بنده اش تا مردم را هشدار دهد. و زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست همه مُلك و مملكت و سلطنت اوست...» فرقان۲-۱ «و مالك خودشان نيستند هيچ نفع و ضرري را و نه مرگ و زندگي را...» فرقان۳-

۴۳۲- و اما عاليترين و اشرف مالكيت و سلطنت و حضور خدا همانا انسان است. يعني احاطه و اراده و حكمش در آدمي در اوج شدت و حدّت و قدرت و عظمت مطلقه است و اين معناي خلافت است. يعني كمال ظهورش انسان است. يعني او در آدمي بيش از هر جاي ديگري احساس وجود دارد و موجودي مطلق است و اينست كه انسان خودش را خدا مي داند و اين راز كفر انسان است كه از جهل اوست كه امر را بر او مشتبه نموده است. و اين يگانگي خالق- مخلوق است و اين حقيقت عرش است زيرا «بر عرش يگانه شد.» قرآن-

۴۳۳- انسان اگر خداي را در خود بشناسد و دريابد و با او يگانه شود و يگانگيش را يقين نمايد مظهر هوي ذات حق مي شود و چون شد ديگر نمي گويد كه من خدا هستم زيرا خود خداوند هرگز از منيت خودش با هيچ رسولي هم نگفته است كه من خدا هستم مگر از پس پرده هويتش: شهد الله انّه لا اله الا هو! شهادت داده است خداوند كه خدائي جز او نيست! يعني خدا اوست نه «من»! در اين معنا تا ابد بمان و همه عمرت را تأمل كن كه مغز قرآن است و ولايت و امامت و قيامت و هدايت و توحيد!

۴۳۴- «خداوند همه چيز را آفريد.» فرقان۲- اين سخني بس حيرت آور و قابل تأمل است. آيا مي توان گفت كه خداوند چيزي را در خلقش از قلم انداخته است؟ اگر بگوئيم آري عين دروغ است زيرا آن چيز آفريده شده است كه مي شناسيمش. پس همه چيز آفريده شده است. و اما معناي ديگر اين آيه آنست كه خداوند همه آن چيزهائي را كه در ذهن خود داشته آفريده است و دست آخر ذات مطلق خودش را در انسان صورت بخشيده است و خليفه اش ساخته است و مأموريتش داده تا او را بشناسد. و اين خداشناسي جز در خودشناسي حاصل نمي آيد. و هر خداشناسي غير از روش معرفت نفس و عرفان عملي، شناخت صفات و ايده هاي خداست و نه خود خدا. و لذا خداپرستي از طريق صفاتش، عين شرك است و به پرستش اشياء مي رسد كه بت پرستي است.

۴۳۵- خداوند همه چيز را آفريده است حتي عدم را كه ذات اوست و آن صورت آدم است و لذا هر چه در عالم است سجده بر صورت آدم مي كند و مسخّر آدم است بواسطه صورتش! و بنگر كه اين صورت چون به خاك مي رود و جمالش را از دست مي دهد براستي جمال عدم را آشكار مي كند كه همان اسكلت صورت آدم است.

۴۳۶- ماده اوليه ساختار جهان، خلاء است يعني عدم است. اين نظريه امروزه در هندسه فركتالي و فيزيك ذره هاي بنيادين كاملاً به اثبات علمي رسيده است. همانطور كه ماده اوليه اشكال هندسي در نظريه «برخالي» خلاء است و در فيزيك ذره اي هم ضد ماده است. اين امر اثبات كننده ادعاي آفرينش هستي از نيستي است. بدين معنا كه هر آن، عدم در زيربناي هستي حضور دارد يعني عدم، نابود نشده است و بقول قرآن هر آن كه خداوند اراده كند جهان را محو مي كند و نيستي، هستي را در خود مي بلعد. به زبان ساده تر، زيربناي عالم، نيستي است و هستي هم روبناي آنست.

۴۳۷- و اما نيستي از منظر ادراك محسوس بشري همان نابودن است ولي از منظر حكمت ديني همان ذات است يعني وجود مطلق و ازلي حضرت باريتعالي است. در واقع عالم هستي از زمين و آسمانها و هر آنچه در آنهاست عالم صفات است و تغيير و تبديل و تباهي و نابودگي. و هر كه در قلمرو تقوا و تطهير و تزكيه و تسبيح نفس خود از ابتلاء و اسارت اين صفات پاك شد جمال ذات را ديدار مي كند كه به لحاظي همان جمال نيستي است نيستي كه همان هستي پايدار و ثابت و احد و صمد است ولي اين جمال ذات جز بواسطه صفات، درك و ديده نمي شود كه مثل اعلاي ذات در صفات است. مثل اعلاي هستي در نيستي. و اين است قدر و معناي عالم صفات و كائنات. و اينكه همه موجودات بلاوقفه مشغول تسبيح و تقديس صفات خود بسوي ذات احدي هستند امكان بقاي در عالم صفات را مي يابند و بدين طريق روبناي عالم به زيربنايش متصل مي گردد و نيستي هستي نما با هستي نيستي نما متحد مي شود و اينست راز بقا. يعني صفات از طريق نفي خود به ذات متصل شده و امكان بقا مي يابند.

۴۳۸- همانطور كه قبلاً در سائر آثارمان از ابعاد و موضوعات متفاوتي نشان داده ايم غايت معرفت در درك «هستيِ نيستي» و «نيستيِ هستي» حاصل مي آيد كه «هستي نيستي» همان صورت صفات و ادراك محسوس بشري در عالم تعينات است. ولي «نيستيِ هستي» همان وجود محض و ذات باريتعالي مي باشد كه وادي غيب است. و رازي حيرت آورتر اينكه «هستيِ نيستي» را در قلمرو ادراك ذهني عين «نيستيِ هستي» مي يابي. و اين به لحاظ معرفت توحيدي نيز درست است زيرا صفات خدا مظهر ذات اوست در ظرف مكان و زمان. و در هر صفتي كل ذاتش حضور دارد در نزد اهل معرفت و تسبيح.

۴۳۹- و تسبيح راه و روش رهائي از فناي صفات است و الحاق به بقاي ذات. يعني راه خروج از هستي نيستي است و ورود به نيستي هستي! و اين همان راه گذار از دنيا به آخرت است. ولي بدان كه فقط بواسطه نور معرفت حاصل از قلمرو صفات و عالم تعينات است كه جمال ذات را ديدار مي كني نه از طريق لعن دنيا و آخرت پرستي خيالي.

۴۴۰- این همان گذار از ظلمات بسوي نور است. ظلماتي كه نور مي نمايد و نوري كه ظلمت پنداشته مي شود و لذا همه از مرگ هراس دارند زيرا درب ورود اجباري به وادي نور است كه در انديشه جاهلان، عين ظلمت است. و لذا مي فرمايد «اگر دوستان خدا هستيد پس چرا آرزوي مرگ نمي كنيد.» قرآن- زيرا خدا نور است و مرگ درب خروج از ظلمات ماده و صفات است و مدخل ورود به وادي نور ذات. ولي كافران كه عمري بازيچه شيطان و ظلمت پرست بوده اند در ورود به اين روشنائي عظيم كور مي شوند و لذا مي پرسند «خدايا ما كه در حيات دنيا بينا بوديم پس چرا اينك كوريم.» قرآن-

۴۴۱- خدا نور است و كلمة الله، كلمه اي است كه به سوي نور مطلق رهنمون مي كند و جان ذاكر را از ظلمات درك اسفل السافلين بسوي اعلي العليين بالا مي برد زيرا كلمة الله بالا برنده است: كلمة الله هي العليا!

۴۴۲- كلمه الله چون از ذهن به دل برسد و قلب را بشكافد نور آخرت را بسوي ظلمات دنيا و ذهن دنيوي بر مي گرداند و انديشه روشن مي گردد و انسان روشنفكر پديد مي آيد بشرط آنكه ذاكر در جستجوي لقاي الهي باشد كه در اينصورت ذكر الله، دل را از دنيا مي زدايد و مجلّاي نور الله ميسازد. «آنانكه در جستجوي ديدار خدا نيستند دل به دنيا مي دهند...» قرآن-

۴۴۳- و اما چون كلمة الله بر نقطه ذات هوئي انسان ذاكر اصابت مي كند انفجار نور رخ مي دهد و ظهور الله از ولي الله آشكار مي شود و در اينجاست كه به قول علي ع «بين خالق و مخلوق فرقي نمي ماند» و اين مذهب عشق است كه اساس دين است.

۴۴۴- «هيچ اكراهي در دين نيست. و بدينگونه فرق رشد و انحطاط بيان شد.» بقره- يعني هر جا كه اكراه و اجبار است دين نيست. پس دين راه عشق به خدا و اولياي خداست و اطاعت بي چون و چرا. چرا كه خدا نور است و اولياي او چراغي هستند كه اين نور را در دسترس اهل زمين قرار مي دهند. پس بدان خاصه در آخرالزمان آن را كه عشق حق نيست جائي در دين ندارد و با ريا و اكراه و حساب و كتاب دنيوي هم تبديل به منافقي ديوانه مي شود. و هر چه كه تاريخ به جلوتر مي رود مرز بين كفر و دين آشكارتر شده و كفر خالص و دين خالص روي در روي هم قرار مي گيرند زيرا در آخرالزمان نفاق روز به روز شاقه تر و ناممكن تر مي شود. پس راهي جز دين خالص نمي ماند كه همان مذهب عشق به خدا و اولياي اوست.

۴۴۵- «روي خود را بسوي وجه الله كنيد كه اينست دين قيامت.» قرآن- و در آخرالزمان جز اين ديني نيست كه همان دين ابراهيم حنيف است كه در دين محمد ص به اوج كمال و سهولت رسيده است كه كمال نعمت خدا بر بشر است و آن امامت است. و وجه الله همان اولياي خدايند. يعني دين آخرالزمان كه همان دين قيامت است دين عشق جمالي حق و اولياي اوست كه دين لقاءالله است.

۴۴۶- اين را بدان و باور كن كه امروزه جز جستجوي جمال اعلاي خداوند خالق ديني نيست و نجاتي نيست و سعادتي ممكن نمي آيد. و اين قول خود خداوند در كتابش مي باشد كه بارها در اين رساله ذكرش رفته است در سوره ليل. «و خداست كه سخن راست مي گويد و هدايت مي نمايد.» احزاب۴-

۴۴۷- «راست گردان رويت را براي دين حنيف ابراهيم... كه اينست دين قيامت.» روم۳۰- «پس حق نزديكان و درماندگان و بيچارگان را ادا كن كه اين بهتر است از براي كساني كه روي خداي را مي خواهند و اينانند رستگاران.» روم ۳۸-

۴۴۸- همانطور كه مولاي عاشقان علي ع مي فرمايد مردمان در دين سه دسته اند: گروهي براي ترس از دوزخ و عذابها روي بخدا مي كنند. گروهي هم براي طمع بهشت. و اندكي هم فقط براي خدا روي بخدا مي كنند. گروه اول ترسوهايند و گروه دوم تاجرانند و گروه سوم خداپرستانند. خداپرستي بر حق و خالصانه جز عطش ديدار با خدا نمي تواند باشد زيرا پرستش صفاتش كه شرك است و به دنياپرستي مي رسد و پرستش ذات مطلقش كه عين عدم پرستي خواهد بود مگر اينكه با توجه به جمال حق باشد و عشق ديدار جمالش كه اينست دين قيّم و خالص و نجات بخش. «آنانكه روي پروردگارشان را جستجو نمي كنند قابل هدايت نيستند.» قرآن- «... پس هر كجا روي كنيد روي خداست...» بقره۱۱۵- و اينست دين برپا و قائم در قيامت كه آسانترين و زيباترين راه نجات و هدايت است. و «كيست زيباترين ديندار؟ آنكه رويش را تسليم خدا كرد و زيبا شد و دين ابراهيم حنيف را پيروي كرد.» نساء ۱۲۵- ابراهيم كه گفت: جز خدا همه دشمن من هستند! قرآن- و لذا روي جز به خدا نكرد. آري غير خدا همه دشمن ولايت وجودي و امامت انسان هستند و ابراهيم باني اين حق است كه همان حق انسانيت انسان است كه وجودش همه خدائي باشد و جز خدا نباشد. و بدان كه همه دشمن اين حق تو هستند خاصه نزديكترين و محبوبترين كسان. و اين يعني: اللهم اني اسئلك من جمالك جمالك! و اين دعاي امام است كه به پيروانش تعليم

مي دهد كه از خدا جز جمالش را طلب نكنند. و اينست كمال نعمت خدا بر بشر كه همان اسلام است و لذا فرموده «هر كه غير از اسلام را دين خود سازد از او قبول نمي شود.» قرآن-

۴۴۹- در درونت هر كه باشد در بيرون هم بدنبال هموئي و مبتلاي اوئي. پس مگذار كه در دلت جز خدا يا ولي خدا باشد تا در بيرون هم رهرو او باشي و به او برسي و ديدارش كني. پس از طريق اولياي الهي دلت را از تسخير اجنه و شياطين و خناسان نژادت برهان تا ولي خدا دلت را به نور خدا بينا سازد.

۴۵۰- هر كه جز خدا يا اولياي او صاحب دلت باشد خصم تو خواهد شد و خصم او خواهي شد زيرا دل نمي تواند غير حق را دوست بدارد لذا با او در تضاد مي افتد و اينست سرّ عذاب عشق غير الهي كه دل را مي سوزاند و چه بسا مي كشد.

۴۵۱- و اما بدان كه در قيامت پنجاه هزار ساله ايم پس جمال حق آشكارست كه خود فرمود «بهر سو كه روي كنيد روي خداست.» و دلها او را مي بيند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. و اينست كه «و در آنروز مردمان را مست مي بيني ولي مست نيستند بلكه اين عذاب پروردگارست كه بسيار شديد است.» قرآن- و اينست راز بيقراري روزافزون قلوب بشري در آخرالزمان. و اينهمه بروز جنون و جنايت بدليل عدم معرفت درباره دل خويشتن. زيرا اگر آدمي دل خود را مي شناخت خداي را هم مي شناخت و با چشم سر ديدار مي كرد. اينست كه در آخرالزمان معرفت نفس تنها راه ايمان و نجات و هدايت و خداشناسي است و معرفت قلب غايت معرفت نفس است.

۴۵۲- و همين ظهور جمال پروردگار است كه نفوس بشري را از درون و برون دو قطبي كرده است كه اين وضعيت روانهاي كافران و مشركان و منافقان را دچار بيماري اسكيزوفرنيا نموده كه هويت دو شخصيتي است كه رايجترين شخصيت موجود در جهان مدرن مي باشد و همچنين خانواده ها، گروهها و طبقات و جوامع و تمدنها و مذاهب را نيز دو شقه ساخته است كه حاصل روياروئي انسان مدرن از يك سو با جمال حق است و از سوي ديگر صفوف شياطين كه بر عليه اين ظهور در نفس آدمي جدال و نبرد مي كنند.

۴۵۳- كه اين وضعيت جهاني در غايتش به ظهور جهاني امام زمان مي انجامد كه تحت الشعاع نور اين ظهور «عالم ارض به نور خدا متجلي مي گردد و جمال حق از همه سو عيان مي شود كه اين قيامت اهل زمين است كه مقدمه قيامت كبرا است و آنروز بسيار نزديك است».

۱۳۹۱/۵/۸

علي اكبر خانجاني